

واقعیت دنیای روح

9

زندگی روی زمین

پیامهای دکتر سنگ هان لی از دنیای روح

نام کتاب: واقعیت دنیای روح و زندگی روی زمین

ناشر: کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

چاپ: انتشارات سانگ هوا

تاریخ طبع: اکتبر ۲۰۰۰

تاریخ نشر: آوریل ۲۰۰۱

فهرست مطالب

مقدمه ... ۵

پیش‌درآمد ... ۸

نامه‌ی پیشکش به والدین راستین ... ۱۷

واقعیت دنیای روح و زندگی زمینی ... ۲۱

زندگی در دنیای روح از دیدگاه اصل ... ۶۰

ملاقات افراد در دنیای روح - قسمت اول ... ۹۰

ملاقات افراد در دنیای روح - قسمت دوم ... ۱۲۳

مقدمه

دکتر سنگ هان لی در سن ۸۴ سالگی در ۲۲ مارس ۱۹۹۷ درگذشت. او بخاطر آثارش در فلسفه، اقتصاد و تئوریهای اجتماعی شناخته شده بود. او بعنوان یک روشنفکر در واقع در تمامی زندگیش نسبت به طبیعت و ماهیت دنیای روح توجه نشان میداد و احساس میکرد که باید یک فهم واضح و آشکار از دنیای روح بر روی زمین در دسترس همگان باشد. این دلبستگی به دنیای روح، با او در تمامی مراحل انتقالی اش به دنیای روح باقی ماند و سرانجام به این کتاب تولد داد. سنگ هان لی در سال ۱۹۱۴ در کره بدنیا آمد. مدرک خود را بعنوان پزشک از بخش داروسازی تفکیکی (دانشگاه داروسازی یان سی کنونی) در سئول، کره دریافت کرد. در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰، او و همسرش به کانون خانواده پیوستند. دکتر لی تحصیلات داروئی خود را کنار نهاده و خودش را برای بیان فلسفی و پژوهشگرانه‌ی تدریسات پدر مون و تألیف آن وقف کرد. او در واقع نمی‌خواست که دیدگاه و نظریاتش، تدریسات واضح استاد و پیشوای روحی اش را انکار کند. او در سال ۱۹۹۲ نوشت: "تعدادی از محققان فکر میکردند که مطالب آن کتاب‌ها،

اندیشه‌ها و افکار خود مؤلف بوده‌است، اگر چه مؤلف بطور واضح آن مطالب را بعنوان اندیشه‌های استاد مون معرفی کرده بود. این سؤتفاهم عمیقاً قلب مؤلف را می‌آزرد."

اولین اثر دکتر لی با مارکسیسم-لنینیسم سروکار داشت. دولت کره‌ی جنوبی در رو در روئی با رفتارهای تهاجمی از جانب شمال (کره‌ی شمالی)، بحث و بررسی در ارتباط با تئوری‌های کمونیستی را ممنوع کرده بود. مردم با جهل و نادانی در برابر ایده‌های مارکسیستی دفاع واقعی نداشتند. پدر مون ضرورت وجود يك پاسخ جدی به مارکسیسم را تشخیص داده و در این مورد دکتر لی را راهنمایی میکرد. دستیابی به کتابها و متونی درباره‌ی مارکسیسم برای دکتر لی در آن دوره بسیار دشوار بود. علیرغم مشکلات بسیار، با به خطر انداختن خود مطالبی را که نیاز داشت تهیه کرد و کتاب "کمونیسم، وعده و عمل" را تألیف نمود، که از طرف دولت کره‌ی جنوبی بعنوان يك متن آموزشی برای شهروندانش مورد تأیید قرار گرفت. این اثر هسته‌ی ایده‌ای را طرح‌ریزی کرد که بعدها در دیدگاه جهانی CAUSA توسعه پیدا کرد، که تأثیر شدیدی در درگیری‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ برای آزادی در سطح جهانی داشته است.

پس از آن، دکتر لی به جمع‌آوری و مرتب کردن مفاهیم فلسفی تدریسات پدر مون روی آورد. ارثیه‌ی محتاطانه‌ی او از تدریسات استادش، به سری کتابهای "اندیشه‌ی هماهنگ" تولد داد. دکتر لی تدریسات استاد سان میانگ مون را در جواب به سؤال‌های مطرح شده از جانب فلاسفه بکار برد: هدف زندگی چیست؟ زندگی خوب چیست؟ يك جامعه‌ی خوب چگونه ترکیبی دارد؟ چگونه حقیقت را اثبات میکنیم؟ معیار ارزش چیست؟ او سهم بسزای فلاسفه‌ی بزرگ از یونانی‌ها گرفته تا عصر حاضر را ارزیابی کرده و برای مشکلات غامض آنها، راه حلی برگرفته از عقاید و الهامات پدر مون را تقدیم کرد.

دکتر لی همواره يك هدف مفید و قابل اجرا داشت: تسکین رنج و درد بشری و دستیابی به شادی برای انسانها. آثار اخیر او "اندیشه‌ی مرکزی" و "خدائیسیم"

پایه‌ای برای توسعه‌ی آموزش و پرورش کانون در ارزش‌های خانوادگی راستین فراهم کرد. بدینسان آثار او بسان پایه‌ای در خدمت به گسترش برکات خدا به ازدواج‌ها در تمامی اجتماعات با انواع عقاید و مذاهب در سراسر دنیا بود.

دکتر لی بهمراهی تعدادی از دانشجویانش، مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ را در سئول، با شعباتی در توکیو و نیویورک تأسیس کرد.

راستی، خانم کیم، گزارشگر پیام‌های دکتر لی از دنیای روح، از اعضای قدیمی کانون خانواده میباشد.

دکتر تیلر هندریک

پیش درآمد

اجازه دهید تا با يك داستان قدیمی از مرحوم دکتر لی، صحبت‌ها را آغاز کنم. این داستان زمانی رخ داد که همسر من و من در حال خدمت در کارهای آموزشی و اداری کانون خانواده بودیم. در میان شرکت کنندگان برنامه‌های آموزشی ما، پروفیسوران بسیاری با موهای سفید حضور داشتند. اگر چه من مدرس نبودم، اما وقتی همسر من در برابر چنین روشنفکرانی تدریس میکرد، چنان هیجان زده و عصبی میشدم که دستانم خیس عرق میشد. اوقات ما در روزهای یکشنبه بعد از تدریسات معمولاً برای مرتب کردن و انجام کارهای اداری، بیشتر در دفتر کانون صرف میشد. در يك بعد از ظهر یکشنبه، طبق معمول وقتیکه بعد از اتمام کارهای اداری راهی خانه‌ام میشدم، متوجه شدم که دکتر لی جلوی درب ورودی ساختمان منتظر من بوده است. وقتیکه از او پرسیدم چرا منتظر من بوده‌اید، از جیب کتش چیزی بیرون آورد و با خجالت به من داد. آن بسته يك قالب صابون بود که او در طی سفر اخیرش به خارج از کشور خریداری کرده بود.

هم اکنون که در حال نوشتن این پیش درآمد هستم، خاطرات قدیمی مرحوم

دکتر لی به ذهنم بازگشته‌اند. با این خاطرات، قلبم از اشتیاق و احترام به او لبریز شده‌است. دکتر لی همیشه دلواپس همسر من و من بوده و ما همواره عشق عمیقی را از جانب ایشان احساس میکردیم. بعلاوه او بدنبال مرگ همسرش، هشت سال به تنهایی زندگی میکرد. يك روز مرا به خانه‌اش خواند و بسته‌ی بزرگی را به من داد و گفت: "چون من سالم و تندرست هستم، لطفاً شما از اینها استفاده کرده برای خواست خدا با استواری کار و تلاش داشته باشید." آن بسته، هدیه‌ای بود که شخصی قبلاً برای او آورده بود. وقتیکه دوباره به آن هدیه می‌اندیشم، گونه‌هایم از شرم میسوزد، زیرا آن را دریافت کرده و بدون توجه به چگونگی استفاده از آن، حتی به آن نگاه هم نکردم. هنوز نمیدانم که دریافت آن هدیه خوب بود یا نه!

من در آن زمان نمی‌توانستم بطور آزادانه احساس و نظرم را در برابر دکتر لی ابراز کنم، چرا که برای من، او شخص محترمی بود. او همیشه ما را به دفتر کارش، در مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ دعوت میکرد. هر بار که به آنجا میرفتم در برابر او احساس کوچکی میکردم. دلیلش این بود، که اگر چه دکتر لی مسن‌تر از ما بود اما با ما خیلی مؤدبانه و با نزاکت رفتار میکرد و هر وقت که به دفتر کارش میرفتم، به گرمی به ما خوش آمد میگفت.

همسرش نیز خیلی مؤدب و مهربان بود. او همیشه در برابر ما مؤدبانه و با نزاکت تعظیم میکرد^۱، و چون او همسن مادرم بود، خالصانه از او خواهش میکردم که با من مثل دخترش رفتار کند. اما او میگفت: "بخاطر اینکه رفتاری اینچنین از عادت‌های من است، در انجام آن احساس آرامش بیشتری دارم." آنها اشخاص قابل تحسینی بودند که به احترام گذاشتن به دیگران و استفاده از اصطلاحات محترمانه در برابر دیگران عادت کرده بودند، میخواهم آنها را همواره و برای ابد بسان اشخاصی قابل تحسین و زیبا در قلبم حفظ کنم.

وقتی دکتر لی در این دنیای جسمی زندگی میکرد، میگفت که او در سمینارهای دانشگاهی توانسته بود با اصل الهی به هر سؤالی پاسخ دهد، اما در ارتباط با دنیای روح و سؤالهای مربوط به آن جواب واضحی نداشت. بهمین دلیل او می‌گفت که

۱ در آداب و رسوم شرق دور و کره، تعظیم کردن از جمله‌ی آداب احوال پرسی میباشد.

روزی بطور ضروری، اصول دنیای روح را تکمیل خواهد کرد. او تمامی متون و موضوعات مربوط به دنیای روح را مطالعه کرد، از جمله "دنیای با شکوه روح"، "هوا بو"^۲ که شهادت‌های افراد روحی بود. بعلاوه همسرش در دنیای روح بود، بهمین خاطر تعدادی سؤال به من داد تا از همسرش پرسم. او میخواست بداند که همسرش چه چیزهایی را در دنیای روح دیده است.

دکتر لی بطور ممتد سؤالهایی را در ارتباط با دنیای روح به من میداد. اما برای من زمان زیادی میبرد تا بتوانم از طریق دعا جواب‌ها را دریافت کنم، همچنین انرژی جسمی زیادی برای دعا لازم بود. طرح سؤال و دریافت پاسخ از طریق دعا بطور مکرر ادامه پیدا کرد، ولی بخاطر اشتغال در زندگی روزانه، مدتی من نتوانستم بطور عمیق دعا کرده و از دنیای روح جواب را دریافت کنم. یکبار بخاطر می‌آورم که چندین ماه بدون اینکه جوابی دریافت شود سپری شده بود و دکتر لی هم برای دریافت جواب‌ها اصرار نکرده بود. در همان لحظه که داشتم فکر میکردم که مبادا دکتر لی فراموش کرده باشد، او برای من پیامی فرستاد و گفت: "اگر چه زمان دریافت پاسخ به سؤالهایم بطول انجامیده ولی موقعیت شما را درک میکنم. اگر امکان دارد، میتوانید جواب‌ها را سر وقت و به آرامی بدهید." مایلم یکبار دیگر احترام عمیق و قلبی خودم را در برابر سخاوتمندی و سرسختی او ابراز کنم. علیرغم تلاش سرسختانه‌اش بدون تکمیل تعالیم دنیای روح این زندگی را ترک گفت. وقتی به مراسم سانک هوا^۳ رفتم، احساس کردم که قلبم شکسته است. در همان لحظه، مرحوم دکتر لی در برابرم ظاهر شد و گفت: "چون الان زمان رسمی و تشریفات است، نمیتوانم با شما صحبت کنم، امشب به خانه ی شما خواهیم آمد."

به این می‌اندیشیدم که آیا مرحوم دکتر لی که تازه درگذشته میتواند به خانه‌ام برود، که در همان لحظه خدا گفت: "سنگ هان، انسان بهشتی است." متحیر بودم، "انسان بهشتی؟" اولین بار بود که این عبارت را می‌شنیدم. کسی که

۲ کتابهای معروفی که در ارتباط با مسائل دنیای روح در آن زمان به چاپ رسیده بود.
۳ مراسم ختم

خدا او را این چنین خوانده بود، فردی بود که من هم دربارهی او همین فکر را میکردم. خوشحال بودم از اینکه احساسم در ارتباط با دکتر لی درست بود.

از آن شب به بعد، دکتر لی شب و روز به خانهای ما می‌آمد. مهم نبود که در حین انجام چه کاری بودم، او ظاهر شده و تسریع میکرد تا کارش را انجام دهد. در ارتباط با این کار تقلا و کشمکش زیادی داشتم. به همین دلیل به خدا شکایت برده و گفتم: "این برای من بسیار زیاد است، و بیشتر از این نمیتوانم تحمل کنم. اگر میفرمائید که سنگ هان لی یک انسان بهشتی است، لابد من انسانی جهنمی هستم! چطور کارها اینگونه میتواند انجام شود؟ دیگر نمیتوانم ادامه دهم." خدا گفت: "دخترم! بخاطر اینکه سنگ هان پسر من است، میخواهم بگذارم تا هر کاری که میخواهد انجام دهد. هم اکنون او در دنیای روح بسیار مشغول است. زیرا در دنیای روح در پی مسائلی است که در طی زندگی‌اش (بر روی زمین) مشتاق کسب اطلاعات دربارهی آنها بوده‌است، برآستی نمیتوانی بیاندهی که چقدر ذهنش مشغول است! او میخواهد دربارهی چیزهایی که در دنیای روح مطالعه و تجزیه و تحلیل کرده صحبت کند. او میخواهد در تمامی دنیای جسمی و همینطور دنیای روح جستجو و تحقیق داشته باشد. بنابراین موقعیت او را درک کن." با گریه دوباره به خدا گفتم: "خب چطور جسم من این کار سخت را تحمل کند؟" دکتر لی گفت: "دخترم! بیا یک برنامه‌ی کاری تهیه کنیم و مطابق با آن عمل کنیم." او قول داد فقط در ساعات تعیین شده و نه غیر از آن خواهد آمد.

او روز بعد آمد و گفت: "در کار با من رنج و درد زیادی را متحمل خواهید شد، اما موقعیت صادقانه‌ی مرا در مطلع کردن مردم نسبت به واقعیت دنیای روح درک کنید. بنظرم آمد که او برخلاف رفتار معمولی‌اش، درست مثل یک کودک صحبت میکند. به همین دلیل شك کردم که مبادا او دکتر لی نباشد. سپس دکتر لی گفت: "احساسات مرا جریحه‌دار کردید." و اضافه نمود که بعد از بررسی دنیای روح بمدت ۴۰ روز، تمامی کشفیاتش را بطور مفصل به من خواهد گفت.

ما در آن زمان در آماده کردن خود برای رفتن به استرالیا بسیار مشغول

بودیم. وقتی به او گفتم که کجا میرویم، گفت که او نیز خواهد آمد. سرانجام به استرالیا آمده و تلاش زیادی داشتیم تا بتوانیم خود را با شرایط محیطی تازه در اینجا وفق دهیم و تقریباً صحبت‌های دکتر لی را فراموش کرده بودیم. اما یک روز دکتر لی با ناراحتی آمد و گفت که چرا ۴۰ روز گذشته و سراغ او را نگرفتیم.

او گفت: "لطفاً مرا بخشیده و این هیجان زدگی مرا درک کنید. زیرا دنیای روح برای من تازگی دارد، و من در جمع آوری و مرتب کردن مطالعات و یافته‌هایم بسیار مشغول، بسیار هیجان زده و بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودم. بعلاوه میخواستم هر چه زودتر این مطالب را به ساکنین دنیای جسمی بگویم، به همین خاطر نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. لطفاً مرا ببخشید و حال و وضعیت مرا درک کنید." سپس، او به شکل و حالت معمولی خود برگشت.

از کجا شروع کنیم؟ نگران بودم که او چگونه با من کار خواهد کرد. همینطور می‌ترسیدم که چه مدت به این کار ادامه خواهد داد. بهر حال چون درگیر این کار شده بودم، با درخواست قدرت و گرمی از خدا شروع کردم. هر کلمه‌ای را که ایشان تا به حال به من ارائه دادند، بسیار با ارزش بوده است. در این پیش درآمد می‌خواهم درباره‌ی چند نکته‌ای که تأثیر بزرگی بر من داشته صحبت کنم.

در دنیای ابدی، جایی که اعضای کانون در آن ساکن هستند، اگر موقعیت و برنامه‌ی خاصی نباشد، همگی با گناهان ارتكابی‌شان به شکل مرئی و قابل رؤیت، در نزدیکی به خدا بسر می‌برند. این برآستی مجازاتی شدید و طاقت‌فرسا بنظر میرسد. چطور میتوانیم بگوئیم که، آنجا پادشاهی بهشت است؟ آنجا ترسناکتر از جهنم بنظر میرسد.

نکته‌ی بعدی می‌خواهم درباره‌ی عشق زناشوئی صحبت کنم. از آنجائیکه زوج از طریق عشق یگانه میشوند، زندگی آنها خود تجسم واقعی عشق است. زندگی آنها برای دادن لذت به خدا است. زمانیکه آنها در گلزارها، در امواج سبزه‌ها، در کوهها، جایی که پرندگان نغمه‌سرائی میکنند، و در اعماق جنگل‌ها در آغوش عشق هستند، تمامی محیط برقص درآمده و با آنها هماهنگ خواهند شد. بعلاوه

نور زیبا و درخشان خدا آنها را در بر خواهد گرفت، بگونه‌ای که هرگز تصور آن را در ذهن خود نداشته‌ایم.

اما زوجی که یگانه نشده‌اند، حتی در دنیای روح تنها در اطاق خوابشان همبستر خواهند شد. اگر یکی از آنها کامل نشده یا نقص و عیبی داشته باشد، طرف مقابل باید تا زمان دستیابی همسرش به کمال منتظر بماند، ولی مدت آن، دوره‌ی بی‌پایانی است که نمیتوان آن را تضمین کرد. همچنین آن مدت زمانی دوره‌ی قضاوت و دوره‌ی مجازات ترسناکی است.

انگیزه‌ی سقوط بزرگ فرشته و هوا چه بود؟ ما فکر میکردیم که آنها فقط سقوط کردند. تا زمانیکه که بحران سقوط خود را نشان داد، بزرگ فرشته، هوای جوان را با خود به اینجا و آنجا میبرد. جوانه‌ی عشق با هوا رشد کرد و سرانجام او عاشق هوا شد. آدم متوجه نبود که چه چیزی در جریان است. از آن زمان به بعد رابطه‌ی آدم و هوا خیلی جدی‌تر از آن شد که ما فکر میکردیم. اگر چه هوا اولین تجربه‌ی عشق خود را با بزرگ فرشته فراموش نمیکرد، در عین حال بخاطر سختی و ترس چاره‌ای جز تکیه کردن بر آدم نداشت. در نتیجه میتوانید تصور کنید که عشق زناشوئی آنها چگونه بود؟

نکته‌ی بعدی میخوام درباره‌ی "کیم ایل سانگ"^۴ که او را در دنیا روح ملاقات کرده بود با شما صحبت کنم. کیم ایل سانگ تحت تأثیر عشق و تدریسات قلبی و اشکبار دکتر لی قرار گرفته بود. اگر چه وقتیکه بر روی زمین زندگی میکرد، دارای قدرت و اختیاری مطلق بود، اما در دنیای روح حتی از عمق جهنم نیز بیرون رانده شده بود. او با تیره روزی در آستانه‌ی درگاه منتظر رستگاری است. در طی زندگی زمینی، چطور می‌باید زندگی کنیم؟ بسیار ترسناک است. چیزهای تعجب برانگیز بسیاری وجود دارد.

ما آب را بعد از تصفیه بوسیله‌ی دستگاه تطهیر کننده، مینوشیم. اما حتی اگر خودمان را بیشتر از آن پاکسازی و تطهیر کنیم، بسیار دشوار است که در دنیای ابدی در برابر خدا بایستیم. چون قانون پرداخت غرامت در دنیای روح وجود

۴ رئیس جمهور اسبق کره‌ی شمالی

ندارد، اگر در طی زندگی خود بر روی زمین مرتکب گناه و خطائی شده باشید، مهم نیست که چند هزار سال سپری شود، شما همیشه در سطحی مشابه باقی خواهید ماند. علاوه بر این، اگر کسی مرتکب گناهی شده و در جهنم بوده باشد، راه زندگی آینده‌ی بازماندگانش مسدود خواهد شد. چه حقیقت دردناک و غم‌انگیزی است!

اینجا بود که سؤالی برای من پیش آمد. وقتی که پدر راستین به دنیای روح بروند، اگر پسر دوستداشتنی من به جهنم سقوط کرده و در تقلا و کشمکش بوده باشد، آیا پدر میتواند او را نجات دهد؟ در غیر اینصورت، آیا بخاطر قانون دنیای روح، او باید فقط منتظر بماند؟ بنابراین، اگر کسی در دنیای جسمی مرتکب گناهی شود، این خود، ناپرهیزگاری و بی‌ایمانی دیگری برای والدین راستین خواهد بود. اگر چه هر کلمه‌ای که دکتر لی میگفت برای من تازگی داشت و مرا شگفت‌زده کرده بود، اما بارها من در ارتباط با ماهیت واقعی او شك کردم. دلیلش این بود که او هر بار وقتی به سخن گفتن میپرداخت، با مفادی مشابه با اصل آغاز مینمود. هر وقت که به او شك کردم، خیلی ناراحت می‌شد. میگفت: "سربلندی و افتخار من جریحه‌دار شد، من سنگ‌هان لی هستم، کسی که کتاب "اندیشه‌ی هماهنگ" را جمع‌آوری و مرتب کرده است. بخاطر اینکه به اندازه‌ی کافی وقت نداریم و چیزهای زیادی برای گفتن وجود دارد، باید صبر و تحمل داشته باشم. بیائید سریعاً شروع کنیم." با گفتن این مطلب آرام می‌گرفت و به من تسریع میکرد که آغاز کنیم. در حین ثبت گزارشات، دخترش بارها سؤالهائی خصوصی در ارتباط با مسائل خانوادگی‌شان مطرح کرد، اما دکتر لی به هیچکدام از آنها پاسخ نداد و اگر دخترش برای دریافت پاسخ با جدیت اصرار میکرد، ما را ترك میگفت. او در مدت زمان گزارش، فقط برای اهداف عمومی ظاهر میشد، و میگفت که برای صحبت کردن درباره‌ی مسائل خانوادگی‌اش فرصتی ندارد.

اگر از ثبت گزارش خسته میشدم، میگفت: "برای چند دقیقه استراحت کرده و یک فنجان قهوه بنوشید." دکتر لی خیلی به جزئیات دقت میکرد. او نگران

سلامتی من بود، میگفت: "لطفاً بازویتان را نرمش داده تکانش بدهید. اگر احساس میکنید که خیلی سخت است، میتوانیم امروز زودتر تمام کنیم... میتوانیم تعطیل کنیم...". او اینگونه مرا تسلی میداد. به دنبال پایان کارمان اگر میپرسیدم که فردا در مورد چه موضوعی سخن خواهید گفت، او بدون اینکه جوابی بدهد، مرا ترک میگفت. خونسردی نیز یکی دیگر از خصوصیات او بود. اگر چه بارها و بارها از او پرسیده بودم که قصد دارید تا برای چند روز به این کار ادامه دهید، حتی یکبار هم پاسخ نداد. وقتی که دو روز از اولین گزارش گذشته بود، فقط گفت: "لطفاً اوقات خود را مرتب کرده و مقداری بیشتر کار کنیم." و سپس بدون اینکه چیزی در باره‌ی مدت زمانی اشاره کند به دادن گزارش ادامه داد. ساعت ۱۰، آخرین روز سومین ماه (بعد از شروع کارمان)، دکتر لی در حین دادن آخرین نامه بشدت گریه میکرد.

"خانم کیم! بخاطر سخت کوشی شما تشکر میکنم. نمیدانم که آیا میتوانم برای والدین راستین مفید باشم یا نه. وقتی که به اینجا آمدم متوجه شدم که دنیای روح بسیار پهناور است و نمیدانم که چگونه میتوانم درباره‌ی آن توضیح دهم. اگر در ارتباط با این دنیا به زمینی‌ها گزارش ندهم، بنظرم میرسد که سختی و رنج بیشتری برای والدین راستین وجود خواهد داشت. به همین دلیل سعی کردم تا هر آنچه که از دستم برمی‌آید، انجام دهم. آیا نمیدانید که اعضای کانون در دنیای جسمی چقدر با سختی کار میکنند؟ با این همه اگر وقتی آنها به دنیای روح آمده و لحظات سختی داشته باشند، قلب خدا بدرد خواهد آمده و همین باعث دلواپسی والدین راستین خواهند شد. آرزومندم که به تمامی اعضاء آموزش دهید تا یک زندگی متمرکز بر خوبی را بر روی زمین پیش گیرند. آنگاه آنها به حوزه‌ی میانی یا دنیای ارواح سیاه نخواهند رفت، بلکه در نزدیکی خدا خواهند بود. از شما میخواهم که با دقت این نامه را بخوانید. به روشنفکران بگوئید که علاوه بر مطالعه‌ی رشته‌های تحصیلاتی‌شان، باید در مورد چگونگی زندگی در دنیای روح نیز مطالعه کنند. دنیای روح جایی نیست که کسی بتواند با افتخار به عقل

یا تخصصش به سوی خدا برود.“ او در حین بیان این مطالب بشدت گریه میکرد، و بدنبال پایان گزارش وقتیکه ما را ترك میگفت، از پشت بسیار سنگین و غمگین بنظر میرسید.

با این گزارش میخواهم، قدردانی و احترام عمیق خودم را نسبت به دکتر لی ابراز کنم. او مرتب و خیلی مفصل صحبت میکرد. مطالب این کتاب از طرف دکتر لی که در ماه مارس سال ۱۹۹۷ در گذشت ارائه شده و هدف از تألیف آن، ضرورت و فوریت آموزش به مردم روی زمین درباره‌ی واقعیت دنیای روح و ارزش بهشتی والدین راستین بوده است. به همین دلیل، این کتاب به مشیت الهی از طریق والدین راستین بر روی زمین و یا ”چانگ پیانگ“، ”ته مونییم“ و روح‌القدس اشاره نمیکند. من منتظر مطالب باشکوهتر بیشتری هستم.

این گزارش را با این آرزوی خالصانه به پایان میرسانم که امیدوارم با توجه به عشق دکتر لی به تمامی اعضاء کانون خانواده، این نامه بتواند برای شما مفید واقع شود.

یانگ سون کیم

استرالیا

فصل اول

نامه‌ی پیشکش به والدین راستین

دکتر لی با دعا اینچنین آغاز میکند:
"والدین راستین! امیدوارم که این نامه بتواند به شما تسلی و دلداری دهد."

نامه به والدین راستین

والدین راستین! مایلم بهترین سلامها و درود خود را نثاران کنم. امیدوارم که مرا بخاطر ناپرهیزگاری در طی زندگی جسمی‌ام مورد عفو قرار دهید. در برابر شما، نمیتوانم از ناراحتی و غم جلوگیری کنم، چون قبل از شما به اینجا آمده‌ام. تلاش بسیار سخت و ممتد والدین راستین در ارتباط با انجام موفقیت آمیز برکت بین‌المللی سه میلیون و ششصد هزار زوج برای ما بخوبی آشکار است. اعضای کانون همچین در دنیای روح بسختی کار میکنند تا به مردم شهادت دهند. با اینکه ما برای بازسازی دنیای روح، تلاش‌های با حرارت و گرمی داریم، اما بسیاری از مشکلات بنیادی تنها زمانی حل و فصل میشوند که شما به اینجا تشریف بیاورید. متأسفم از اینکه این مسئله باعث مشکلاتی برای شما خواهد شد. از آنجائیکه والدین راستین مراسم برکت را در دنیای روح رهبری خواهند کرد، جمعیت بسیار کثیری در انتظار شما هستند. هم اکنون ما برای گشایش درهای جهنم و رهائی ساکنان آن تدریس میکنیم. اگر چه تمامی آنچه را که از

دستمان برمیآید انجام میدهیم اما این کار ما نمیتواند با تلاش‌های والدین راستین مقایسه شود. آرزومندیم و دعا میکنیم که تلاش اندک ما بتواند از سنگینی بار مسئولیت شما بکاهد.

والدین راستین! وقتیکه من در دنیای جسمی زندگی میکردم، روشنفکران اغلب از من سؤال‌هایی درباره‌ی دنیای روح می‌پرسیدند، اما من نتوانستم پاسخ قابل درک و زیرکانه‌ای برای آنها داشته باشم. هر وقت که سمینارهای دانشگاهی داشتیم، مردم درباره‌ی دنیای روح سؤال‌هایی داشتند، اما جواب واضح و قابل فهمی در جواب آنها نداشتیم. دنیای روح مثل معمائی بود که خود بتنهائی نمیتوانستم از پس آن برآیم. از اینرو بدون طبقه بندی اصول دنیای روح به اینجا آمدم. برای این منظور، بنا به دلایل ذیل، سعی میکنم تا جزئیات دنیای روح را با دقت گزارش دهم: نخست میخواهم بسیاری از مسائلی که مردم زمینی را آزار میدهد، حل و فصل کنم. دوم، میخواهم که برای زندگی درست و صحیح اعضای کانون بر روی زمین به آنها کمک کنم. سوم، اگر چه تلاش من بسیار اندک می‌باشد، میخواهم که مشکلات و سختی‌های والدین راستین را کاهش دهم. چهارم، من بسبب وجدانی گناهکار و مقصر در عذاب هستم، چرا که زودتر از والدین راستین به دنیای روح آمده‌ام.

پدر راستین! تا به حال پسر حقیر شما، حوزه‌های مختلف دنیای روح را کشف کرده است، و تا آنجائیکه امکان داشته باشد، تمامی دنیای روح را زیر پا خواهم گذاشت و اکنون میخواهم تمامی بررسی‌ها و برآوردهایم را از دنیای روح بیان کنم. اگر پیام‌های من، حاوی اشتباهاتی است، لطفاً مرا مقصر دانسته و آنها را تصحیح بفرمائید. با آشکارسازی رمز و رازهای دنیای روح، خالصانه میخواهم تا به اعضای کانون کمک کنم. امیدوارم که ساکنان دنیای جسمی با آگاهی از دنیای روح، مرتکب گناه نشده و بدون هیچ خطا و گناهی به دنیای روح بیایند. دعا میکنم که با اقدامی اینچنین وقتی پدر راستین به دنیای روح می‌آیند، از بار مسئولیتشان کاسته شود. بعلاوه، خدا نیز زیر بار مسئولیت سنگینی بوده و در بیچارگی بسر

میبرند.

پدر راستین! عمیقاً قدردانی میکنم از اینکه مرا به این مکان پر برکت فرستاده و به من عنوان "مرد تقدیس شده" داده‌اید. بعد از تکمیل زندگی‌ام بر روی زمین بخاطر برکات و شکوه شما به اینجا آمده‌ام. بنابراین تمامی وجودم را خالصانه برای رهائی ساکنان جهنم در این دنیای ابدی وقف خواهم کرد.

پدر و مادر راستین! در مقام يك زوج برکت گرفته از شما بخشش میطلبیم، زیرا در دنیای روح در آرامش زندگی میکنیم. میخواهیم که در برابر والدین راستین با تمامی وجودمان سر سجده فرود آوریم. خدا به والدین راستین برکت طول عمر اعطاء بفرماید.

۲۱ اوت ۱۹۹۷ سنگ هان

به اعضای دوستداشتنی کانون خانواده

مایلم که این نامه را به اعضای دوستداشتنی کانون تقدیم کنم. عزیزان! نخست از چه چیزی سخن بگویم؟ هیچکس نمیتواند از مرگ جسمی اجتناب کرده یا از دنیای روح بگریزد. این مسیر قانون بهشتی است که هر کسی میبایست از آن طی طریق کند. چون به اینجا آمده‌ام دلم برای همه‌ی شما عزیزان تنگ شده‌است. من واقعاً نگران این هستم که چگونه به شما درباره‌ی قوانین بهشتی آموزش دهم تا آنها را زیر پا گذاشته و بدون هیچ مشکل و مسئله‌ای به دنیای روح بیایید. اگر قوانین دنیای روح را زیر پا بگذارید، نمیتوانید به آسانی آن را جبران کرده و بهای گرامت آن را از طریق رنج و عذاب در دنیای روح بپردازید. عزیزانم، چه لحظات سختی داشته‌اید! آرزو میکنم که وقتی به این دنیای ابدی گام نهادید، بتوانید در شادی زندگی نمائید. آرزو میکنم که از سختی‌های زودگذر نگریزید. اگر ثابت قدم باقی بمانید، زندگی ابدی را خواهید یافت.

اگر شما قوانین بهشتی را نقض کنید، بازماندگان شما میبایست بجای شما

گرامت پرداخت کنند. زمانیکه والدین راستین، دنیای روح را سازماندهی کنند، رفتارهای نادرست شما قلب آنها را بدرد خواهد آورد. اعضای عزیز کانون خانواده، نام من سنگ هان لی است، کسی که کتاب "اندیشه‌ی هماهنگ" را تألیف کرده است. میخواهم تمامی یافته‌ها و برآوردهایم را از دنیای روح برای شما بازگو کنم. لطفاً با دقت این مطالب را خوانده و زندگی زمینی خود را با موفقیت و سر بلندی به پیش ببرید. بیائید با انجام این کار قلب دردآلود والدین راستین را تسلی داده و برای طول عمر والدین راستین دعا کنیم. شما بایستی که زندگی روزانه‌ی خود را متمرکز بر سخنان والدین راستین بررسی کنید. این پند و توصیه‌ی من بعنوان برادر بزرگتان به شما است تا کمکی برای انجام موفقیت‌آمیز مسئولیتتان بر روی زمین باشد. خدا به همه‌ی شما برکت دهد!

سنگ هان لی، ۲۱ اوت ۱۹۹۷

واقعیت دنیای روح و زندگی زمینی

۱. ملاقات در مراسم "سانگ هوا"

من سنگ هان لی هستم، من سنگ هان لی هستم. لطفاً سعی نکنید مرا آزمایش کنید، زیرا این کار شما احساس بدی در من بوجود می‌آورد. در طی زندگی جسمی‌ام بر روی زمین اغلب اوقات می‌خواستم که شما را ملاقات کنم. اما این برای هیچکدام از ما آسان نبود. خانم کیم! می‌خواهم آنچه را که در طی زندگی زمینی‌ام تکمیل نکرده بودم، هم اکنون از طریق شما تکمیل کنم. لطفاً نگویند که لیاقت و صلاحیت انجام آن را ندارید.

ایدئولوژی هماهنگ، اندیشه‌ی اساسی و بنیادی است که پدر راستین به ما اهداء کرده‌اند، اما مردم بسیاری سعی دارند تا آن را فقط بطور عقلی درک کنند. بهمین خاطر در تمامی زندگیم در دنیای جسمی سعی داشتم تا برای فهم آسانتر مردم از اندیشه‌ی توحیدی کانون، کتابهای زیادی تألیف کنم. اما نتوانستم بطور کامل آن را به انجام برسانم. به همین دلیل، می‌خواهم آن چیزهایی را که بر روی زمین ناتمام گذاشته بودم از دنیای روح برای شما بفرستم، تا بتوانید آنها را با تمامی مردم سهیم شوید.

خانم کیم! با توجه به زندگی زمینی‌ام میدانم که انسان سخت کوشی هستید. بنابراین می‌خواهم متمرکز بر خانواده‌ی آقای "هو وونگ چانگ" در دنیای روح به شما کمک کنم. لطفاً منتظر باشید، با توجه به این نکته که خدا گفت که لازم نیست تا ۴۰ روز بر روی زمین منتظر بمانم، من به تمامی نقاط زمین همینطور تا آنجائیکه بتوانم در دنیای روح سفر خواهم کرد، تا بتوانم اندیشه‌هایم را مرتب و سازماندهی کرده و برای شما بازگو کنم. همسر من نیز چیزهای زیادی برای گفتگو با شما دارد. خانم کیم! لطفاً مرا ببخشید از اینکه بخاطر من برای مدتی دچار سختی خواهید شد، بعد از مرتب کردن افکار و اندیشه‌هایم به مدت ۴۰ روز، برمیگردم. اگر چه ممکن است که به استرالیا بروید، میتوانم به آنجا بیایم، بعد دوباره شما را ملاقات خواهم کرد. متشکرم.

همچنین می‌خواهم قدردانی کنم، از اینکه در مراسم "سانگ هوا" همه از من به خوبی و زیبایی یاد کردند.

۲. مراسم یادبود با اعضای خانواده، در خانه‌اش ۲۸ مارس ۱۹۹۷

۱) به فرزندان دوستداشتنی ام (نامه ای از پدرتان)

مدت‌هاست که می‌خواهم با همگی شما صحبت کنم، اما بخاطر محدودیت زمانی، از طریق این نامه سلام و درود می‌فرستم.

فرزندان عزیز و دوستداشتنی من!

اگر بخواهم این دنیای نامرئی را در یک جمله برای شما تشریح کنم:

"چه زندگی بی‌فایده‌ای است دنیای جسمی!

براستی بی‌ارزش است،

بی‌ارزش بوده است،

اوه! خدایا!

اوه! خدای بزرگ!"

این تشریح دنیای روح است. پدر شما واقعاً نمیداند که چطور میتواند دنیای روح را تشریح کند. خدا نامرئی است. اما نور تابان و جذابی وجود دارد که با عقل و شعور و فهم بشری غیر قابل توصیف است. تمامی جزئیات زندگی ما در برابر چنین نوری بطور کامل نمایان میشود، ما احساسی انباشته از آرامش، امنیت و شادی خواهیم داشت، بسان احساسی که يك نوزاد در زمان نوشیدن شیر مادرش دارد. بنظر میرسد که در این نور هر چیزی درست مثل کوره‌ی ذوب آهن، در حال ذوب شدن است.... آیا میتوانیم آن را کوره‌ی ذوب عشق الهی بخوانیم؟ ... اوه خدایا! چه دنیای شگفت‌انگیزی در پیش رو است! يك منظره‌ی دلپذیر، يك ملودی زیبا، چنان که هرگز آن را تجربه نکرده‌ایم....

فرزندانم!

حتی اگر پدرتان سعی کند تا تمامی شب را برای شما از دنیای روح سخن بگوید و بنویسد، باز هم قادر نخواهد بود تا به اندازه‌ی کافی احساساتش را بیان کند. اجازه دهید تا از شما چیزی بپرسم: تا کی میخواهید به زندگی بر روی زمین ادامه دهید؟ هدف زندگی شما چیست؟

در مقام والدین شما، از شما میخواهم که اصل الهی را که پدر راستین تألیف نموده‌اند و اندیشه‌ی هماهنگ را که من نوشته‌ام، بطور کامل بخوانید. بعد از مطالعه آنها، باید راه زندگی خود را مشخص کنید. اگر تعالیم با ارزش تری نسبت به آن کتاب‌ها وجود دارد، میتوانید از آن تبعیت کنید. اما اگر فکر میکنید که چنین تعلیم باشکوهی وجود ندارد، آنگاه باید با تمامی انرژی و زندگی خود برای خواست خدا کار کنید. شما نباید به اخبار محلی درباره‌ی شایعات منفی گوناگون در ارتباط با کانون خانواده گوش فرا دهید، اما باید به اخبار ملی توجه کنید. در مراسم "سانگ هوا" بسیاری از مردم از من تعریف کردند. از شما میخواهم که در مقام فرزندان من، در برابر آنها و احساساتشان متواضع باشید.

در آینده‌ای نزدیک، بعد از اینکه افکارم را مرتب و سازماندهی کردم، از طریق خانم کیم درباره‌ی دنیای روح پهناور و بیکران توضیح خواهم داد. همینطور با گروه

پروفسوران در این مورد صحبت خواهم کرد، شما هم باید به خانم کیم کمک کنید و هم خودتان باید چگونه زیستن را بیاموزید. لطفاً از خاطر نبرید که دنیای جسمی را که در آن زندگی میکنید، بی‌ارزش و مقطعی است.

از پدرتان

۲) به فرزندان دوستداشتنی‌ام (یک نامه از مادرتان)

عزیزان دلتنگم!

لطفاً صد صد در صد به آنچه را که پدرتان میگوید، گوش فرا دهید. در مقام مادرتان، چیزی که از شما میخواهم این است که روابط خودتان را با یکدیگر نزدیکتر کرده و به هم کمک کنید. همواره در پی فرصتی باشید که در آن بتوانید به دیگری کمک برسانید. چطوری مسئله‌ی ارثیه را حل و فصل خواهید کرد؟ بعد از اینکه درباره‌ی این مسئله بین خودتان صحبت کردید، لطفاً نتیجه را با خانم کیم در میان بگذارید. پدرتان گفت که خود آن را جمع بندی خواهد کرد.

همچنین از شما میخواهم که والدین راستین را بخوبی بشناسید. چقدر خوشحال و شاد هستید از اینکه این اخبار با ارزش را از دنیای روح دریافت میکنید. در مقام مادرتان، من از آن بسیار قدردانم.

از مادرتان_

بعد از بررسی زندگی من، لطفاً اندیشه‌ی هماهنگ را مطالعه کنید
بعد از بررسی زندگی من، لطفاً اندیشه‌ی هماهنگ را مطالعه کنید. لطفاً از من
پیروی کنید. (پندهای پدری به پسرانش)

سؤال و جواب با اعضای خانواده‌اش

سؤال: درباره‌ی ناخلف بودن چه فکر میکنید؟

جواب: چون مسئولیت خودم را در برابر خدا بطور کامل به انجام نرسانده‌ام، چطور میتوانم خلف بودن فرزندانم را بطلبم؟ اگر میخواهید که مسئولیت يك فرزند خلف را انجام دهید، لطفاً از والدین راستین پیروی نمائید.

سؤال: چرا از پنجره رفتید؟

جواب: هیچکس از پنجره نخواهد رفت، اگر نداند که پنجره است! اما من از پنجره رفتم، زیرا برای من مثل يك خروجی بنظر میرسید. لطفاً در این مورد دیگر سؤال نکنید. من درباره‌ی زندگی گذشته‌ام غبطه نمیخورم. حتی توبه هم نمیکنم. اگر چیزی باشد که میبایست درباره‌ی آن توبه کنم، این است که نتوانستم از لحاظ عقلانی بیشتر از این روشنفکر شوم. (گزارشگر: مرگ دکتر لی، بسبب پرت شدن ایشان از پنجره صورت گرفت.)

سؤال: با متعلقات و دارائی‌های شما چکار کنیم؟

جواب: چیزهای باارزش آن را به دانشگاه سان مون بدهید و مابقی را بسوزانید. دستورالعمل به پسرانش: شما باید برای خواست خدا زندگی کنید. اگر باور دارید که اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ حقیقت است، باید با تمامی روح، قلب، و زندگیتان از آن پیروی کنید. برای شما انجام چه کاری ضروری است؟ پس از اینکه متوجه شدید که چه چیزی برای خواست خدا مفید است، به حقیقت عمل کنید. من در دنیای روح موارد آموزشی را که بتواند يك کمک اساسی برای مردم روی زمین باشد آماده میکنم.

دستورالعمل به کارکنان مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ

لطفاً "مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ" را توسعه دهید، من در انجام این کار به شما کمک میکنم.

کلام خدا

سنگ هان لی! تبریک بخاطر ورود تو به آغوش خدا!
خدا مرا یک "مرد بهشتی" صدا میزند.
خدا گفت که سنگ هان میخواهد (برای جستجو و تحقیق) تمامی دنیای روح
و دنیای جسمی را زیر پا بگذارد، او بسختی کار میکند.

مکالمه‌ی خصوصی

خانم کیم! امیدوارم که شما بعد از زندگیتان بر روی زمین، زمانی که همسن
من شدید، بتوانید به اینجا بیایید. اکنون میخواهم تا از طریق شما، تا آنجائی که
قادر هستم همه چیز را درباره‌ی دنیای روح فاش کنم. هم اکنون، ما به یک مراسم
ازدواج دعوت شده‌ایم. (خانم کیم رؤیا و الهامی دید که در آن اعضای خانواده
دور میز غذاخوری منزلشان که از نورهای درخشان و تابان پر شده بود، گرد هم
جمع آمده بودند.)

به "چورل ها هوانگ" و "جونگ سم لی"
ساعت ۱۰ شب ۲۱ ژولای ۱۹۹۷

"شکر میکنم که در نشست امروز شرکت جستید. لطفاً این نامه را بخوبی
کتابی برای گروه دانشمندان چاپ نمائید."

۳. دنیای روح و زندگی در آن (۲۳ می ۱۹۹۷)

خانم کیم! من سنگ هان لی هستم. وقتی که آزمایش میکنید تا میداد شیطان باشم،
مرا دلخور میکنید. اگر زمانی که خدا مرا به شما معرفی میکند، باور کنید بسیار
قدردان و سپاسگزار خواهم بود.

۱) دنیای روح

اگر چه دنیای روح مثل دنیای مرئی پدیده‌ها بنظر میرسد، اما معیارهای آن
را نمیتوان با معیارهای دنیای جسمی مقایسه کرد. برای مثال، در دنیای پدیده‌ها،

ماده و مکان يك اتومبیل را محدود میکند، اما در دنیای روح شکل يك اتومبیل با توجه به خواست فرد میتواند عوض شود، جهت حرکت آن نیز آزاد است..... اتومبیل با اندیشه‌ی راننده‌اش رانده میشود و حتی میتواند در يك لحظه از کوه عبور کند، درست مثل فیلمهای تخیلی که کودکان از آنها خیلی لذت میبرند. اتومبیل در حرکتش آزاد است، و اگر چه حرکت آن ممکن است بی‌نظم بنظر برسد، اما بخاطر اینکه تمامی آنها قوانین روحی را مراعات میکنند، اصلا و ابدا تصادفی روی نمیدهد.

۲) زندگی در دنیای روح

مردم زمینی شبها به خواب میروند و صبحها از خواب برمیخیزند، در دنیای روح نیز بهمین شکل رفتار میکنند. اما در دنیای روح روز و شب از نظم و قاعده‌ی عادی پیروی نمیکند، شب و روز با توجه به فکر و اندیشه‌ی فرد میتواند تغییر کند.

من میدانم که برای اولین بار چه کسی دنیای روح را بترتیب شامل جهنم، فردوس و بهشت تشریح کرد، اما آن توصیفات صحیح است. تفاوت بسیار زیادی بین این سطوح مختلف زندگی وجود دارد. جهنم خیلی نامأنوس است، و ما هرگز نمیتوانیم در دنیای جسمی تصویری قابل مقایسه با آن ببینیم.

برای مثال، يك زن را برهنه ایستاده دیدم. کنار او مردی قسمتهای پائین بدن او را لمس میکرد و کنار آنها زن دیگری با زن اولی مشاخره میکرد که قسمتهای پائین بدن مرد به او تعلق دارد. آنها علیرغم طبیعت مضحك و بی‌تناسب‌شان، احساس خجالت نمیکردند.

یکبار يك زن ژاپنی را دیدم که با کفش‌های چوبی بر پایش در حال دویدن به زمین افتاد، زن دیگری آمد و کفش‌های او را برداشت و آنها را انگار که از آن خودش میباشد، پنهان کرد. زنی که کفش‌هایش را گم کرده بود، بدنبال آنها میگشت و زنی هم که آنها را پنهان کرده بود، انکار میکرد که کفشی دیده است.

آنگاه آنهایی که آن اتفاق را دیده بودند، با فریاد میگفتند که او دزد است و هجوم آورده و با دست و پا او کتک را میزدند. اینجور چیزها اغلب اتفاق می افتد. وقتی مرد پیری به خاطر زخمی بودن انگشتش نمیتواند غذا بخورد، مرد جوانی می آید و غذای او را ربوده و با حرص و ولع در دهان خود میگذارد. اینجور چیزها اغلب در جهنم اتفاق می افتد. زن دیگری که بزور موهای سرش را تراشیده بودند، احساس خجالت میکرد. بهمین خاطر سرش را با حوله ای پوشانده بود. اما مردمی که از کنار او رد میشدند، حوله ای او را میگرفتند و دستها و صورت خود را با آن تمیز میکردند. وقتی که زن حوله را از آنها پس گرفته و سرش را با آن می پوشاند، مردم بزور دوباره حوله را از او گرفته و آن را با قیچی دو پاره میکردند و نیمه ای آن را به او باز میگرداند. آنگاه او بخاطر شرمندگی از لختی سرش به مکانی سیاه و تاریک میگریخت.

خانم کیم، بخاطر فشار زیاد بهتر است که امروز به همین مقدار اکتفا کنیم. از این به بعد هفته ای یک بار به این کار ادامه بدهیم. (چون امروز اولین روز این کار بود فشار و سختی بسیاری احساس میشد. / گزارشگر).

۴. بهشت و جهنم واقعی در دنیای روح (۱ ژوئن ۱۹۹۷)

(سخنان امروز نه با هیجان که در آرامش بیان شده است.)

۱) بهشت جائی است که افکار و اعمال یکی میشود

اگر چه نمیدانم که کلمه و عبارت بهشت از کجا آمده است، ولی بهرحال افراد در گفتار خود از عبارتهای جنت، باغ عدن و بهشت استفاده میکنند. بهشت جائی است که گفتار و اعمال یکی میشوند.

بعنوان مثال، امروز اگر می اندیشم که "چه نوع گوشتی یا چه غذائی میخواهم بخورم؟" همزمان با آن اندیشه ای من، یک مجلس جشن بزرگی در برابرم ظاهر میشود. همچنین اگر به این می اندیشم که "امروز به کجا رفته و چه کسی را ملاقات خواهم کرد؟" در همان لحظه در همان مکان خواهم بود. حتی اگر بیاندیشم که

"مبادا شخصی را که به دیدنش میروم برهنه باشد!" اتفاقاً یکبار همینطور شد و فردی که به دیدنش رفته بودم پاک برهنه بود، که بعد حسابی خندیدیم. اخیراً می‌اندیشیدم که "وقتی انسان‌های نابینا به دنیای روح بیایند، آیا تفاوتی با انسان‌های بینا خواهند داشت؟" ناگهان یک پدر بزرگ و مردی کوتاه قد در برابر من ظاهر شدند. مرد کوتاه قد کور بود، اما پدر بزرگ بینائی خوبی داشته است. پرسیدم: "آیا در بهشت مردم کور وجود دارند؟" جوابشان این بود: "ما بخاطر سؤال تو به اینجا آمدیم. بر روی زمین من نابینا بودم، اما در اینجا حتی عبارت کوری وجود ندارد، نابینائی نیست. من قادرم همه چیز را ببینم." پرسیدم: پدر بزرگ، شما میتوانید ببینید، چرا به اینجا آمده‌اید؟" او گفت: "تو در مورد تفاوت بین کسانی که بر روی زمین از قدرت بینائی برخوردار بوده و آنهایی که نابینا بوده‌اند، سؤال کردی! تو میتوانی با هر دو چشم درون (قلب) و چشم بیرون ببینی. با چشمانت میتوانی یک مفعول مرئی را ببینی، اما چیزهایی را که با قلبت میتوانی ببینی، بهتر از دیدن آنها با چشمانت میباشد."

در بهشت، محیط پیرامون با نورهای جواهر گونه‌ی بسیاری احاطه شده‌است. شما بسبب روشنائی و درخشندگی پیرامون نمیتوانید هیچ مسئله‌ای را بین خودتان پنهان نگه دارید. همه چیز توسط قلب و چشمها دیده و شناخته خواهند شد. اگر من از نور پر شده و موهایم طلائی خیره کننده است، به خاطر نورهای طلائی درخشان بوجد آورنده‌ی اطراف است. اینجا مکانی است که قلب همواره مملو از صلح و صفا است، جائیکه سختی و ناراحتی و گرسنگی وجود ندارد. بهشت جائی است که در تشریح و توضیح چیزها مشکلی نخواهید داشت.

۲) جهنم جائی است که در بهشت قادر به تصور آن نیستی

در جهنم گرسنگی، خستگی، حسادت و عذاب بسیاری را تحمل میکنید. جهنم غوطه خوردن در حسادت و ناراحتی است و شما بسبب چنین رنج و عذابی، نمیتوانید از جنگ و درگیری اجتناب کنید. در بهشت در تبعیت از قلب خودتان

آزاد هستید، اما در جهنم نمیتوانید يك کار کوچک حتی با توجه به خواست خودتان انجام دهید. شما در جهنم بزور دارائی بعنوان مثال مواد غذائی دیگران را تصاحب کرده و آن را با حرص و ولع میخورید. مردم روی زمین نمیتوانند تصور کنند که جهنم چقدر پلید است.

۳) "سنگ هان، پسرم!" این عشق است

گزارشگر: تنها والدین و پدربزرگ و مادربزرگ می‌توانند که دکتر سنگ هان لی را اینگونه صدا کنند.)

بر روی زمین اگر پدر در باره‌ی عشق صحبت میکند، همواره از محذب و مقعر سخن میگوید. وقتی به عشق می‌اندیشید، به محذب و مقعر فکر میکنید، اما این کلمات برای فهم و درك بسیار دشوار و تکنیکی هستند.

فرا خواندن "سنگ هان، پسرم" دارای چنان احساسی از عشق است که همه چیز را ذوب میکند. عشق دارای چنان حساسیتی است که میخواهد حتی جنایات وحشیانه را ببخشد، یا وقتیکه در کنار فردی با بوی تعفن ماهی گنبدیده قرار گرفته‌اید، احساس آرامش داشته باشید. حتی عشق هم دارای احساس غیرفعال آسودگی و آرامش میباشد. کلمه‌ی "عشق" به اندازه‌ی کافی قلب را تشریح نمیکند، چیزی دیگر نیز لازم است. قلب دارای احساسی کاملاً بدون حسادت و رشك است. حتی در معمولیترین شرایط و اوضاع، وقتی که قدم میزنید، یا وقتیکه کلمه‌ای را بیان میکنید، یا وقتیکه لباس میپوشید. استفاده کردن از کلمه‌ی عشق رضایت بخش نیست. برای خدا عبارتی زیبا، یا به اندازه‌ی کافی عمیق که بتواند اندیشه‌ی عشق را در بر داشته یا آن را بیان و ابراز نماید، وجود ندارد. خدا ندا میدهد، "سنگ هان پسرم!" این عشق است! اگر شما بدون عیب و نقص خواست عشق را در آغوش گیرید، دیگر جنگ یا رنج و عذاب بر روی زمین وجود نخواهد داشت. راه شایسته‌ای برای توضیح و تشریح کامل کلمه‌ی "عشق" وجود ندارد. این عشق است.

۴) مفهوم جهنم و بهشت

در بهشت اصلاً جائی برای نگرانی و تشویش خاطر وجود ندارد. شما بسان يك مجموعه‌ی كامل و يكدست عشق زندگی خواهید کرد. جهنم جائی است که شما در آن بر لبه‌ی ناراحتی، نگرانی، تشویش، درگیری و تضاد بدور خود دور میزیند، زیرا در حوزه‌ای زندگی می‌کنید که قادر به دانستن چیزی درباره‌ی عشق نیستید. بطور خلاصه، جهنم مکانی بیگانه از عشق، و بهشت اتحاد کامل و مقدس عشق است. و بطور ساده‌تر، بهشت جائی است که چیزی فاقد عشق در آن یافت نمی‌شود، و جهنم مکانی است که يك ذره عشق در آن یافت نمی‌شود. این امکان وجود دارد که میوه‌ی عشق جوانه زده و گسترش یافته و آزادی ساکنان جهنم را به ارمغان آورد.

۵. حوزه‌ی میانی دنیای روح (۱ ژوئن ۱۹۹۷)

۱) حوزه‌ی میانی دنیای روح چیست؟

نحوه‌ی نگرش ما درباره‌ی حوزه‌ی میانی دنیای روح، بر روی زمین، با واقعیت آن در اینجا فرق می‌کند. در اجتماعات بسیاری در دنیا، مردم برای تأسیس ملت‌هایی کار می‌کنند که از عبادت و خدمت به خدا دور هستند. مردم بدون اینکه به مذهب توجهی کنند، سعی در بالا کشیدن خودشان دارند. آنها در مکان‌هایی با روابط فاقد ایمان گرد هم می‌آیند.

در این مکان یافتن شباهت به بهشت یا جهنم بسیار دشوار است، ولی شباهت‌های بسیاری به زمین دارد. بعنوان مثال، در وقت غذا در آشپزخانه، همه کار می‌کنند، فردی ظرفها را می‌شوید، شخصی غذا را آماده می‌کند، فردی دیگر غذا را پخش می‌کند، همه با هم کار می‌کنند. برای توصیف مردم این حوزه بهتر است اینگونه مطرح کنم: در بهشت مردم بسیار نورانی هستند، در جهنم، مردم همیشه مضطرب و بی‌قرارند، اما در اینجا مردم همیشه سرشان شلوغ بوده و بسختی

کار میکنند، و هرگز استراحتی ندارند. مردم در ایام مخصوصی، با انرژی خاصی سرزنده میشوند، اما هیچگونه توجهی به خدا و مذهب وجود ندارد.

برای مردم در اینجا اندیشه‌ی هماهنگ را تدریسات کردم، اما تعدادی از آنها سؤال‌های ابلهانه‌ای می‌پرسیدند، مثلاً پرسیدند که آیا دنیائی نیست که در آن فقط مردم یکسان و همانند هم زندگی کنند؟! سؤال‌های آنها بسیار ساده و بی‌احساس و وضعیت بگونه‌ای است که احساس میشود که برای ویتنس کردن مردم، يك دوره‌ی زمانی طولانی لازم است. حوزه‌ی میانی دنیای روح، بهشت نیست، جهنم هم نیست، بلکه دارای سطوح مختلف بسیاری است. اینجا جائی است که انتقال یا رساندن چیزی از خدا یا اصل الهی و یا اندیشه‌ی هماهنگ به مردم بسیار دشوار است.

حوزه‌ی میانی دنیای روح بسیار پهناور است، به همین خاطر توضیح گوناگونی آن دشوار است. در این حوزه، مردم معمولی بسادگی در برابر اعضای کانون خانواده، کسانی که بدنبال زندگی جسمی به این حوزه آمده‌اند، قابل تشخیص هستند. اعضای کانون پر از زندگی دیده می‌شوند، و نمیتوانید دشواری یا مشکلی را در بین آنان مشاهده کنید. همچنین آنها مملو از صلح و آرامش، با اشتیاق زندگی میکنند. اگر ورکشاپ و سمیناری دارند، سرگرمی، بازی، خنده و لذت فراوانی در برنامه‌ی آنها گنجانده شده است. در مقایسه با برادران و خواهران ما، دیگران بسیار متفاوت بنظر میرسند. در آنها زندگی و تپشی دیده نمیشود. فعالیت‌هایشان خیلی بیحال و کند بوده و دارای چهره‌هائی خسته و کسل کننده هستند. چرا مردم معمولی که با کانون خانواده مخالفت میکنند، دارای چنین رفتار و سلوکی غمبار هستند؟ دلیلش این است که آنها آرزوئی نداشته و ناامید هستند. مردم معمولی و اعضاء کانون در مناطق متفاوتی زندگی میکنند.

اندوهناک است که بگویم، اعضای بسیاری نمیتوانند به حوزه‌ی کانون خانواده در دنیای روح بروند. دلایل و نمونه‌های بسیاری وجود دارد: نخست، اگر چه يك زوج برکت دریافت کرده اما یکی از آنها از مسیر اصل منحرف گشته و آنها قادر

به تأسیس خانواده نبودند. دوم، آنها برکت دریافت کردند، اما هر دوی آنها بدون توجه به خواست خدا زندگی کردند. سوم، زوجی که برکت دریافت کرده اما زندگی آنها تمرکز خود را از دست داده است. موارد گوناگونی از این دست وجود دارند. آنها فقط اسم و رسم کانون خانواده را با خود دارند و چون عضو کانون خطاب میشوند، به حوزه میانی دنیای روح می آیند.

آنها در اینجا چه میکنند؟ این گروه از اعضاء در مکانی ساکن هستند که میتوانند برکات و الطاف مخصوص خدا و هونگ جین نیم و والدین راستین را دریافت کنند. چطور؟ آنها با گوش فرا دادن به تدریسات اصل الهی و راهنمائی‌های معنوی، با یکدیگر از لحظات لذت می‌برند، به این سبب همگی آنها امیدوارند. همچنین این منطقه توجه بسیار خدا و هونگ جین نیم را جلب میکند.

مردم دنیا میتوانند به حوزه میانی دنیای روح وارد شوند، اما فقط اعضاء کانون هستند که به میتوانند به کلاس‌های مخصوصی برای دریافت برنامه‌های آموزشی در ارتباط با راه پاک و عدالت وارد شوند. این مسئله واقعاً شگفت‌انگیز است. شما در زمانیکه بر روی زمین هستید، معنای برکت را نمی‌دانید، زیرا نمی‌توانید آن را ببینید. اما در بهشت پایه‌ی عظیمی وجود دارد که دریافت برکت را امکان پذیر می‌سازد. والدین راستین بدون تعیین بهاء و بدون دریافت چیزی برکت میدهند، و دلیلش شایستگی و صلاحیت وجود والدین راستین میباشد. در حینی که والدین راستین بر روی زمین زندگی میکنند به ما برکت باشکوهی داده‌اند، بنابراین میبایست به بیرون رفته و این برکت باشکوه را به مردم بسیاری در اطراف خودمان بدهیم، این راهی است که اعضاء کانون به دیگران برکت میدهند.

۲) فردوس

مردم بر روی زمین می‌اندیشند که فردوس جایی بین جهنم و بهشت است، اما واقعیت فردوس اینجا در دنیای روح بسیار تفاوت دارد. در فردوس، مردم

گروه و دسته‌ای را تشکیل داده‌اند که بطور طبیعی به آن تعلق دارند. برای مثال، کره‌ای‌ها به شهرک کره، چینی‌ها به شهرک چین و ژاپنی‌ها به شهرک ژاپن میروند.

۶. زندگی زمینی از دیدگاه دنیای روح (۹ ژوئن ۱۹۹۷)

۱) چطور کارهایی را که مردم روی زمین انجام می‌دهند، در دنیای روح ثبت میشود؟

چگونگی زندگی مردم بر روی زمین تعیین میکند که چه چیزی در دنیای روح ثبت شود. بعنوان مثال، اینکه يك رئیس جمهور چگونه زندگی را سپری کرده دقیقاً در دنیای روح ثبت میشود. او چه برای خود زیسته باشد و چه برای ملتش، همه چیز دقیقاً در دنیای روح بطور رسمی ثبت میگردد. اگر فقط زندگی خود را برای چیزهای جزئی گذرانده باشید یا بطور نامعقولی ماده‌گرا بوده باشید، یا اگر بشکلی ساده يك فرد پلید بوده و یا يك انسان راستین، همه چیز ثبت میشود. درست مثل اینکه قرار بوده تا بیوگرافی یا زندگینامه‌ی خودتان را بنویسید، همانطور که لحظات آخر زندگی خود را مرتب میکنید، ملاحظه میکنید که مسیر و جهت زندگیتان چگونه تأسیس شده است. خدا بدون هیچ قید و شرطی ظاهر میشود. چقدر جالب خواهد بود اگر در طی زندگیتان سخت‌کوش بوده باشید. حتی رئیس جمهور کشوری بدون هیچ ادعائی به دنیای روح می‌آید. در اینجا شالوده و بنیاد زندگی شما در برابر خودتان ظاهر خواهد شد.

شما چهل روز بعد از پایان زندگی بر روی زمین، کاملاً يك موجود روحی خواهید شد. در طی این چهل روز، بین دنیای روح و دنیای جسمی در رفت و آمد خواهید بود، و در همان حال مکان سکونت شما در دنیای روح آماده میشود. خدا در طی این دوره هیچ دخالتی نخواهد داشت. اگر چه اجدادتان با شما همکاری خواهند داشت، اما نمی‌توانند که صد در صد به شما کمک کنند. شما خودتان میبایست محل سکونت خود را بنا کنید. هیچ کسی شما را قضاوت نخواهد کرد.

مسند و جایگاه قضاوت هر فردی با دیگری تفاوت دارد. بعد از اینکه به خانه ی خود رفتید، با توجه به میل و آرزوی خودتان و به هر اندازه هم که از لحاظ جغرافیائی و نقشه برداری، دور باشد، هیچ فردی شما را تحت فشار قرار نخواهد گذاشت. راهنمای روحی شما پدیدار گشته و بطور طبیعی به شما سمت و جهت خواهد داد.

حال و هوای راهنمائی یا قضاوت با توجه به طریقه و سبک دنیای روح متفاوت است. ممکن است که شما بخاطر سپری کردن زندگی خود در مقام رئیس جمهور کشوری، منفعتی دریافت کنید، اگر چه شرطها و پایه‌هایی وجود داشت که به شما اجازه داد تا بتوانید زندگیتان را برای ملت خودتان بگذارید. در دنیای روح جائی برای عدم حفظ مقام شایسته‌ی شما وجود ندارد، اگر ارزش حیات و زندگی خود را حفظ نکنید، تا آنجائی که مستحق آن هستید و نه بیشتر از آن، مجازات خواهید شد. دنیای روح اینچنین است. چه يك رئیس جمهور بوده باشید و چه يك فرد در پائین‌ترین سطح اجتماع، اختلاف طبقاتی تأثیری بر پایه‌های روحی ندارد. ما ارزش فرد را بر اساس سیرت او ارزیابی میکنیم، از او میپرسیم که تا چه حدی زندگی درستکارانه و پرهیزکارانه‌ای داشته است.

گزارشگر می پرسد: "آیا در دنیای روح هیچگونه آگاهی نسبت به امتیازات اجتماعی بین کارگران سطح پائین جامعه با دانشمندان وجود ندارد؟ چنین فرق و امتیازی بر روی زمین بین عالم و نادان وجود دارد."

دکتر لی پاسخ میدهد: "حوزه‌ی کار شما در دنیای روح با رشته‌ی تحصیلاتی شما بر روی زمین تفاوت دارد. اما بزرگترین شرمندگی و خجالت شما نه از آن بلکه از اشتباهات مرتکب شده و جهالت نسبت به ارزش زندگیتان خواهد بود. حالت تمایز بین سطوح مختلف تحصیلاتی در دنیای روح بگونه‌ای نیست که بر روی زمین دیده میشود.

۲) تفاوت بین افراد مذهبی و غیر مذهبی

بین يك فرد با ایمان و يك شخص بی‌ایمان تفاوت بسیار است. همین مسئله باعث بوجود آمدن ساختار طبقاتی یا سطوح متعدد قابل توجه میشود. يك فرد مخلص در حین زندگی با ایمانش بر روی زمین، ممکن است که بتواند به سوی مرحمت و التفات الهی کشیده شود. اما اگر بر طبق ایمان زیسته و فاقد وجدان باشید، ایمان شما ارزشی نخواهد داشت.

انسانهای جاهل نسبت به خدا، در دنیای روح در مکانی دور و جدا از خدا و فاقد ارتباط با او ساکن هستند. عطف به مذهبیهون و افراد بی‌ایمان، غیر مذهبیهون بعدها مورد لطف خدا قرار خواهند گرفت.

اعطاء مرحمت و برکت حتی در بهشت، باعث شکل گیری نگرانی و بیم میشود. خدا از طریق روح القدس به بشریت برکت میدهد، و دنیای روح همچنین بواسطه‌ی عشق به بشریت، منفعت دریافت میکند. زمان آن فرا رسیده است که شما در آزادی به هر جایی که مایل هستید، بروید، و این تصویری است که شایستگی روحی بدست آمده در زمان زندگی جسمی شما را منعکس میکند. شما در آن زمان براساس فرمان خدا حرکت و تلاش خواهید داشت.

۳) تفاوت بین جایگاه اعضاء کانون با پیروان مذاهب مختلف چیست؟

تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد، و این بیان ساده و يك جمله‌ای آن است. حوزه‌ها در دنیای روح با یکدیگر تفاوت دارند. در اینجا، با توجه به زندگی گذشته، هر کدام از آنها تا حدی نسبت به دیگری متفاوت هستند، اما تمامی حوزه‌های گوناگون در دنیای روح بطور قابل توجهی نسبت به یکدیگر تفاوت دارند. در اینجا تفاوتی که چگونگی و عظمت آن بوضوح دیده میشود، وضعیت ارتباط با خدا است.

محدودیت‌هایی وجود دارد که تعیین میکند تا مردم دیگر مذاهب تا چه

اندازه می‌توانند صدای خدا را شنیده، او را احساس کرده و با او صحبت کنند. اما اعضای کانون دقیقاً در جایی ساکن هستند که می‌توانند با خدا هم نفس باشند. در میان اعضای کانون طبقات مختلف، مراتب و سمت‌های قابل احترامی وجود دارد. متأسفم، اما برای خاطر اعضای کانون است که من (سنگ‌هان لی) این سخنان را مطرح می‌کنم، تا به شما در سازماندهی زندگی‌تان بر روی زمین کمک رسانده و بعد از مرگ جسمی در سفر به دنیای روح، همراه و یاورتان باشم. تفاوتها از چگونگی ملازمت ما به والدین راستین، و چگونگی گام نهادن ما در راه آنها ناشی می‌شود. موقعیت ۳۶ زوج، حساس و سخت‌ترین است. آنها بالاترین مقام خانوادگی را دارا هستند، اما نمیتوانم به آسانی دشواری‌ها و سختی‌های مربوط به آن را تشریح کنم. مخصوصاً اینکه اشتباهات و خطاهای ما همگی فاش و آشکار می‌شود.

بر روی زمین بسیاری از اعضاء یا خانواده‌هایشان درگیر مسئله‌ی فحشاء یا سو‌استفاده از پول و اموال عمومی یا مسائلی اینچنین میشوند، وقتی در نهایت همه برای ادامه‌ی زندگی به خانه‌ی خدا در دنیای روح می‌رویم، آنجا است که همه چیزمان برملا می‌شود. بعنوان مثال، می‌بینیم که فردی همیشه با زنان مختلف در حال فحشاء است. بطور خیلی دقیق میتوانیم ببینیم که مثلاً فلان فرد چگونه از پول عمومی استفاده کرده به مشروب فروشی رفته و یا با زنان همبستر شده و غیره. اعضای کانون در مکانی ساکن هستند که از جهنم ترسناکتر است. همین مسئله درباره‌ی خانواده‌های پائین مرتبه و دیگر انواع خانواده‌ها نیز صادق است. با توجه به طبیعت گناه و جنایتی که صورت گرفته، سطوح مختلفی وجود دارد. اما ما معمولاً در مکانی نزدیک به خدا ساکن هستیم. همچنین زندانی وجود دارد که افراد با گناهان بزرگ بایستی در آن بمانند. چقدر جالب خواهد بود اگر بتوانیم در میان آن جنایتکاران در مسیر پرداخت غرامت قرار گرفته و خودمان را آزاد کنیم. اما در دنیای روح جایی وجود ندارد که بتنهائی بتوانیم در آن غرامت پرداخته و مشکل گناه خودمان را حل و فصل کنیم.

۴) مرحمت الهی

تنها با دعا، نیایش، پیشکش ده درصد درآمد ماهانه و دیگر کارها و خدمات عمومی از طرف بازماندگان فرد بر روی زمین است که درب‌های این زندان گشوده شده و او میتواند آن مکان را ترک گوید. وقتی چنین فردی زندان را ترک گفت، با توجه به موقعیتش راهنمائی‌های روحی معنوی دریافت خواهد کرد.

آیا بعد از پرداخت تمامی غرامت‌ها، میتوانیم در آرامش زندگی کنیم؟ بله، فقط زمانی که بازماندگان مان برای پاکسازی گناهان ما غرامت بپردازند. بنابراین وقتی که آنها برای ما دعا کرده و تمامی قلبشان را پیشکش کنند، ارواحی را که از آن غرامت سود می‌برند میتوانند از بدبختی رها و آزاد شوند. اما اگر چه رها و آزاد میشوند، ولی تمایل به بازگشت به وضعیت اولیه همچنان وجود دارد. اگر مردم روی زمین دعا نموده و قلبشان را بتمامی بگذارند، مسلماً بطور اجتناب ناپذیری دوره‌ی پرداخت غرامت فرد را کوتاهتر میکنند. اما بر روی زمین بیشتر مردم در مورد موقعیت افراد در دنیای روح چیزی نمیدانند. بهمین خاطر بسیاری از انسان‌های روحی باید يك دوره‌ی رنج و عذاب روانی را برای دوره‌ای بسیار طولانی سپری کنند.

اگر مسیر سخت و دشوار فرد در دنیای روح طولانی شود، آنگاه چه بازماندگان او آگاه باشند و چه نباشند، او پی در پی و بطور پایان ناپذیری در طول راه بازخواهد ماند. اگر اجداد رنج ببرند، بازماندگان نیز باید وضعیت بدی را تحمل کنند. بطور ساده‌تر، به دلیل پلیدی و گناه اجداد، بازماندگان بسختی مجازات خواهند شد. راه برای نقض قوانین و راه بهستی وجود ندارد، همگان باید در مسیر نیکوکاری قرار گیرند.

۷. زندگی انسان‌های روحی و انسان ساکن زمین (۱۶ ژوئن ۱۹۹۷)

خانم کیم! من سنگ هان لی هستم. من سنگ هان لی هستم. اگر گفته‌ها و کلام مرا ثبت کنید، سلامتی شما بمرور بهتر خواهد شد.

۱) زندگی در دنیای روح

انسان‌های روحی با توجه به چگونگی زندگی‌شان بر روی زمین موقعیت خودشان را تعیین میکنند. اگر خودخواهانه زیسته باشید، آنگاه رنج خواهید برد از اینکه هزاران سال دعا کنید و مرحمت و بخششی حاصل نشود. مردمی که در دنیای روح در صلح و آرامش زندگی میکنند، همچنین به بازماندگان‌شان بر روی زمین توانائی میدهند تا با آرامش زندگی کنند. اما مردمی که بر روی زمین پلید زیسته‌اند، وقتی که به دنیای روح بیایند، در جهنم خواهند بود و بازماندگان‌شان بر روی زمین همواره تحت فشار مشکلات خواهند بود. برای مثال اگر شخصی را که در جهنم رنج میکشد مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که او واقعاً در درد و با درد زندگی میکند.

محیط تاریک و سیاه بوده و درست مثل زندان، آزادی وجود ندارد. چیزی برای خوردن و پوشیدن وجود ندارد. بازماندگان شما بر روی زمین، برای پاکسازی تمامی اعمال پلید شما، هیچ کاری نمیتوانند انجام دهند. آنها نمیدانند که چگونه بار مسئولیت شما را بدوش کشیده یا چگونه برایتان دعا کنند. اما اگر اعمال پلید اجداد شناخته شده، و بازماندگان با خلوص نیت خدمت کرده و دعا کنند، آنگاه انسان‌های روحی مرحمت و بخشش دریافت خواهند کرد. بدنبال آن به جائی بهتر نقل مکان میکنند، جائی که در آن مهمان‌نوازانه با آنها رفتار شده و آنها دستخوش تغییرات بسیاری خواهند شد. چه کسی باعث و بانی این اتفاقات است؟ این موضوع صحبت امروز من میباشد. بر روی زمین چه پول خرج کنید و چه نکنید، حمایت‌هایی از شما وجود خواهد داشت، اما در دنیای روح اینگونه نیست. بادها میوزند، گلها میشکفند، و پرندگان آواز میخوانند، اما شما نمیتوانید فقط

بخاطر اینکه کسی فرمان صادر کرده، تغییر کنید. کسی وجود ندارد که فرمان محض او بتواند شما را تغییر دهد. تصمیم برای تغییر فقط در درون شما صورت میگیرد و شما میبایست به اوج خود آگاهی دست پیدا کنید.

اگر بازماندگان با خلوص نیت قلب خود را برای گناهکاران در دنیای روح، بگذارند، آنگاه آن ارواح میتوانند به شناخت خود و چگونگی تغییر خودشان آگاه شوند. خوشبختانه مردم بسیاری هستند که این قانون روحی را میدانند. بر روی زمین، وقتی که جادوگران میرقصند و به موقعیت اجداد راه پیدا میکنند، تنها میتوانند به آنها آرامش دهند. جادوگران نمیتوانند مشکلات اجدادی را حل و فصل کنند. اما اگر اجداد بخاطر دعای خالصانه و تعالی بخش بازماندگانشان، مرحمت و الطاف الهی را دریافت کنند، آنگاه قادر خواهند بود که به جستجوی پیام آوران بهشتی و فرمان خدا بروند.

۲) زندگی مردم زمینی

بنابراین زندگی مردم بر روی زمین بسیار مهم است. برای بهبودی و پیشرفت موقعیت شما در مقام يك انسان روحی، زمان بسیار زیادی لازم است تا قادر باشید الطاف مؤثر الهی را دریافت کنید، وقت بسیار زیادی لازم خواهد بود تا بتوانید به ورای نادانی و جهل بروید. اکنون نقطه‌ی تمرکز خود را بر دنیای ابدی تنظیم کنید و در آن مسیر زندگی کنید. بشریت با تنظیم تمرکزشان، با آگاهی بیشتری خواهند زیست. امیدوارم که کسی در زندگیش ابله نبوده و مرتکب اشتباهات ابدی نشود، چون نتیجه‌ی طبیعی آن در اینجا، شکل‌گیری ملتی مملو از مردم ابله خواهد بود. آنها هیچ مشکلی را نمیتوانند حل کنند.

با توجه به زندگی در آن کشور، من نمیتوانم هر چیزی را توضیح دهم، اما بطور خلاصه بگویم، که زندگیتان باید مثمر ثمر و مفید باشد، شما باید میوه و محصول زندگی خود را برداشت کنید. خلاصه‌تر بگویم؛ ارتکاب به گناه، شما را فقط به جهنم سوق میدهد. يك زندگی پاك و خوب را پیشه‌ی خود کنید. این راه

بهشتی است. لطفاً برای ابدیت خوب زندگی کنید.

۸. تفاوت دیدگاه انسان زمینی و انسان روحی (۲۳ ژوئن ۱۹۹۷)

خانم کیم! من سنگ هان لی هستم. متشکرم. تشکر از اینکه از قیل قلب و روح خودتان را آماده نمودید. امروز در مورد نحوه‌ی تفاوت در نگرش و دیدگاه انسان ساکن زمین و انسان‌های دنیای روح سخن خواهم گفت.

۱) مردم زمینی

نخست، به مردم روی زمین نگاهی بیاندازیم. مردم زمینی با چشمان جسمی میبینند، با احساسات جسمی لمس میکنند و بطور جسمی عمل میکنند. انسان‌های زمینی بطور جسمی در زمان و مکانی محدود زندگی میکنند. برای مثال: انسان‌ها در طی دوره‌های ۱۰، ۲۰، یا ۶۰ سال زندگی میکنند. همچنین بر روی زمین، اگر من خواهان چیزی (مفعولی) باشم، بطور خود به خود توانائی دستیابی به آن دست ندارم. مردم روی زمین ممکن است که چیزهایی را بطور مصنوعی بسازند، اما نمیتوانند بطور دقیق به چیزی که در اندیشه‌ی آنها بوده حیات و شکل دهند. مردم زمینی گرسنه میشوند، اما اگر حرکت نکنند، چیزی نمیخورند. همچنین بخاطر محدودیت در میدان عمل، اگر کسی در حوزه‌ی اندیشه و ذهنش دلش برای شما تنگ شود، این دلتنگی فقط در همان حوزه باقی خواهد ماند. همچنین اگر به دردی جسمی مبتلا شده باشید، راه علاج آن را دقیقاً نمیدانید. بعنوان مثال، وقتیکه مردم با ایمان بیمار میشوند، برای شفا یافتن به دعا و دیگر حرکاتی اینچنین روی می‌آورند، اما مردم بی‌ایمان به بیمارستان میروند.

۲) مردم روحی

انسان‌های روحی متفاوت هستند. بخاطر عدم وجود بدن جسمی در محدود ساختن آنها، حوزه‌ی نامحدودی برای عمل دارند. بطور مثال، چه در مورد نگاه

کردن یا لمس کردن و چه در مورد عمل کردن، چون بلافاصله با فکر و اندیشه ی شما شکل میگیرد، زمان وجود ندارد. چون انسان‌های روحی میتوانند بطور همزمان با اندیشه‌ی خود چیزی را حرکت دهند، درست مثل لمس کردن با دست، زمان خلاصه شده و به شخص دیگر نیازی نیست که در حل يك مشکل به شما کمک و مساعدت کند. در همان لحظه که فردی می‌اندیشد، فردی دیگر آن را دریافت میکند، در اینصورت نیازی به کلمات نیست. يك انسان روحی با توسعه‌ی دقیق و صریح منطق خود، میتواند جزئیات دقیق آن را به دیگری انتقال دهد، و آنها درست در برابر چهره‌ی شخص دیگر پدیدار خواهند شد. بدینسان میتوانید بسرعت وضعیت و شرایط خود را بیان کنید چرا که طرف مقابل شما بیدرنگ احساس شما را درک خواهد کرد.

انسانهای روح میتوانند از تمامی مراحل آفرینش خدا از لحظات آغازین آن و همچنین از تمامی چیزی را که ما آن را انسان مینامیم، آگاهی حاصل کنند، در نتیجه ما هرگز نمیتوانیم باعث درد و رنج خدا شویم.

اگر انسان‌های روحی در محیط فعالیت خودشان سخت کار کنند، بعنوان بالاترین استاد آن حرفه رشد و نمو نموده و پاداش خود را دریافت خواهند کرد. در نتیجه حرص و طمعی وجود نداشته و آنها همواره قیافه و چهره‌ای آرام خواهند داشت.

بعبارت دیگر، برای رفع مشکل غذا و لباس، آزرده‌گی و دلخوری وجود نداشته و قیافه‌ی ظاهری ما همواره متواضع و ملایم باقی خواهد ماند. اگر تفاوت‌های انسان‌های روحی و انسان‌های جسمی را خلاصه کنم، مردم جسمی در يك فضای محدود عمل کرده و زندگی میکنند. آنها در حرکت و رفع مسائل دشوار مشغول باقی میمانند و بخاطر نیازهای غذائی و لباس رنج میکشند. اما انسان‌های روحی میتوانند آزادانه در فضائی نامحدود حرکت کنند، و چون نگرانی برای غذا و لباس از بین رفته است، آنها بطور نامحدودی نورانی و متواضع هستند. نتیجه‌گیری ما این است: در زندگی جسمی خود محصول و میوه‌ی خوب برداشت کنید و وقتی که

به بهشت، دنیای روح، آمدید، آنوقت از صحت این تدریسات قدردانی خواهید کرد.

(۱) اصل دوگانگی در دنیای روح

در اصل الهی یا تدریسات اندیشه‌ی هماهنگ، اصل دوگانگی میگوید که عمل داد و دریافت زمانی صورت میگیرد که فاعل و مفعول بطور متقابل داده و دریافت کرده و به عمل منشاء، تقسیم، وحدت (عمل مُتو) تولد داده و آنها از این طریق به خوشحالی نائل خواهند شد، که این اساس اصل آفرینش خدا است. با توجه به این نکته اجازه دهید که درباره‌ی تفاوت دنیای روحی و دنیای جسمی صحبت کنیم. در دنیای جسمی، وقتی فاعل و مفعول، از طریق عمل داد و دریافت عمل مُتو را به اجرا درآوردند، آنگاه در اتحاد و یگانگی لذت شکل میگیرد. در دنیای روح احساس لذت که از یگانگی در عمل مُتو بواسطه‌ی عمل داد و دریافت حاصل میشود، با نمونه‌ی آن بر روی زمین کمی فرق میکند. بعنوان مثال: جریان عمل دادن به دیگری و دریافت از دیگری نه در طی زمان، بلکه بلافصله بعد از اندیشه صورت میگیرد. چون عمل مُتو همراه با اندیشه صورت میگیرد، درواقع هیچ نشانی از عمل داد و گرفت مشاهده نمیشود. این يك مدرک آشکار شده‌ی صریح از اساس بهشت است، جایی که افراد کامل با توجه به اصل دوگانگی گردهم جمع آمده‌اند.

(۲) عمل داد و دریافت در دنیای روح

مفهوم بنیادی عمل داد و دریافت، اتحاد بین فاعل و مفعول بواسطه‌ی دادن و پذیرش کامل مابین آنها از طریق یگانگی در عشق است. در بهشت حتی با نگاه کردن و نظر دوختن به یکدیگر، عمل داد و دریافت صورت گرفته، و یگانگی و وحدت بواقعیت درمیآید. اما خارج از این حوزه یا

در جهنم، تفاوت‌های بسیاری در میزان عمل داد و دریافت بر اساس موقعیت، وضعیت و سطوح طبقاتی افراد وجود دارد.

بنابراین با توجه به نقطه نظر اصل بنیادین آفرینش، بهشت، جایی است که هدف اساسی آفرینش خدا در آن تحقق خواهد یافت، و جهنم، جایی است که در آن هیچ درک و فهمی نسبت به اساس و شالوده‌ی خدا وجود ندارد. با این توصیف، اگر ما فقط با در دست داشتن اصل داد و دریافت و با اهمیت بسیار قائل شدن نسبت به آن، به ویتنس در جهنم پردازیم، آزادی جهنم از طریق این اصل عملی خواهد شد. این موضوع در ارتباط با موقعیت انسان‌ها بر روی زمین نیز صادق است.

(۳) رابطه‌ی نزدیک زندگی بر روی زمین و زندگی در دنیای روح

چگونه تصویر زندگی من بر روی زمین میتواند در دنیای روح به خود نظم گیرد؟ چگونگی وضعیت ابدی ما در دنیای روح، با توجه به استاندارد خوبی و بدی در طی زندگی ما بر روی زمین، تعیین میشود. با توجه به اینکه زندگی زمینی من بر چه کسی متمرکز بوده است، در مورد موقعیت من در دنیای ابدی - حوزه‌ی خدا، حوزه‌ی شیطان، حوزه‌ی کفر - تصمیم‌گیری میشود. اگر چه ممکن است که تفاوت‌های چندی مبنی بر موفقیت‌های فردی، روح ملی‌گرائی و دیدگاه جهانی وجود داشته باشد، اما در بهشت شکل‌گیری شخصیت بسیار مهمتر از یک روح ملیت‌گرا و یک دیدگاه جهانی است. این اندیشه که چون من بر روی زمین در مقامی بالا کار کرده‌ام، در نتیجه در دنیای روح نیز در مقامی بالا قرار خواهم گرفت، اشتباه میباشد. بنابراین بارزترین و مفیدترین راه، با قلبی متمرکز بر خدا زیستن، انکار حرص و طمع شخصی و پیش گرفتن یک زندگی با احترام و تکریم میباشد. آنگاه قادر خواهیم بود تا با سری برافراشته در بهشت زندگی کنیم.

(۴) سوال و جواب

الف) سؤال از دختر دکتر لی:

سؤال: در جبران اینکه در زمان زندگی‌تان بر روی زمین نتوانستیم برای شما فرزندی خلف باشیم، اکنون چه باید انجام دهیم؟
جواب: فقط از شما می‌خواهم که در مقام و موقعیت خودتان صادقانه و با ایمان زندگی کنید.

سوال: لطفاً چیزی برای راهنمایی فرزندان‌تان بگوئید.
جواب: نمی‌خواهم وارد توضیحات دشوار بشوم. اگر فکر می‌کنید راهی را که والدین‌تان پیش گرفته بودند، صحیح است، از آن پیروی کنید، اما اگر غیر از این فکر می‌کنید، در این مورد دیگر نمیتوانم چیزی بگویم و در این صورت فکر می‌کنم که زندگی پدرتان برای شما کافی نبود.
سؤال: در مورد کتابهای‌تان چکار کنیم؟
جواب: همه‌ی آنها را به دانشگاه سان مون (مؤسسه‌ی تحقیقات برای ایدئولوژی هماهنگ) هدیه کنید.

سؤال: در مورد مشکل مقبره و قبرستان چه کنیم؟
جواب: بهر صورت که صلاح میدانید عمل کنید. من کار خوبی برای خدا انجام نداده‌ام، اینطور نیست؟
سؤال: دارائی شما...؟
جواب: بهر صورت که می‌خواهید عمل کنید.

ب) سؤالهای این سنگ (پسر خانم کیم)

سؤال: آیا در بهشت تفاوتی بین چهره‌ی ستاره‌ی زیبائی کره و یک چهره‌ی معمولی و غیر جذاب وجود دارد؟
جواب: چهره‌های زیبا و آراسته‌ی روی زمین در اینجا همچنان زیبا هستند، اما

آن چهره‌های معمولی و غیر جذاب بطور پایان ناپذیری زیبا هستند، زیرا قلبی زیبا و مملو از درخشش نور الهی، در چهره‌های آنان جلوه‌گر است.

چهره‌های قشنگ در جهنم نمیتوانند با چهره‌های معمولی در بهشت مقایسه شوند. شکل و فرم چهره‌ی ما عوض نمیشود، یعنی اینکه يك چهره‌ی گرد، گرد باقی مانده و چهره‌ی کشیده هم کشیده و دراز باقی میماند. چون زیبایی راستین چهره مبنی بر چگونگی زندگی ما بر روی زمین تعیین میشود، آنهایی که سعی دارند تا قلب و شخصیت خود را ترویج دهند، براستی دانا و عاقل هستند.

سؤال: آیا تفاوتی بین افراد دلیر و کسانی که ترسو بزدل هستند، وجود دارد؟
جواب: دلیری و بزدلی برای خدا آنچنان اهمیتی ندارد. بدون اینکه به دلیری و بزدلی فکر کنی، بر روی زمین برای آمدن به دنیای روح تمامی تلاش خودت را بکار بگیر، چون میل و آرزو برای بهشت از دلیری و شجاعت نبوده و همچنین نادانی مردم بخاطر بزدلی آنها نیست.

پ) سؤال از خانم کیم:

سؤال: آیا از روی نوشته‌های آماده شده میخوانید یا فقط همانطور که فکر میکنید، صحبت میکنید؟

جواب: توضیح این مطلب بسیار دشوار و پیچیده است. هر وقت که می‌اندیشم، بسان يك مطلب ثبت شده در برابرم پدیدار میشود. میتوان گفت که افکار خود بخود ثبت میشوند.

۹. معنای اساسی عشق (۳۱ ژوئن سال ۱۹۹۷)

خانم کیم! "ملاقات يك انسان دنیای روح با يك انسان ساکن روی زمین، گاه موارد باعث شکل‌گیری افکار عجیب و غریب میشود...، در ارتباط با تجربه ملاقات با همسر من زیاد نگران نباشید. هم اکنون مردم بسیاری برای دریافت سمت و جهت از جانب خدا، گردهم جمع آمده و در حال دعا هستند و بزودی کارشان را آغاز میکنند. لطفاً ما هم شروع کنیم."

عشق، همانطور که خود کلمه میگوید، حالت و کیفیتی است که در آن فرد با تمامی قلبش، با خلوص نیت و از خود گذشتگی در برابر دیگران عمل میکند. در عشق سه حوزه‌ی عشق جسمی زناشوئی، عشق روحی و عشق مذهبی الهی وجود دارد.

۱) عشق جسمی

عشق جسمی، عشق زناشوئی یا عشقی است که در آن مردان و زنان بطور جسمی بهم میپیوندند. بر روی زمین زمانی ما احساس شور و هیجان میکنیم که جسم‌های ما با یکدیگر ملاقات کرده و عشق را تجربه کنند. اما درک رابطه‌ی عشقی بین مرد و زن فاقد بدن‌های جسمی، در دنیای روح، برای مردم روی زمین دشوار است. رابطه‌ی عشق زناشوئی بین ارواح والا مقام، نزدیک به خدا، بسان يك تابلوی نقاشی بسیار زیبایی است.

وجود آن دو در حین رابطه‌ی عشق بطور کامل یکی میشوند، و بدین سبب آنها میتوانند شور و هیجانی قوی از طریق وجود و قلب خود احساس کنند که وراى احساس عشقی است که آنها بر روی زمین تجربه کرده‌اند. این مثل آفرینش حیاتی والاطر در غیاب و انکار کامل نفس است. مثل این است که احساس میکنید در دنیائی سحرآمیز بسر میبرید.

همچنین میتوانید که منظره‌ی جریان عمل عشق را با چشمان خودتان ببینید. زوجها بر روی زمین بیشتر مواقع در اطاق خواب‌شان عشق زناشوئی را اجرا میکنند. اینجا در دنیای روح مطلقاً اینگونه نیست. عشقی که شما فقط در درون اطاق خواب خودتان اجراش کنید، عشق نیست.

در دنیای روح میتوانید در میان گلهای وحشی، در کشتزارها، در سرزمین‌های زیبا، یا بر روی موج‌های اقیانوس، به رابطه‌ی زناشوئی پردازید. حتی میتوانید در کوه‌ها، جایی که پرندگان آواز میخوانند در آغوش عشق باشید و آن منظره چنان زیبا است که نظاره‌گران برآستی سرمست میشوند. شما بیشتر از آنکه احساس

شرمندگی و خفت داشته باشید، آنچنانکه بر روی زمین احساس می‌کردید، می‌توانید صحنه را با تحسین زیبایی همراه با قلبی مملو از صلح و آرامش مشاهده کنید. جهنم درست برعکس آن است. مردم در جهنم بطور مخفیانه رابطه‌ی عشق زناشوئی را اجرا میکنند، و شاهدان آن صحنه، آنها را لعن و نفرین کرده و با اشاره‌ی انگشت به آن زوج می‌گویند که بسیار زشت و کریه هستند. صحنه‌ی اجرای عشق در جهنم بسیار شبیه به صحنه‌های زمینی است.

۲) عشق روحی

چون عشق روحی بطور جسمی از طریق اعمال بدن دیده نمی‌شود، برای بعضی‌ها بنظر می‌رسد که این عشق به آنهایی که بر روی زمین زندگی میکنند ربطی ندارد. با اینحال این عشقی است که برای ساکنان زمین بسیار لازم و ضروری است. از آنجائیکه هر کسی دارای وجود درونی است، اگر شما نتوانید آن را بخوبی پرورش دهید، برای یکی شدن در مقام زن و شوهر و تکامل عشق در دنیای روح با مشکلات بسیاری مواجه خواهید شد.

برای مثال، فرض کنیم که زوجی هستند که وجود درونی شوهر بخوبی پرورش یافته درحالیکه وجود درونی زن رشد نیافته است، آنوقت در آن خانواده عشق کامل شکل نخواهد گرفت. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها قادر نخواهند بود که عشق زیبا و برآورنده‌ای را تجربه کنند، در عین حال چون به عشق نیاز دارند، عشق زناشوئی را تنها بصورتی محدود و در مکانی محدود، مثلاً اطاق خوابشان، اجرا میکنند.

حال این زوج چگونه میتوانند که عشق کامل را تجربه کنند؟ وقتی که قلب شوهر در احترام به همسرش و قلب زن در عشق به شوهرش یکی شوند، عشق آنها میتواند توسعه یافته و در جهت کمال بالغ شود. چون برای دستیابی به این امر در دنیای روح به زمان بیشتری نیاز است، در زمان زندگی بر روی زمین، باید سعی نمائید تا با بدن جسمی خودتان، قلبتان را پرورش داده و میوه‌ی عشق

کامل را برداشت کنید.

برای نتیجه، ما میبایست زندگی کوتاه زمینی خود را در انتظار عشق کامل بخوبی مورد استفاده قرار دهیم، عشقی که در بهشت در انتظار زوج بالغ و کامل خواهد بود. زوجها با پرورش و تشویق یکدیگر در دستیابی به عشق راستین، میوه ی عشق کامل را برداشت میکنند.

۳) عشق الهی

بسان عشق بدون قید و شرط والدین نسبت به فرزندانشان، خدا در زمان آفرینش ما انسانها، عنصری نامحدود و بیکران را به ما اعطاء نموده است. این عشق الهی است.

اما بواسطه ی سقوط بشر و تغییرات متعاقب آن در طی اعصار، استاندارد اصیل عشق اعطاء شده از جانب خدا، تحریف و خراب شده است. به این سبب قلب خدا مملو از دردی عظیم شد. بنابراین، با شناخت ارزش عشق بنیادی و بدون قید و شرط خدا، راه آزادی و رهائی ساکنان جهنم گشوده شده و جهنم نابود خواهد شد.

عشق جسمی و عشق روحی میبایست تنها بین زن و شوهر وجود داشته باشد. اما بسبب نابودی این نوع روابط عشق، بشریت از پایه ی عشق الهی جدا و دور شده اند. عنصر نامحدود و بیکران اعطاء شده از جانب خدا عشق است.

این عشق، خواهان فدا کردن و دهش دوباره و دوباره بوده و میزان آن بدنبال فداکاری بزرگتر و عظیم تر میشود. اما بدلیل نابودی و فساد ریشه، امروزه راه برای بازسازی بسیار دشوار گشته است. ما میبایست با تأسیس احساس راستین زن و شوهری، به یکدیگر اعتماد کرده و رفتار و روشی آشتی پذیر و دوستانه داشته باشیم. گاه موارد، میبایست یکدیگر را مورد عفو قرار داده و با هم آشتی کنیم.

بنابراین با یکی شدن با عشق اعطائی از جانب خدا، راه برای آزادی تمامی بشریت گشوده شده، و جهنم در دنیای ابدی نابود و محو خواهد شد. بر این

اساس، اگر ما به یکدیگر عشق ورزیده و اعتماد کنیم، نه جهنم و نه جنگ بشریت را روبروی یکدیگر قرار خواهد داد.

ما با بفساد کشیدن ریشه، به زندگی خود سمت و جهت داده‌ایم، و به این علت دنیای روح بسیار پیچیده و درهم و برهم شده و مجازات‌های همراه با ناله و درد جهنم پا به عرصه‌ی وجود نهاده است. ما میبایست عشق فطری اعطاء شده از جانب خدا و عشق زناشوئی را در خود پرورش داده، آن را حفظ نماییم.

۱۰. فعالیت وجود روحی از طریق افراد روی زمین (۷ ژولای ۱۹۹۷)

۱) کمک وجود روحی به انسان روی زمین

ارواح در دنیای روح نمیتوانند بدون همکاری با انسان‌های روی زمین خود را اصلاح کنند، دلیلش این است که وجود روحی ما آفریده شد تا براساس پایه‌ی زندگی بر روی زمین، بطور ابدی در دنیای روح ادامه‌ی حیات دهد. بنابراین تا زمانی که وجودهای روحی نتوانند خود را از گناهانشان آزاد کنند، مقدر شده‌است که برای همیشه مجازات شوند.

برای مثال، وقتی که یک قاتل به دنیای روح می‌آید، از مجازاتی بیرحمانه و هولناک برای همیشه رنج خواهد کشید: کسی که انسانی را با چاقو بقتل رسانده‌است، با چاقوئی فرو شده در وجود روحی‌اش دیده میشود. کسی که بضرب گلوله دیگری را بقتل رسانده باشد، با گلوله‌ای در قلب وجود روحی‌اش مشاهده میشود.

همچنین کسی که بضرب کتک با سنگ دیگری را کشته باشد، وجود روحی‌اش کبود و خونی و با چشمانی از حدقه بیرون آمده دیده میشود. کسی که فردی را با ضربات پایش بقتل رسانده باشد، وجود روحی‌اش پشت‌رو در حال پایمال شده توسط پاهای خودش دیده میشود.

همچنین کسی که با خوراندن زهر دیگری را کشته است، وجود روحی‌اش در حال متلاشی شدن همراه با با فوران خون به اطراف دیده میشود و کسی که

با داس یا تبر دیگری را کشته، با آلت قتل فرو شده در وجود روحی‌اش دیده میشود.

در میان ارواح، تعدادی سعی دارند تا گناهان مرتکب شده در طی زندگی بر روی زمین را مخفی کنند، ولی با همه‌ی تلاششان گناهان پنهان نمیشوند. ارواحی دیگر سعی دارند تا گناهان گذشته‌ی زمینی خود را از بین ببرند، اما چیزی برطبق آرزوی آنها انجام نخواهد گرفت. آنها برای زندگی زمینی دلتنگ شده و حاضرند هر سوگندی خورده و دست به هر کار عجیب و غریبی بزنند تا بتوانند خود را از شر گناهانشان رها سازند. اما چیزی را که یکبار ثبت شده باشد، نمیتوان پاک کرد.

تمامی وجودهای روحی بطور عمومی میخواهند رفتارهای گناه‌آلود زندگی بر روی زمین خود را پنهان و پاک کنند، و از نمایش زندگی‌شان برای دیگران، خجالت میکشند. غم‌انگیزتر از آن این است که تلاش آنها برای پنهان و پاک کردن آن گناهان نیز بوضوح دیده میشود.

وجود روحی چگونه به انسان روی زمین کمک می‌رساند؟

وجودهای روحی برای رهایی از موقعیت‌شان، بدون کمک مردم روی زمین، نمیتوانند از تحمل درد و رنج اجتناب کنند. آنها همچنین نمیتوانند از شر گناهانشان خلاص شوند. وجودهای روحی دقیقاً به محل سکونتشان بر روی زمین بازمیگردند. آنها به خون و جسم خود یا کسی که بنوعی ارتباطی از این دست با آنان داشته باشد، مراجعه کرده و بطور مداوم برای او پیام میفرستند. اما چون آنهایی که بر روی زمین زندگی میکنند از این مطلب آگاه نیستند، مصیبت‌های غیرعادی مثل ابتلاء به بیماری، مشکلات مالی، یا تصادف با اتومبیل رخ میدهد. سرانجام وقتی که بازماندگان، علت آن اتفاقات را یافته و در نتیجه دعا کرده یا بجای آن وجود روحی هدایای مالی بپردازند، آنگاه در قدرانی از خدمات بازماندگانش، او میتواند نسبت به موقعیت عادی خود به موقعیتی بهتر

ترفع یابد. اما اگر آنها علت اتفاقات را ندانند، تصادفات و تغییرات ناگوار بسیاری بطور ممتد شکل خواهد گرفت، حتی افراد به بستر مرگ خواهند افتاد، و نتیجه ی آن این است که تعداد اجداد بسختی و دشواری دچار شده ی ما بیشتر خواهد شد. بنابراین اگر خانواده‌ای مشکلی در وضعیت ایمانی خود نیافتند، ولی تصادفات بزرگ و کوچک بطور مکرر اتفاق افتاد، میتوان نتیجه گرفت که این خانواده دارای اجدادی با مشکلات پیچیده میباشد، در آن صورت سریعترین راه برای حل آن مشکلات دعای با ایمان است.

در این زمان فالگیرهایی که از لحاظ روحی تا حدی در سطح پائینی هستند، میتوانند این موضوعات را حل و فصل کنند، با اینحال این تسلی وجودهای روحی موقتی بوده، و درد و عذاب آنها نمیتواند بطور کامل از بین برود. این تفاوت فاحشی بین خدانشناسان و منکران خدا است.

وجودهای روحی در جایگاهی که در آن قرار گرفته‌اند، با همه ی تلاش و تقلا و به این در و آن در زدنشان، هیچ راه گریزی ندارند. هر چه بیشتر زندگی آن ارواح سخت‌تر شود، زندگی بازماندگانشان نیز بر روی زمین پیچیده‌تر و با مشکلات بیشتری همراه خواهد بود.

وجودهای روحی در دنیای روح برای جلب همکاری ساکنین روی زمین تمامی انواع و اقسام روش‌ها را بکار میگیرند. ولی چون بازماندگان راه حل مشکلات را نمیدانند، بخت و اقبال و خوشبختی آن خانواده بر روی زمین نقصان یافته و زندگی پر درد اجداد تکرار خواهد شد.

ارواحی که با کمک مردم روی زمین به موقعیتی بهتر ترفیع یافته‌اند، زندگی آرامش بخشی خواهند داشت، و بازماندگانشان نیز در صلح و آرامش بیشتری خواهند زیست.

۳) رابطه‌ی بین وجود روحی و انسان روی زمین

حال اجازه دهید تا رابطه‌ی بین مردم روی زمین و وجود روحی در دنیای روح

را بررسی کنیم. رابطه‌ی این دو را میتوان با رابطه‌ی بین نخ و سوزن مقایسه کرد. عبارتی دیگر میتوان گفت که رابطه‌ی بین وجود روحی در دنیای روح و انسان روی زمین مثل رابطه‌ی بین روح و جسم است. همچنین رابطه‌ی این دو مثل رابطه‌ی زن و شوهری است که نمیتوانند از یکدیگر جدا شده، بلکه فقط میتوانند یکی شوند. بدینسان، دیگر سخن گفتن از این مطلب ضرورتی ندارد که انسان‌های روی زمین تا زمانیکه دارای بدن جسمی هستند، باید زندگی خوبی را پیش گیرند. اما آنها تنها زمانیکه جسمشان را از دست داده و یک وجود روحی شدند، به این حقیقت پی میبرند که زندگی خوبی نداشته‌اند. میخواهم نتیجه‌گیری کنم که: در زمان زندگی جسمی بر روی زمین، باید هر روز را بسیار خلاصه و مفید، همراه با ایمان و خلوص نیت سپری کرده، خودتان را برای زندگی ابدی آماده کنید. بازماندگان آن وجودهای روحی که جسمشان را از دست داده‌اند، چه کاری میتوانند انجام دهند؟ وضعیت آنها میتواند آرامش بخش باشد، اگر بازماندگانشان بر روی زمین برایشان دعا کنند.

امروز مقام و سمتی را که والدین راستین به ما اعطاء نموده‌اند، یعنی حق ناجی قبیله‌ای، مقام و سمتی بسیار مخصوص میباشد. اینکه من میتوانم اجدادم را از طریق دعا با نام خودم نجات دهم، موضوع بسیار باشکوهی است. بنابراین چون زندگی من بر روی زمین، با دعا برای اجدادم، در آرامش بیشتری خواهد بود، در نتیجه آنها به جایگاه‌هایی با آرامش بیشتر صعود خواهند کرد، این طبیعی است که باید اجدادم را نجات دهم. بخاطر بسپاریم که این تنها راه و مسیری است که با طی طریق کردن از آن میتوان برای درد والدین راستین در دنیای روح مرحمی بود و به آنها کمک و یاری اندکی رساند. ما مبیایست بر روی زمین تا زمانیکه هنوز دارای بدن جسمی هستیم زندگی خود را بخوبی تکمیل کنیم.

این بسیار طبیعی است که ما باید وظیفه و مأموریت خود را در مقام ناجی قبیله برای مرحمت اجدادمان به انجام برسانیم، این همچنین میتواند برای ارواحی که آن را ملاحظه میکنند، مسیری برای دریافت امتیازی مخصوص گردد.

گزارشگر (خانم کیم) می‌پرسد: "در رابطه‌ی بین شخص روی زمین و وجود روحی در دنیای روح، آیا ارواحی که بدون هیچ مشکلی در موقعیتهای خوبی هستند، به همکاری، مساعدت و دعای فرد روی زمین نیاز دارند؟

پاسخ: "چون انسان از ساختار دوگانه‌ی روح و جسم، شکل گرفته است، براساس اصل، آنهایی که جسمشان را از دست داده‌اند، باید در دنیای روح زیسته و آنهایی که دارای جسم هستند، قرار است که بر روی زمین زندگی کنند. اما باید دلیلی وجود داشته باشد که وجود روحی برای انسان روی زمین پیام می‌فرستد. بخاطر رابطه‌ی خونی است که آنها پیام می‌فرستند، گاه موارد برای اهدافی خوب و گاه موارد برای اهدافی بد. انسان روی زمین باید قادر باشد که براساس اصل الهی این دو را از یکدیگر تمیز داده و وجود روحی نباید ذهن انسان روی زمین را مغشوش کند. چون خدا در بسیاری از اوقات در ارتباط با مسائل نسب خونی دخالت نمی‌کند، برای داشتن یک زندگی صادقانه، ما انسانها خودمان باید توسط روح مقدس خدا تولد دوباره بیابیم.

۴) نقاط اختلاف و اشتراك وجود روحی و انسان روی زمین

چون مردم روی زمین دارای جسم هستند، موارد بسیاری است که آنها در انجام امیال و آرزوهای روحی خود عاجز هستند. وجودهای روحی اگر چه جسم ندارند، ولی برای حرکت در موقعیت خودشان آزاد هستند. درجه و سطح آزادی با توجه به سطح و موقعیت در دنیای روح فرق میکند. انسان روی زمین اگر چه دارای جسم است، اما یک زندگی محدود در هر جائی پیشه‌ی اوست.

اگر چه وجود روحی فاقد جسم است، اما میتواند در دنیای بیکران روح یک زندگی پرتحرک داشته باشد. انسان روی زمین اگر چه دارای جسم است اما نمیتواند یک مکان ابدی را تصرف کند. وجودهای روحی جسم ندارند، در نتیجه میتوانند دارای جایگاهی ابدی باشند. اگر لیست تفاوت‌های این دو را برای شما بگویم، بی‌پایان خواهد بود.

اجازه دهید که نکات اشتراکی را که آنها با هم سهیم هستند، بررسی کنیم. هر دو زندگی بر روی زمین و زندگی در دنیای روح تنها نیمی از يك داستان بوده و در نتیجه هر کدام از آنها فقط يك نیمی را تکمیل خواهند کرد.

پس چگونه تفکیک و جدائی روح و جسم، میوه‌ی کاملی را عرضه خواهد کرد؟ قبل از اینکه بسبب مرگ جسمی، روح و جسم از هم جدا شوند، آنها باید زندگی‌شان را بر روی زمین به خوبی اتمام برسانند، که این خود آن میوه‌ی کامل می‌باشد. اما وقتیکه افراد بدون بلوغ روح به دنیای روح می‌روند، آنگاه مشکلات بروز خواهد کرد.

از اینرو، برای حل و فصل این مشکلات، رابطه‌ی بین اجداد و بازماندگان، پیچیده و درهم و برهم گشته است. بنابراین، ما دوباره باید اهمیت زندگی بر روی زمین را به خاطر بسپاریم. برای زندگی ابدی در خانه‌ی زیبائی که خدا برای ما آماده نموده‌است، ما نمیتوانیم "نیمه زندگی" را هدف تمامی زندگی خود قرار دهیم. امیدوارم که زندگی شما بر روی زمین، چنان باشد که بتوانید به میوه‌ی کامل روح و جسم دست یافته و فصل برداشت محصول خوب و لذت بخشی داشته باشید.

در حال ثبت پیام‌ها، گزارشگر بگونه‌ای به دکتر لی شک کرد. سپس دکتر گفت: "لطفاً در نوشتن عبارات توقف کنید، برای امروز همینجا تمام میکنیم. من سنگ هان لی، مؤلف کتاب اندیشه‌ی هماهنگ هستم."

۱۱. تصویر عشق خدا (۱۴ ژوئن ۱۹۹۷)

۱) ایدئولوژی والدین راستین

من سنگ هان لی هستم و از زمین به دنیای روح آمده و تنها هدفم پیوند زدن ایدئولوژی والدین راستین به دیگران است، زیرا به این نتیجه رسیده‌ام که

ایدئولوژی برتری نسبت به ایدئولوژی والدین راستین وجود ندارد.

۲) انسان دارای عشق و انسان فاقد عشق

عشق عنصر با ارزشی است که خدا در زمان تولد به بشریت میدهد. اما اندوه‌آور آن است که همین عشق، به واقعیت زنان و مردانی منجر شد که حتی از زمان تولدشان به دو سرور خدمت کردند. این آغاز بدبختی ما است.

بشریت برآستی نمیتواند تنها با عشق جسمی بین زن و مرد به زندگی ادامه دهد. انسان در اصل در زمان تولدش با هدیه‌ای بسیار گرانبها و با ارزش پا به عرصه‌ی وجود نهاده است و آن هدیه عشق است. اما ما بواسطه‌ی سقوط اساس و شکل راستین عشق را از دست دادیم. عشق اصیل با عشق سقوط کرده و زشت پوشیده شد، و بدین سبب بصورت عشق مصنوعی و ساختگی جلوه کرد.

عشق در عمق وجود والای خدا جای دارد و ما نمیتوانیم بطور کامل آن را در درون خدا بوضوح دیده یا تجزیه و تحلیل کنیم. با اینحال میخواهیم در ارتباط با این عشق اساسی خدا در دنیای روح گزارش دهیم.

۳) عشق خدا

عشق خدا نه لمس شده یا ابراز میشود و نه میتوان صحت آن را با چشمان خود معلوم کرد. بسیار دشوار است که عشق خدا را بفهمیم. همچنین عقل و شعور بشری قادر به تجزیه و تحلیل عشق خدا نیست.

این عشق اگر چه بطور پایان ناپذیری به ما اهداء شده‌است، اما هرگز تقلیل نیافته از میزان آن کاسته نمیشود. مثل زمانی که شیر آب بازمانده باشد، عشق خدا بی‌وقفه سرازیر است و ما اگر چه عشق خدا را بطور مداوم دریافت میکنیم، هرگز از آن بیزار و دلزده نبوده و نه اینکه میتوانیم میزان زیادی از آن را دارا باشیم. برعکس هر چه بیشتر دریافت میکنیم، به همان میزان بیشتر متواضع

خواهیم شد، آنچنان که برای دریافت بیشتر خواهش و تمنا میکنیم. اگر چه نمیتوان عشق خدا را بطور وزنی یا حجمی اندازه گیری کرد، اما برای ما بینهایت ارزش دارد. اگر تمامی مردم دنیا عشق خدا را بطور همزمان دریافت کرده و همه‌ی آن را به خدا بازگرداند، میزان و گستردگی عشق خدا وسیعتر و عظیم‌تر خواهد شد.

میزان عشق خدا به بشریت چگونه اظهار و بیان میشود؟ خدا نه دیده شده و نه لمس میشود. خدا نه ماده‌ی محدودی بوده و نه يك مجموعه‌ی سه بعدی میباشد. با این توصیف، عشق خدا چگونه تشخیص داده میشود، و انسان‌ها چگونه میتوانند عشق خدا را به تحقق درآورند؟

میخواهم عبارت "خدا دوستدار سنگ هان لی"، را تجزیه و تحلیل کنم. خدا مرا میخواند: "سنگ هان!". من صدا را واضح با گوشهای خودم میشنوم. سپس نوری تابان، درخشان و پر تشعشع در تمامی پشت، جلو و بالای سرم پدیدار میشود. در میان آن درخشندگی، خطی از نوری ناشناخته، روح و ذهنم را تسخیر میکند. من با همه‌ی استعدادهایم، نمیتوانم کلمات و افعال درستی را برای تشریح احساساتم بیابم. این به حالت آرام و صلح‌آمیز کودکی میماند که در آغوش مادرش در حین شنیدن صدای ضربان قلب مادر، چشمش به چشم او می‌افتد. حتی این توصیف نمیتواند بطور کامل تجربه‌ی مرا ارائه دهد.

سپس همانگونه که تُن صدای خدا در حین صحبت عوض میشود، تابش و درخشش نورهای زیبا هم تغییر میکند، و من به خلسه فرو میروم. بنظر میرسد که تمامی بدنم در حال ذوب شدن است خودم را تنها مبینم ... چون ناگهان نتوانستم خدا را ببینم.

چطور چنین نور پر شور و شعف و خلسه‌آوری بطور آنی و مکرر بر ما وارد می‌آید؟ همانطور که نور لحظه به لحظه تغییر میکند، عشق خدا آشکار میشود. نورهای تابان، بزرگ و کوچک، با اشکال دایره‌ای آنچنانکه در آتش بازی دیده میشود، با زرق و برق متنوع بسان نورهای عشق بسوی بشر سرازیر میشوند.

احساسی را که ما از نور دریافت میکنیم با توجه به شکل و فرم تابش نور فرق میکند. همچنین علاوه بر تجربه‌ای که از عشق داشته‌ام، نمایش عشق خدا را به دیگری نیز دیده‌ام. و بهر حال با همه‌ی این توصیفات، خدا اساس و بنیان عشق است.

۴) نور و آتش، تصویر خدا

مبنی بر چه چیزی میگوئیم که نور تجسم و اندام عشق است؟ چون تصویر خدا نور و آتش است، عناصر عشق در قلب انسان، بلافاصله بعد از دریافت نور خدا، به فعل و انفعال درمی‌آید. همانگونه که وقتی با فشار کلید روشنائی، لامپ اطاقتان روشن میشود، وقتی که نور خدا را ببینید، عشق فعالیت خود را آغاز کرده و عمق قلب شما به توده‌ی عظیم عشق مبدل میشود.

۵) دلیل گشایش دروازه‌ی برکت

خواست اصیل خدا برای بشریت این بود که آنها کیفیت اولیه خود را در زمان آفرینش حفظ کنند. اما به سبب سقوط، بازماندگان اجداد اولیه نتوانستند با عشق طبیعی پا به عرصه‌ی وجود بگذارند. خدا بسیار اندوهگین بود از اینکه میدید فرزندان بطور نادرست شکل گرفته و با قلبی‌هائی همراه با میل به حرکت در دو جهت مختلف بدنیا می‌آیند.

بنابراین برای حل مشکل داشتن قلبی با دو جهت مختلف و همینطور مشکل جدائی از نقشه‌ی اصیل بازسازی و اختیارات خدا، همانگونه که در تاریخ بازسازی تشریح شده است، ما میبایست از مسیر تولد دوباره عبور کنیم.

وقتی که ما بدنبال تولد دوباره، تجسم اساس عشق مورد نظر خدا میشویم، در ورود به دنیای روح قادر خواهیم بود که عشق کامل خدا را تجربه کنیم. از اینرو تمامی ابناء بشری در تمامی سطوح باید از طریق والدین راستین

دوباره متولد شوند، و این معنای برکت است. این موضوع، در واقع توضیح این نکته است که چرا اخیراً والدین راستین دروازه‌ی برکت را گشوده و چنین منفعت و سود باورنکردنی را (به تمامی انسان‌ها) اعطاء نموده‌اند.

اگر چه دریافت کنندگان برکت، مفهوم آن را درک نکرده‌اند، اما یکبار که این مرحمت و لطف بزرگ را با شرکت جستن در مراسم برکت، دریافت میکنند، مردم برکت گرفته قلمداد خواهند شد. همچنین در حالی که والدین راستین بر روی زمین هستند، راه را برای میلیون‌ها نفر در دریافت این لطف و مرحمت مخصوص گشوده‌اند، دریافت کنندگان این مرحمت و این برکت، مردم بهشتی هستند. اکنون زمان آن فرا رسیده است تا مردم روی زمین و اجدادشان در دنیای روح بتوانند بدون برپائی هیچ شرطی، برکت و بخت و اقبال بهشتی را دریافت کنند، چون آنها از مرحله‌ی تولد دوباره طی طریق کرده‌اند.

۶) عشق بزرگترین هدیه‌ی خدا

عشق عصاره‌ی تصویر خدا است که انسان‌ها بمحض تولد آن را دریافت میکنند. بشریت میبایست عشق خدا را آنچنان که هست به ارث می‌بردند، اما با توجه به قرار گرفتن در مسیر نادرست، رابطه‌ی آنها با خدا قطع شد. بشریت برای ایجاد دوباره‌ی این رابطه و تجربه‌ی شادی، باید شبیه خدا شود.

بهترین راه برای تجسم خدا شدن، بازسازی تصویر اصیل عشق بعنوان پسران و دختران خدا میباشد. عشق، عشق، عشق، قدرت اساسی و بنیادی است که ما با آن میتوانیم همه‌ی مشکلات و سختی‌ها را ذوب کنیم و بدینسان تمامی ایده‌آل‌های خدا را به انجام رسانیم.

عشق بزرگترین هدیه‌ای است که ما از خدا دریافت کرده‌ایم و مدرک مهر موم شده‌ی این حقیقت که ما فرزندان او هستیم. «عشق!» ما خودمان میبایست جد و جهد و تلاش داشته باشیم تا عشق از دست رفته را بیابیم.

فصل سوم

زندگی در دنیای روح از دیدگاه اصل

۱. فاعل و مفعول و دنیای روح (۲۱ ژولای ۱۹۹۷)

۱) فاعل

وقتی که فاعل و مفعول میل به داد و دریافت عشق و زیبایی دارند، نیروی اولیه‌ی عالمگیر اعطاء و هدایت شده توسط خدا وارد عمل شده و نیروی اساسی برای عمل متقابل میشود. فاعل از آن استفاده میکند تا به مفعول نیرو دهد، و مفعول از آن استفاده میکند تا به فاعل نیرو را بازگرداند.

بدینسان، نیروی اولیه‌ی عالمگیر در درون نیروهای فعال و مسبب روابط متقابل فاعل و مفعول وجود دارد. این نیرو بطور مستقل عمل نمیکند، بلکه اهداء شده از جانب خدائی است که زندگی‌مان از طریق او تقویت شده و تداوم میابد. حیات تنها از طریق نیروی تولید شده از عمل داد و دریافت بین فاعل و مفعول امکان‌پذیر است. بنابراین چه در دنیای روح و چه بر روی زمین، نیروهای تمامی موجودات از طریق روابط متقابل بین فاعل و مفعول آشکار میشود.

در اینجا میخواهم، فعالیت‌های يك فاعل و مفعول را که در دنیای روح شاهد

آن بوده‌ام، برایتان بنویسم. در دنیای روح، وقتی که خدا در مقام فاعل، نیرویش را به فردی در مقام مفعول می‌دهد، نیرویش بلافاصله در آن فرد روحی منعکس گردیده و آنها بسان یکی شدن سایه‌ها با یکدیگر متحد میشوند.

برای مثال، وقتی که خدا مرا بنام می‌خواند: "سنگ هان!" من، مفعول او، با ذات اصیلم، خود بخود بسوی فرمان او کشیده می‌شوم. من از او سؤالی نداشته و یا دیدگاهم را تشریح نخواهم کرد، مثلاً نمی‌گویم: "خدایا چه شده‌است؟"، "من نمیدانم"، "من نمی‌فهمم"، و غیره، بلکه خود بخود بسوی او جذب می‌شوم. این تصویر میتواند با قدرت جاذبه‌ی نیروی مغناطیسی قطب شمال و قطب جنوب مقایسه شود.

بدینسان وقتیکه ما در برابر خدا قرار می‌گیریم، در روابط فاعل و مفعولی، همانند سایه بسوی او جذب می‌شویم و بر طبق اصل اصیل روابط متقابل، این نیروی اساسی همه‌ی آفرینش است. سؤال این نیست که نیروئی را که فاعل به مفعول می‌دهد قویتر است یا نیروئی را که مفعول به فاعل بازمیگرداند، بلکه آن است که آنها چگونه میتوانند در سطح مشابه نیرو، با یکدیگر داد و دریافت داشته باشند. چون نیروی اولیه‌ی عالمگیر را خدا به بشریت اعطاء نموده است، قرار این است که ما براساس خواست اصیل طرح‌ریزی شده‌ی خدا در آغاز آفرینش، زندگی کنیم.

بنابراین نیروی اولیه‌ی عالمگیر بعنوان یک نیروی اساسی زمانی میتواند روابط مساعد داد و دریافت را براحتی ممکن سازد که یک فاعل و یک مفعول، استاندارد را بعنوان اساس روابط متقابل بوجود آورند.

بعنوان مثال، اگر فاعل و مفعول، چه در دنیای انسانی (شوهر و زن)، چه در دنیای حیوانات (نر و ماده)، چه در دنیای گیاهان (مادگی و پرچم) یا حوزه‌ی مواد عالی، استاندارد را برای روابط متقابل تأسیس کنند، نیروی تولید پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. اما بر عکس اگر اختلاف و تضاد وجود داشته باشد، نیروی تولید شکل نمی‌گیرد.

در نتیجه چون خدا، استاندارد اصیل نیروی اساسی ضروری برای حیات ما است، اگر سعی کنیم که در ذات و قلبمان به خدا ملازمت کنیم، میتوانیم بلافاصله نیروی فاعلی خدا را دریافت کرده و در مقام مفعول همان نیرو را منعکس کنیم.

۲) مفعول

نیروی مفعول باید مثل يك موتور ژنراتور باشد، که بمحض دریافت نیروی اساسی و اولیه، آن را بازگرداند. این مطلب به آن معنا است که وقتی يك فاعل بسان نیروی اساسی دریافت شده از جانب خدا پدیدار شد، مفعول او نیز میتواند همان نیروی مشابه را دریافت کند.

بنابراین فاعل و مفعول یا باید بطور مستقل در ارتباط با یکدیگر باشند و یا باید از بترتیب و بطور منظم، وارد رابطه با یکدیگر بشوند. آنها میبایست در يك سطح، رابطه‌ی متقابل داشته باشند. در استاندارد روابط متقابل، به اولویت جایگاه یا سطح روابط توجهی نمیشود.

بعنوان مثال درگیری شکل گرفته بین يك زن و شوهر بیگانه از هم که نمیتوانند بسان يك فاعل و مفعول یگانه شوند، نیروی اساسی اعطاء شده از جانب خدا نیست، بلکه طبیعت سقوط کرده است.

فاعل و مفعول تا به این زمان از مسیر درست خارج شده، نیروی اصیل اهدائی خدا را از دست داده و از حوزه‌ی سلطه‌ی او منحرف شده‌اند. از اینرو چون مفعول بازتابی از عمل نیروی اساسی فاعلش میباشد، نباید از جهت و مسیر نیروی اصیل، در مقام مفعول با سعی و تلاش در پاسخ به فاعلش، خارج شود. اگر مفعولی از دریافت نیرو از جانب فاعلش منحرف شود، میبایست تلاش داشته باشد تا نیروی خود را بعنوان جریانی متقابل تأسیس کند.

اجازه دهید مثالی بیاورم: در مورد رابطه‌ی بین زن و شوهر، شوهر در مقام فاعل است، با اینحال اگر شوهر مرتکب خطائی شده یا دچار مشکلی شود، زن در مقام فاعل قرار خواهد گرفت، یعنی اینکه مقام اصلی برعکس خواهد شد تا

زمانیکه شوهر به جایگاه اصیل خودش برگردد، که بطور حتم به زمان نیاز دارد.

(۳) یگانگی فاعل و مفعول

زمانیکه فاعل و مفعول دارای رابطه‌ی متقابل خوبی هستند، نیروی ارزش اصیل آشکار میشود. اما اگر یکی از آنها به خطا رود، و بدینسان موقعیت آنها معکوس شود، تا زمانیکه او به مقام و جایگاه اصیل خود بازگردد طرف دیگر میبایست مقام خود را حفظ نماید، در غیر اینصورت نیروی اساسی اهدائی از جانب خدا، آنها را ترك گفته و نابود خواهد شد. بنابراین برای اینکه رابطه‌ی داد و دریافت صحیحی بین فاعل و مفعول در جریان باشد، آنها میبایست به خدا، در مقام سرچشمه‌ی اصیل آن نیرو، خدمت و ملازمت کنند.

چون تمامی موجودات زندگی خود را توسط نیروی شکل گرفته بین فاعل و مفعول تقویت میکنند، تا زمانیکه آن دو یکی نشوند، در مسیر نابودی و مرگ قرار خواهند گرفت. فاعل و مفعول هر دو میبایست برای اتحاد، تلاش داشته باشند، همواره اعمال خود را بررسی نمایند، که آیا به نیروی اصیل عشق میورزند یا اینکه به عادات طبیعت سقوط کرده خو گرفته‌اند. اگر آنها از مسیری با مشکلات و دشواری‌های بسیار عبور میکنند، هر قدمی که برمیدارند باید با دقت و توجه بسیار در جهت دنیای ابدی باشد، آنگاه میتوانند زندگی خردمندانه‌ای داشته باشند.

(۴) عدم وجود استثناء و تبصره در قوانین روحی

بسیاری از مردم میدانند که نیروی اساسی اهداء شده از جانب خدا، نیروی اولیه‌ی عالمگیر است. اما هنوز به این نیاندیشیده‌اند که چگونه خودشان میتوانند آن نیرو را دارا شوند.

ما بایستی در طی زندگی زمینی خود به ارزش نیروی اصیل پی ببریم.

تشعشعات نیروی اصیل زمانی میتواند انعکاس پیدا کند که در مسیر اصلی واقع شده باشید، نه زمانی که از مسیر اصلی خارج شده‌اید. حتی زمانیکه که در مسیر اصلی قرار گرفته‌اید باید مواظب باشید که از مسیر خارج نشوید. در دنیای روح هیچ استثناء و بخششی اعمال نمیشود.

بر روی زمین با توجه به شرایط و روابط قلبی ممکن است که بخشوده شویم، اما در دنیای روح حتی در روابط والدین فرزندی، قابل پذیرش نیست. این نه به خاطر سخت‌گیری و بیداد قوانین روحی، بلکه به خاطر آن است که هر چیزی بر طبق اصل انجام میشود.

شما ممکن است در حیرت باشید که مگر خدای عشق نباید بخشنده و مهربان باشد. اما چون او خود فاعل عشق اصیل است، اگر در جایی استثناء قائل شود، نظم اساسی هستی نابود خواهد شد.

بعبارت دیگر او میبایست هر گونه استثنائی را رد کند تا نظم درستی را در دنیای ابدی حفظ نماید. بنابراین، بخاطر اینکه دوستان دارد، نمیتواند ما را ببخشد. بهمین دلیل ما باید هر لحظه‌ی زندگی خود را بطور کامل برای زندگی ابدی وقف کنیم.

دلیل مطرح کردن مطالبی از این دست برای شما این است که میخواهم زمانیکه والدین راستین دنیای روح را برسمیت شناختند، مسئولیت خودم را در کمک و یاری به آنها در مقام پسرشان به انجام برسانم. اگر ما واقعاً فرزندان والدین راستین هستیم، آیا نباید بسان فرزندی خلف زیسته و به آنها در مشکلاتی که دارند یاری برسانیم؟

(چون چیزی را که در دنیای روح دیده میشود، واضح و آشکار است، بنظر میرسد که دکتر لی پس از تجزیه و تحلیل مشاهدات و تجربیاتش، دیدگاه و نظرات خودش را ارائه و تأیید میکند. گزارشگر خانم کیم)

۲. هدف "سه مفعول" و کمال شوهر و زن (۲۸ ژولای ۱۹۹۷)

(۱) هدف "سه مفعول"

هدف سه مفعول هدیه و برکت با ارزش خدا است که او در زمان آفرینش بشریت به آنها اعطاء نموده است. این اصل برای این خاطر پا به عرصه‌ی وجود نهاده است که بتواند امکان تأسیس پایه برای حضور انسانها در برابر خدا را فراهم آورد. اما بسبب سقوط، اصل عشق و زیبایی که میبایست بین ما در جایگاه زن و شوهر بطور متقابل جریان یابد، پایمال شد. ما برای بازسازی خود به حالت اصیل متمرکز بر خدا، باید خطای انجام شده در هدف سه مفعول را در زمان آدم و حوا، معکوس و واژگون کنیم. آدم و حوا متمرکز بر خدا میبایست رابطه‌ی متقابل عشق و زیبایی را تجربه میکردند. اما بخاطر اینکه رابطه‌ی آنها متمرکز بر شیطان بود، مدار گردش اصیل روابط متقابل از بین رفت.

به این دلیل خدا قصد داشت تا از طریق انسان یکبار دیگر استاندارد ارزش اصیل هدف سه مفعول را بازسازی نموده، و ایده‌آل پادشاهی بهشتی عشق را تأسیس نماید.

(۲) کمال شوهر و زن

این حقیقت که خدا به انسانها در مقام فرزندان خود بی وقفه و بدون قید شرط عشق ورزیده، عشق الهی است و این برکت اعطاء شده‌ی عظیمی از جانب خدا به ما انسانها است. خدا در مقام پادشاه عشق میخواهد بینهایت و بدون توقف بسان چشمه‌ی آب زیر زمینی، فدا کرده بازهم فدا کند.

ما در مقام زن و شوهر، میبایست با عشق او، که دائماً خواستار فداکاری است، یکی شده و تجسم آن شویم. آنگاه عشق و زیبایی ما بسان پیشکشی گرانبها به او برگردانده میشود. در حال حاضر در میان ساکنین روی زمین، چند زوج هستند که در اجرای عشق خدا، با یکدیگر داد و دریافت داشته و زندگی کنند؟

پادشاهی بهشت در دنیای روح جایگاهی است که در آن شوهر و زن با بازگرداندن عشق و زیبایی به خدا و دستیابی به استاندارد هدف سه مفعول زندگی میکنند. بنابراین در عشق زناشوئی آن زوج حيله و نیرنگ و کذب و دروغ وجود نخواهد داشت. از آنجائیکه عشق زناشوئی متمرکز بر خدا داد و دریافت میشود، میبایست استاندارد والای ارزش را دارا باشد. همچنین شوهر و زن در طی زندگی زمینی‌شان باید بطور کامل با عشق راستین خدا یگانه زیسته و هدف سه مفعول را بواقعیت درآورند. در غیر اینصورت حتی اگر به دنیای روح برویم، نمیتوانیم مالک عشق پادشاهی بهشتی بشویم.

۳. طبیعت سقوط کرده و تولد دوباره (۲۸ ژولای ۱۹۹۷)

۱) طبیعت سقوط کرده

طبیعت سقوط کرده اشاره به روحیه و اندیشه‌ای است که از جاده‌ی اصیل و اولیه‌ی اصل مورد نظر خدا خارج گردیده است. حال بشریت چگونه میتواند به جاده‌ی اصیل اصل باز گشته و طبیعت سقوط کرده را پاکسازی و محو نماید؟ دلیل اینکه چرا خدا ما را بدون هیچ قید و شرطی دوست میدارد، بطور ساده این است که ما فرزندان او هستیم.

اگر بشریت یعنی کسانی که از مسیر اصلی دور شده‌اند، خواهان بازگشت به مسیر مورد نظر خدا هستند، باید بسان گذشته در پی دستیابی به مقام فرزندان خدا، مقام اصیل خود باشند. اما انجام اینکار بدون تأسیس يك شرط مطلوب امکان پذیر نیست.

انسانها در مقام فرزندان خدا باید مسیر غیر اصولی طی شده در طول تاریخ را ترك نموده و همچنین تنها به يك سرور، به خدا، خدمت کنند. برای انسانی که در خدمت به دو سرور زندگی میکند، مقام خدا باید بعنوان یگانه سرور تحقق یافته و تثبیت گردد. پاکسازی موقعیت کنونی انسان در خدمت به دو سرور و بازگشت

به حوزه‌ی خدا (بعنوان تنها سرور) بازسازی کامل می‌باشد.

۲) تولد دوباره

بازسازی کامل ساده نیست. در رگهای انسان‌هائی که از مسیر اصلی منحرف شده و جایگاه اصیل خود را بعنوان فرزندان خدا، ترك گفته‌اند، خون سقوط کرده جریان دارد، بنابراین فعالیت‌های سقوط کرده باید متوقف شود. انسانها براستی باید تولد دوباره را تجربه کنند.

ولی ما برای تولد دوباره، باید مراحل آن را بفهمیم. با تشریح واضح موارد و مراحل تولد دوباره، نسب آلوده‌ی ما باید بطور کامل تطهیر و تقدیس شده و سپس عشق خدا را به ارث ببرد، که این خود تولد دوباره خواهد بود.

برای تولد دوباره، ضروری است که جسم ما دوباره به درون رحم بازگردد، و این نکته شاید بنظر وهم و خیالی یا شوخی بنظر برسد. اما اصل الهی به ما می‌آموزد که از طریق تأسیس يك شرط غرامت با ارزش کمتر میتوانیم بسوی خدا بازگردیم، و برای انجام این امر، میبایست يك میانجی و نجات دهنده وجود داشته باشد.

آن میانجی، والدین راستین هستند. انسان‌ها بدون والدین راستین هیچگونه پایه و شرطی برای بازگشت به سوی خدا ندارند. چرا که گناه اصیل تنها توسط والدین راستین پاک و محو میشود. بشریت سقوط کرده فقط از طریق آنها میتوانند، در جایگاه و مقام فرزندان اصیل او، با ارزشی برابر با ارزش او، بسوی او بازگردند. چون ما گناه اصیل را همراه با طبیعت سقوط کرده از شیطان به ارث برده‌ایم، میبایست از آن جدا شویم. این اندیشه که ما خودمان میتوانیم این کار را انجام دهیم، اشتباه است. جدائی از گناه اصیل زمانی امکان دارد که ما ارزش برکت اهدائی از جانب والدین راستین را درک کنیم.

بدینسان، برکت دربرگیرنده‌ی اهداف و معانی بسیاری است. من بعد از آمدن به دنیای روح بطور عمیق‌تری ارزش شگفت‌انگیز والدین راستین و این

حقیقت را درک کرده‌ام.

۴. چهار پایه‌ی اساسی و والدین راستین (۳۱ ژوئای ۱۹۹۷)

(۱) چهار پایه‌ی اساسی چیست؟

چهار پایه‌ی اساسی یعنی پایه و جایگاهی که در آن يك فاعل و يك مفعول متمرکز بر خدا متحد شده و صاحب فرزند شوند. بشریت که در مقام فرزندان خدا متمرکز بر هدف آفرینش او آفریده شده‌اند، کسانی که فرض شده بود تا از ایده‌آل "فاعل و مفعولی" او پیروی کنند، باید در حوزه‌ی عشق خدا رشد نموده و ایده‌آل آفرینش مورد نظر خدا را به انجام برسانند.

اما به دلیل اینکه شیطان حاکم این دنیا شد، دنیای ایده‌آل زمانی می‌تواند بنا نهاده شود که این دنیای تحت تسلط شیطان بازسازی شده و بطور کامل تحت تسلط خدا، قرار گیرد، آنچنانکه او در آغاز انتظار داشت. خدا از طریق مشیت الهی برای بازسازی، در پی مردمی برای برپائی بهشت بر روی زمین بود. بدینترتیب، وقتی که مردم روی زمین بعنوان فرزندان خدا به آغوش او بازگردند، دنیای پادشاهی ابدی بهشت متمرکز بر خدا شکل خواهد گرفت.

(۲) والدین راستین بهشت و زمین

دنیای ایده‌آل مورد نظر خدا بواسطه‌ی سقوط بشر به دنیای شیطانی مبدل شد و به این دلیل دوره‌های بسیار پیچیده تاریخ بازسازی در برابر ما قد علم کردند. قرار است که مشیت الهی برای بازسازی تمامی گره‌های غم، افسردگی، خشم و کینه‌ی تاریخی را یکی یکی گشوده و از این طریق دنیا را تحت تسلط خدا قرار دهد. استاد و سرور تکمیل کننده‌ی این کار عظیم مشیت الهی برای بازسازی باید به این دنیا پای بگذارد که تنها پس از آن برپائی بهشت می‌تواند آغاز شود. آن استاد و سرور والدین راستین هستند.

تاریخ رستگاری و نجات بشریت بنیاد نهاده شده توسط والدین راستین، سهم بسزائی در توسعه و پیشرفت تاریخ بشری دارد. از طریق تأسیس خواست بنیادین الهی، ایده‌آل ابدی میتواند چه در دنیای روح و چه بر روی زمین بنا نهاده شود. والدین راستین که هم اکنون بر روی زمین هستند، نه تنها برای دنیای جسمی بلکه والدین راستین دنیای روح نیز بوده، سروران روز ابدی سبت و پادشاهی ایده‌آل بهشت میباشند.

به همین خاطر انسان‌های روحی بسیاری در تمامی سطوح دنیای روح، با امید به حضور والدین راستین در دنیای روح و تأسیس دنیای ایده‌آل توسط ایشان، در انتظار زندگی میکنند.

انسان‌های روحی در سطوح بالا از ظهور دنیای امید آگاه هستند، اما انسان‌های روحی در سطوح پائین نمیدانند که چگونه موقعیت کنونی آنها، یعنی دنیای ترس و وحشت و انتقام، تغییر خواهد کرد. برای آنها، امیدی نیست و چیزی برای انتظار کشیدن وجود ندارد. تنها درد و رنج ممتد وجود دارد.

بنابراین هر چه تعداد بیشتری از مردم به جهنم بروند، دنیای روح هر چه بیشتر پیچیده‌تر میشود و والدین راستین بعد از ورود به دنیای روح میبایست کار و تلاش بیشتری داشته باشند.

اگر چه بنظر میرسد که برکت بیرونی بطور آزاد و رایگان اهداء میشود، اما سرنوشت آنهایی که بسوی جهنم سمت و جهت داشته‌اند، بواسطه‌ی برکت عضو میشود. بنابراین بیائیم پیشگامانی شویم که دنیای ابدی را خواهند ساخت که این راهی برای انجام مسئولیت ما در مقام فرزندان خلف میباشد. در نتیجه، تکمیل چهار پایه‌ی اساسی، تکمیل پادشاهی بهشت است و تکمیل پادشاهی ایده‌آل بهشت، نشان از انجام وظیفه‌ی فرزند خلف در برابر والدین راستین میباشد.

(۱) بهشت

بهشت مکان و جایگاهی است که در آن افراد برسمیت شناخته شده در مقام فرزندان خدا، گرد هم جمع می‌آیند و آنها صاحبان بهشت هستند. بهشت ایده آل توسط کسانی بواقعیت درمی‌آید که در فکر خود نبوده و یا برای خودشان فعالیت نمیکنند بلکه با ایده‌ی زندگی برای دیگران حرکت و تلاش دارند.

اعمال و رفتار صحیح در بهشت چگونه رفتاری است؟ در بهشت، انگیزه‌ی رفتار مردم از طرز برخورد متواضعانه‌ی خود آنها و نه دیگری، نشأت می‌گیرد. آیا حصری در بهشت وجود دارد؟ بهشت جائی نیست که کسی از شما بخواهد که بیائید یا بروید. جائی نیست که کسی فرمان صادر کند، بلکه مکانی است که در آن مردم با شناخت و احساس وجود خدا عمل میکنند. بهشت فاقد دسته یا طبقه بندی (افراد) است. قاعده و قانونی مبنی بر بالاتر یا پائین تر یا والاتر و پست تر بودن کسی وجود ندارد. در اینجا از بالا و پائین بودن موقعیت افراد سخنی به میان نمی‌آید.

کسانی که در بالاترین مقام و یا آنهایی که در پائین‌ترین مقام بوده‌اند، از طریق عشق‌شان به یکدیگر، متحد خواهند شد. در اینجا صحنه‌های نفرت‌انگیزی از این دست که فردی در سطح پائین دستان فردی در سطح بالا را ببوسد، وجود ندارد. کسی که ایده آل پادشاهی بهشت را به انجام رسانده است، همان کسی است که از ایده آل خدا آگاه بوده، اساس خواست او را بواقعیت درآورده و متمرکز بر آن زندگی میکند.

قوانین دنیای روح قوانینی صریح و محض هستند. آزمون و محک در دنیای روح بسان برنامه‌های کامپیوتری، بسیار دقیق میباشد. بنابراین مردم روی زمین میبایست سعی کنند تا زندگی زمینی خود را برای زندگی در بهشت ایده آل، سمت و جهت دهند.

۲) اصل عمل متقابل و ایده‌آل پادشاهی بهشت

اصل عمل متقابل را میتوان از طریق عمل داد و دریافت تشریح نمود. همه‌ی خواست و هدف اساسی عمل داد و دریافت فقط داد و دریافت خوب نیست، بلکه باید بدانیم که این عمل متمرکز بر چه کسی صورت میگیرد. فاعل و مفعول نباید متمرکز بر خودشان در پی ایده‌آل‌های خودشان باشند. آنها میباید تشخیص دهند که زندگی در مسیری از طریق حوزه‌ی عمل داد و گرفت خود آنها، هادی مطمئن در جهت خدا و ایده‌آل بهشت است. در عمل متقابل، نیروی فاعلی زمانی شکل میگیرد که برای مفعولش باشد و نیروی مفعولی زمانی شکل میگیرد که برای خاطر فاعلش بوده باشد. این نیروها، نیروهای اساسی در پیروی از اصل عمل متقابل برای هدایت در جهت خدا هستند. مایلیم بگویم که تحقق بهشت هدف عمده‌ی اصل عمل متقابل است.

۳) دروازه‌ی بهشت

قبل از ورود به بهشت دروازه‌های بسیاری وجود دارد که ما میباید از آنها عبور کنیم. بهشت انباری است که شما تمامی میوه‌ها و محصولات زندگی خودتان را در آن جمع‌آوری میکنید. اینجا سنگینی بسته‌ی شما را اندازه‌گیری کرده و خواهند دید که تا چه اندازه برسمیت شناخته خواهید شد. عبارت دیگر آنها خویبها و بدیهای انجام شده در زندگی شما را مقایسه خواهند کرد.

زندگی زمینی شما چگونه بوده‌است؟ (۱) آیا برای خدا بوده؟ (۲) آیا برای خودتان بوده؟ (۳) دیدگاه شما در ارتباط با کشورتان و دنیا چه بوده است؟ بر روی زمین چه چیزی را پشت سرتان از خود بجای گذاشته‌اید؟

نه فقط چنین آزمونهائی، بلکه آنها زندگی شما را بطور دقیق و کامل بررسی میکنند. درست مثل آبی که از رودخانه برگرفته شده و سرانجام پس از استریلیزه شدن یا از صافی‌های بسیاری گذشتن و پاکسازی شدن به سفره‌ی غذای شما

خواهد آمد، مسیر ورود به بهشت نیز از دروازه‌های بسیاری شکل گرفته است. اینطور نیست که نگهبان یا افرادی از این دست از شما سؤالهای پرسیده و بعد شما را به دروازه‌ی مشخصی ببرند. من، خودم، بسان جذب شدن در برابر نیروی مغناطیسی، با به اینجا و آنجا رفتن مسیر را طی میکنم. درد حاصله از رد شدن و عدم پذیرش بخاطر گناهاتان وقتی که به دروازه‌ای میرسید، غیرقابل تشریح و بسیار خجالت آور و هولناک است.

قبل از هر دروازه‌ای مراحل بسیاری وجود دارد. بجز بهشت، فردوس و جهنم که ما بر روی زمین به آن اشاره میکنیم، مکان‌های بسیار دیگری نیز وجود دارند. ما چگونه میتوانیم از تمامی دروازه‌ها به سلامت عبور کرده و به بهشت برویم؟ اگر دروازه‌هایی هست که بخاطر گناهاتان نمیتوانید از آنها عبور نمائید، مدت مشخصی را برای پرداخت غرامت در آنجا سپری خواهید کرد، دوره‌ای که میتوانید آن را با توجه به مرحمت الهی، همراه با دعا، خدمت، پیشکش، کارهای بزرگ بازماندگانتان طی کنید.

انسان‌های دنیای روح با امید منتظر ورود والدین راستین به دنیای روح و تأسیس استاندارد نوین برای عبور از دروازه‌ها از جانب ایشان هستند. آیا کار و تلاش والدین راستین سخت و دشوار نیست؟ من احساس نگرانی میکنم.

۶. تشکیل چهار پایه‌ی اساسی و یگانگی عشق (۴ اوت ۱۹۹۷)

۱) تشکیل چهار پایه‌ی اساسی و خصوصیات دوگانه

چهار پایه‌ی اساسی هسته و عصاره‌ی اصل الهی است که می‌آموزد يك زوج بایستی متمرکز بر عشق‌شان با یکدیگر متحد گردیده و صاحب فرزند شوند. اما تشکیل چهارپایه‌ی اساسی در دنیای روح بسیار جالب و اسرارآمیز از بیان آن در اصل الهی است.

چهار پایه‌ی اساسی به این معنا است که زن و شوهر متمرکز بر خدا با یکدیگر

متحد و صاحب فرزند شده‌اند، بهر حال وقتی که آنها در عشق متحد هستند، وجه تمایزی بین فاعل و مفعول وجود ندارد.

بایستی بطور کامل یکی شد. بعلاوه عشق خدا، عشق آنها را تحت پوشش قرار داده آنچنان که نور درخشان و پر تلالو تنها چیزی است که برای ما قابل رؤیت می‌باشد. زیبایی خود عشق تنها چیزی است که دیده شود.

۲) ایده‌آل یگانگی عشق

عشق کودکان چگونه عشقی است؟ عشق کودکانه درست مثل عشق زناشوئی، نتیجه‌ی اتحاد است. منظور این است که والدین و فرزندان هر کدام با تجسم یکدیگر در عشق یگانه میشوند.

بعبارت ساده‌تر، اگر چه آنها سه نوع انسان، بصورت پدر، مادر، و فرزند، متفاوت و مجزا از هم هستند، اما وقتی در عشق متحد شده‌اند، جدا از هم و در قالب سه تصویر جداگانه دیده نمی‌شوند. اتحاد آنها میتواند در شکل و قالب پدرانه، مادرانه و فرزند پدیدار شود، اما وقتی آنها با یکدیگر شروع به صحبت و گفتگو میکنند، دوباره بسان افراد مختلف به چشم خواهند آمد.

تشکیل چهار پایه‌ی اساسی به این معنا است که اگر ما متمرکز بر خدا متحد شده باشیم، بدلیل یگانگی و وحدت وجودها، درست مثل تصویر آن بر روی زمین، چهار حیات و هستی مجزا از هم وجود نخواهد داشت.

يك زوج متحد با خدا، اگر چه دو فرد کاملاً متفاوت هستند ولی بسان يك بدن و يك جسم زندگی خواهند کرد، و این تصویر انسان‌ها در سطوح بالای دنیای روح می‌باشد.

اما فاعل و مفعولی که بطور کامل متحد نشده‌اند، بصورت يك بدن واحد پدیدار نخواهند شد، و حتی نور درخشان خدا نیز در آنها دیده نخواهد شد. تنها مردمی که از تمامی دروازه‌ها عبور کرده و به بهشت رسیدند قادرند به چنین اتحادی نائل شوند. بنابراین سرچشمه‌ی چهار پایه‌ی اساسی، اتحاد يك زوج با

ظاهر و خصوصياتی دوگانه، در عشق‌شان برای خدا می‌باشد. چهار پایه‌ی اساسی، هدف اساسی و اولیه‌ی خدا و پایه‌ای برای حیات و فعالیت قدرت اساسی عشق او در جهان هستی است.

۷. انرژی اولیه عالمگیر (۴ اوت ۱۹۹۷)

خصوصیات دوگانه (در جهان آفرینش) به معنای این است که وجود تمامی موجودات جهان آفرینش تجسم خدا هستند. این دو خصوصیت، خصوصیات اعطاء شده از جانب خدا بوده و با توجه به انرژی اولیه‌ی عالمگیر بعنوان نیروی اساسی آن، بین آنها عمل داد و دریافت صورت می‌گیرد.

با این توصیف، اصل عمل متقابل چیست؟ وقتی فاعل و مفعول وارد عمل داد و دریافت میشوند، نیروی عمل داد و دریافت با توجه به انرژی اولیه‌ی عالمگیر به آنها امکان ادامه‌ی داد و دریافت با یکدیگر را فراهم میکند.

بعبارت ساده‌تر، این نیرو همانند نیروی مغناطیسی يك آهن‌ربا بوده و اصل الهی این نیرو را "خصوصیات دوگانه‌ی اساسی فاعلی"، یا "انرژی اولیه‌ی عالمگیر" یا "عمل داد و گرفت" توصیف نموده است. اما سرچشمه‌ی تمامی آنها مشابه و یکی است. با این توصیف که آن "انرژی اولیه‌ی خدا" است، ساده‌تر میتوان آن را درك نمود.

نه تنها نیروی اساسی برای تغییر فصل‌ها ساخته‌ی دست بشر نیست بلکه تمامی نیروهای اصیل در حال جریان بین انسانها و تمامی موجودات جهان هستی تنها از يك نیروی اهدائی از جانب خدا سرچشمه گرفته است. ما برآستی نمیتوانیم نیروی اصیل انرژی حیات ابدی تشریح شده در اصل الهی را توضیح داده و تفسیر کنیم.

آن نیرو، نیروی خدا، پدر من، آفریننده‌ی منحصر بفرد بشریت است. خدا سرور دنیای روح است، دنیائی که بطور نامحدودی پهناور است، دنیائی که عقل انسان روی زمین نمیتواند آن را بفهمد، دنیائی که با چشمان فیزیکی نمیتوانیم آن

را ببینیم، و دنیائی که نمیتوانیم آن را فهمیده و تشریح کنیم. برآستی مهم نیست که شما تا چه اندازه در شناخت خدا مطالعه کرده باشید، اما هرگز قادر به تشریح او نخواهید بود. او را نمیتوان توسط هیچیک از زبان‌های حسی و شعورمان توضیح داده یا تشریح کرد.

من، سنگ‌هان لی، به دلایل منطقی و موضوعات تجزیه و تحلیل شده علاقه دارم، اما خدا، سرور نور ابدی، قابل تقسیم و تجزیه و تحلیل نیست. خدا کسی است که مشیت الهی را هدایت کرده و مردم را بطور عمیقی توسط نور درخشانده و پر تالواش راهنمائی نموده است.

اوه! خدای من، فکر میکردم که اگر به دنیای روح بروم میتوانم خدا را تجزیه و تحلیل کنم. اما از زمانی که به اینجا آمده‌ام، از میزان بزرگی و عظمت دنیای روح غرق در شگفتی و حیرت هستم و انتظار من در تجزیه و تحلیل آن احمقانه بنظر میرسد.

"خدای من، لطفاً این پسر را ببخش. تو تنها کسی هستی که با هیچ چیزی در هیچ جایی قابل مقایسه نیستی. حیات و ارزش تو تنها حیات و ارزش غیرقابل قیاس است. بجز طلب بخشش راه دیگری برای تشریح احساساتم ندارم: اوه! خدای من، اوه! خدای من، اوه! خدای من، لطفاً مرا ببخش."

بنابراین کسی که سعی در مطالعه و تجزیه و تحلیل خدا دارد، فرد بسیار جاهلی است. شخص عاقل و فرزانه کسی است که میگوید: "پدر بهشتی من" و تشخیص میدهد که اساس تمامی انرژی‌های تشریح شده در اصل الهی، تجلی انرژی اولیه‌ی پدر بهشتی است.

۸. ساختار حیات بشری در زیستن برای دیگری (۴ اوت ۱۹۹۷)

(۱) ساختار بشری

با توجه به ساختار وجودی بشریت، فرد آفریده نشده است که به تنهایی

زندگی نماید بلکه قرار است تا برای خاطر دیگری -فاعل یا مفعولش- زندگی کند. زمانیکه فاعل و مفعول عمل داد و دریافت را بخوبی اجرا نموده و یکی شدند، پایه‌ای تأسیس میکنند که از طریق آن نیروی خدا قادر به فعالیت بوده و آنها والاترین مفعول‌های لذت او خواهند شد. زندگی بسیاری از ما انسانها، بطور ساده مملو از مجموعه افکاری در ارتباط با زندگی شخصی خودمان است، اما زندگی شخصی با خواست اصیل و اولیهی خدا سازگاری ندارد. به همین دلیل کسی که در پی زندگی شخصی است، فرزند خلف خدا محسوب نخواهد شد، اما وقتی که به دنیای روح بیاید شرمنده خواهد شد. اگر ساختار بشری برای زندگی شخصی طرح‌ریزی شده بود، آفرینش خدا، اگر چه انعکاس والاترین فراست و زیرکی اوست، اما چیزی جز يك شکست و واماندگی نبود.

۲) زندگی برای دیگری

از آنجائیکه انسان آفرینش غائی و نهائی خدا است، میبایست عنصر مورد نظر خدا را در خود دارا باشد. و آن قلب همراه با طبیعت زیستن برای دیگری است، و این دقیقاً ۱) ساختار دوگانه‌ی شکل بیرونی مفعول مکمل و ۲) تجسم طبیعت درونی و قلب خواستار زیستن برای دیگری است.

بعنوان مثال با نگاه به آلات تناسلی محدب و مقعر انسان به این موضوع پی میبریم. در آغاز خدا انسان را با این هدف و نیت آفرید تا در مسیر حیات برای دیگری گام برداشته و زندگی کند، و اگر ما برخلاف این خط سیر عمل کنیم، این حرکت در برابر خدا جنایت محسوب شده و ما در ورود به دنیای روح مکانی برای سکونت نخواهیم داشت و چون کسی نمیتواند برای ابد بر روی زمین زندگی کند، از دست رفته محسوب خواهیم شد.

به همین دلیل ما باید ارزش زندگی اهدائی از جانب خدا را بخوبی درک کرده و در خدمت به او و دیگران بخوبی زندگی کنیم.

۹. واسطه‌ی عشق و کمال انسان (۴ اوت ۱۹۹۷)

۱) نقطه‌ی مرکزی عشق

همانطور که ساختار وجودی انسان ساختاری با خصوصیات دوگانه است، باید در برابر خدا بطور مطلق به نقطه و شخصیت مرکزی عشق نائل آید. عبارت دیگر، خدا انسان را با والاترین بینش و فراست، و متمایز از دیگر موجودات آفرینش آفریده است و به همین دلیل انسان باید در برابر دیگر موجودات هستی، موجودی با ارزشی بیشتر گردد. انسان بخاطر سقوط نتوانست این امر را بواقعیت درآورد، بهمین سبب، میبایست با پیروی از خط سیر بازگشت به جایگاه اصیل و اولیه‌اش، مسئولیت خود را در مقام فرزند راستین به انجام برساند.

موجودات جهان آفرینش همه به تمامی آفریده‌های خدا هستند، بنابراین باید از طریق زیبایی به ارزش والای خود دست یافته، همچنین با رشد خود در برابر خدا یک پیشکش ایده‌آل شود.

۲) واسطه‌ی عشق

خدا فقط به انسان ارزش عشق را اهداء نموده است بگونه‌ای که دیگر موجودات آن را دارا نیستند. عشق توسط یک شخص بطور انفرادی شکل نمیگیرد، بلکه ارزش آن زمانی آشکار میشود که فاعل و مفعول متحد و یگانه شوند. انسان بعنوان واسطه‌ی عشق میبایست با دستیابی به مقام و نقطه‌ی مرکزی عشق و با ملازمت به خدا در بالاترین سطح شادی، صلاحیت مقام فرزند او را بدست آورد.

از اینرو انسان میبایست در برابر خدا به نقطه‌ی اوج عشق دست پیدا یافته بعنوان واسطه‌ی عشق در والاترین سطح شادی در خدمت به او باشد. انسان برای ملازمت به خدا در بالاترین سطح شادی، باید به استاندارد ارزشی که خدا برای

او در نظر گرفته دست پیدا کند. یعنی اینکه او باید برای دادن بیشترین لذت به خدا، در بالاترین سطح خوبی زندگی کند.

برای انجام اینکار هر کدام از ما باید به یکدیگر عشق ورزیده، با یکدیگر یگانه شده، و با نیل به مقام فرزند به خدا شکوه را بازگردانیم. این تصویر يك انسان کامل است.

۱۰. درخشش عشق راستین (۷ اوت ۱۹۹۷)

(۱) عشق راستین

عشق راستین، عشق اصیل و اولیه است که در باغ عدن از دست رفت و چیزی است که ما برای زندگی با خدا در پی آن هستیم.

عشق، تنها زمانی که استاندارد ارزش آن متمرکز بر خدا بوده باشد، عشق راستین خطاب میشود. بدون خدا عشق راستین وجود ندارد. به دلیل آنکه آدم و حوا در باغ عدن اولین میوه و محصول عشق را به خدا تقدیم نکردند، تا به این زمان، خدا و بشریت بسان والدین و فرزندان غمزده زیسته‌اند.

چون شیطان اولین میوه‌ی عشق را ربود، خدا در تلاش بود تا آن را بازپس گیرد. اما چون پیش از این بذره‌های بیشمار گناه بر روی زمین کاشته شده بود، خدا در تلاش است تا بعد از برداشت محصولات گناه، با الك کردن آنها نوع خوب و پاک را جمع‌آوری نماید.

در اینجا به يك استراتژی در بازگرداندن میوه‌ی اولیه‌ی عشق ربوده شده توسط شیطان نیاز است، و آن استراتژی شرط غرامت نام دارد. از آنجائیکه والدین راستین پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند، کار و تلاش خدا در مسیر بازسازی به نتیجه‌ی نهائی خود دست یافته است. چرا که هدف نهائی مشیت الهی برای بازسازی، بازیابی فرزندان از دست رفته‌ی خدا است. انسانها میبایست عشق راستین را درك نموده، آن را به خدا بازگردانند.

تنها کسانی که توسط والدین راستین برکت دریافت نموده و به استاندارد آن نائل شوند، قادر خواهند بود تا در مقام فرزندان راستین خدا قرار گیرند. کسانی که از مسیر برکت عبور نکرده‌اند (بعبارت دیگر کسانی که برکت نگرفته‌اند) صلاحیت مقام اولین محصول را نخواهند داشت.

برای اینکه بتوانیم از طریق عشق راستین اصیل بسوی خدا هدایت شویم، زوجی که توسط والدین راستین برکت دریافت کرده‌اند، باید با عشق به یکدیگر خانواده راستین را بواقعیت درآورده، صاحب فرزند شده و چهار پایه‌ی اساسی را بنا کنند.

بعبارت دیگر، عشق راستین، تصویر یگانگی شوهر و زن، و یگانگی والدین و فرزندان، با عشق به یکدیگر متمرکز بر خدا است.

۲) درخشش عشق راستین

عشق راستین در دنیای روح بسان نوری تابناک و کامل قابل رؤیت است. در این درخشندگی نور تصویر فرزندان و همچنین تصویر شوهر و زن نیز قابل مشاهده است. تابش نور اصیل، تجسم راستین عشق راستین است که خدا به ما اهداء نموده است.

اگر زن و شوهر نتوانند یگانه شوند، و اگر فرزندان نتوانند متحد شوند، نور عشق نمیتواند بطور کامل پرتو افشانی کند. ما اغلب عشق راستین را بسان عشق الهی تصور کرده‌ایم که بطور ابدی آن را داده و دریافت میکنیم. اما عشق راستین، از طریق چهار پایه‌ی اساسی کاملاً متحد شده‌ی متمرکز بر خدا تجربه میشود.

از اینرو آنهایی که برکت نگرفته و تولد دوباره را تجربه نکرده‌اند نمیتوانند در مسیر عشق راستین کامل قرار گیرند. در نتیجه، آنها فاقد بلیط ورود به پادشاهی بهشت در دنیای روح خواهند بود. برآستی هر کسی برای قرار گرفتن در مسیر گشوده شده‌ی برکت، باید تمامی تلاش خود را بکارگیرد.

۱.۱. تصویر اصیل عشق و زوج (۷ اوت ۱۹۹۷)

(۱) عشق اصیل

خدا در باغ عدن، تصویر عشق ورزیدن آدم و حوا را نسبت به یکدیگر به زیباترین شکل آفرید، و این تصویر او را تا به حد از خود بی خود شدن به وجد درآورده بود. اما بواسطه‌ی سقوط، خدا از تجربه‌ی چنین عشقی بازماند. بنابراین، مسئولیت آرامش و شادی دوباره‌ی خدا بعهده‌ی انسان است. من درحالیکه از عشق راستین صحبت می‌کردم، به عشق اصیل اشاره کردم. اکنون میخواهم که نموده‌های عشق اصیل را دسته بندی کنم: ۱. عشق زناشوئی متمرکز بر خدا. ۲. عشق فرزند متمرکز بر خدا. ۳. عشق راستین متمرکز بر خدا

(۲) ظهور یك زوج اصیل در برابر خدا

زوجی که عشق اصیل را بواقعیت درآورده‌اند، در دنیای روح چگونه و با چه وضعیتی به ملاقات خدا میروند؟ آنها بسان عروس و دامادهای روی زمین، با دربر داشتن زیباترین لباس‌های شان، در حال ورود به سالن عروسی، به ملاقات خدا میروند.

عروس عشق مورد نظر خدا، بینهایت زیبا است، و این صحنه بسان تصور نزول فرشتگان شکل گرفته در افکارمان بر روی زمین میماند.

مرد و زن شایسته در حالی که نوای موسیقی بسیار زیبائی شنیده میشود، با دریافت نور پرفروغ و پر تلالوئی، به حضور خدا رفته و بطور کامل سجده نموده و سپس در آن نور پر تشعشع در آغوش یکدیگر عشق زناشوئی را تجربه میکنند. تصویر آنها در آن حالت بسان یکی شدن جهان نور بوده و بسیار درخشان و نورانی است. خدا در عمق آن نور، آنها را به آغوش گرفته و با تابش عشق در قالب چشمه‌ی نور غرق لذت میشود.

عروس که قبل از دامادش به دنیای روح آمده است بسوی خدا می‌رود و

سرانجام دامادش را دریافت مینماید. این در واقع تشریح لحظاتی است که من، سنگ هان لی، به حضور خدا میرفتم، و بهمین علت می اندیشم که این عشق اصیلی است که خدا میخواست در باغ عدن بواقعیت درآورد.

۱۲. اصل عمل متقابل و زندگی يك زوج (۸ اوت ۱۹۹۷)

(۱) پایه‌ی اصل عمل متقابل

عشق اصیل، با توجه به اینکه عشقی است که خدا میخواست تا در باغ عدن آن را بواقعیت درآورد، چه رابطه‌ای با اصل عمل متقابل دارد؟ داد و دریافت برای خاطر دیگری -مفعول- پایه‌ی اصل عمل متقابل است. چیزی که می‌خواهم در ارتباط با اصل عمل متقابل از نقطه نظر عشق اصیل بگویم، مربوط به پادشاهی بهشت شکل گرفته از مردان و زنان شایسته در دنیای روح است.

(۲) زندگی يك زوج اصیل از نقطه نظر اصل عمل متقابل

زندگی يك زوج اصیل از نقطه نظر اصل عمل متقابل چگونه است؟ برای مثال زوجی را در نظر بگیریم که با هم سر میز غذاخوری در حال صرف غذا هستند. اگر غذای خاصی هست که خانم می‌خواهد به شوهرش تقدیم کند، همزمان با اندیشه‌ی او آن غذا در برابر شوهرش گذاشته خواهد شد، و اگر مرد خواهان ابراز احساس خود در قدرانی از همسرش است، همان لحظه همسرش آن را احساس کرده و لبخند خواهد زد.

اما دیده‌ام که مردم در جهنم غذا می‌خورند بدون آنکه اندیشه و افکار یکدیگر را تشخیص بدهند. بعلاوه، جهنم مثل زندانی است که مردم در آن به خاطر گرسنگی‌شان، بر سر غذا با یکدیگر می‌جنگند.

زوج‌ها در پادشاهی بهشت بشکلی ساده با نگاه کردن به چشمان یکدیگر از افکار، کلام و اعمال یکدیگر آگاه میشوند. چون آنها همواره از قلب یکدیگر که

خواهان فداکاری است، با خبر هستند، بسان قطب نما و نیروی مغناطیسی به یکدیگر پاسخ میدهند. با این توصیف، آنها همیشه در برابر یکدیگر متواضع بوده، همواره به یکدیگر احترام گذاشته و همواره با لبخندی گرم و آرامش بخش زندگی میکنند. در اینجا قلب خودخواه و متمرکز بر خود وجود ندارد.

دنیای عشق اصیل، دنیائی است که زوجها با قلبی راغب در داد و دریافت متمرکز بر خدا زندگی کرده، درست مثل تابش نور خورشید گرم بهاری، در درون نور جذاب و خلسه‌آور خدا می‌رقصند.

زوجها بر روی زمین ایده‌آل عشق اصیل را بخواب می‌بینند. از شما میخواهم که بر روی زمین آن روش زندگی زناشوئی را پیش گیرید که مورد قبول خدا واقع شود.

۱۳. تسلط بر هستی و ارزش بشر (۸ اوت ۱۹۹۷)

۱) بشر سرور جهان آفرینش

خدا، آفریننده‌ی بهشت و زمین، انسان را در مقام سرور در برابر جهان آفرینش آفرید. اما بخاطر سقوط بشر، ارزش بشر و ارزش تمامی موجودات واژگون شده است، به همین خاطر بشریت ارزش خود را بعنوان فرزندان خدا از دست داده است.

قلب خدا چقدر دردآلود است از اینکه جهان آفرینشی را که او برای فرزندانش ساخته بود، بدون حضور سرور بهشت و زمین، متمرکز بر خود رشد کرده و تکثیر می‌یابد. وظیفه‌ی انسان تصحیح موقعیت سقوط کرده‌اش و بازگشت به سوی خدا با قرار گرفتن در خط و جریان اصلی است.

اما تنها راهی که بشر میتواند در مقام صاحب و سرور در برابر تمامی آفرینش قرار گیرد، از طریق تولد دوباره توسط والدین راستین با قرارگیری در جایگاه استاندارد ارزش برکت میباشد. خدا در آغاز در باغ عدن با دادن آزادی در انجام

هر چیزی در باغ عدن، به انسان برکت داد، به این معنی که او لیاقت و صلاحیت مدیریت و کارفرمائی تمامی جهان آفرینش را به انسان اعطاء نمود. انسان از طریق تولد دوباره و بازسازی همه چیز میتواند مقام خود را بعنوان سرور در باغ عدن بدست آورده و به استاندارد ارزش مدیریت تمامی هستی دست پیدا کند.

این استاندارد ارزش بشری تا به چه حدی تعالی خواهد یافت؟ تعالی آن مقام فرزندان خدا و مقام صاحب و سروری تمامی جهان آفرینش است. خدا تمامی موجودات را برای انسان آفرید، و زمانیکه انسان در مشاهده‌ی جهان آفرینش بوجد درآمد خدا نیز مملو از وجد و شادی خواهد شد.

۲) ظهور انسان و همه‌ی آفرینش در هماهنگی

با این آگاهی که موجودات آفرینش مفعول‌های لذت برای انسان هستند، آیا فکر نمیکنید که بین انسان و موجودات فیزیکی میبایست یک رابطه‌ی متقابل وجود داشته باشد؟ اجازه دهید از چگونگی هماهنگی موجودات و انسان‌ها در مقام کارگزار اصلی هستی در دنیای روح مثالی بیاورم.

وقتی که یک زوج در آغوش عشق بسر میبرند، سبزه‌ها، گلها، و پرندگان در محیط اطراف هر کدام خود را با آنها هماهنگ میسازند. سبزه‌ها رنگهای زیبائی را متشعشع ساخته و با شور و هیجان اما به آرامی میرقصند. پرندگان گرد یکدیگر جمع آمده و ترانه‌های زیبای خودشان را میخوانند. نسیم گذرا با نوازشی حریر گونه خود را با آنها هماهنگ میسازد. هر چیزی در اطراف آنها به زیبائی پرتوافکنی میکند.

وقتی که آن زوج در چنین فضائی در آغوش عشق هستند، خدا با موجی از نور درخشان و تابان پاسخ میگوید. ممکن است که صحنه‌ای از یک فیلم سینمائی به ذهن شما خطور کند که در آن پادشاه و ملکه‌ای در درون قصر، با لباسی نرم و حریری در حالیکه نوای زیبای چنگ شنیده میشود، در آغوش عشق هستند. اما

براستی این صحنه را نمیتوان با عشق راستین در بهشت مقایسه کرد. انسان در مقام مدیریت موجودات جهان آفرینش گنجینه‌های فراوانی را از خدا دریافت کرده است، که بواسطه‌ی سقوط نمیتواند آنها را دیده یا احساس کند. با اینحال اگر ما به استاندارد ارزش انسان کامل دست پیدا کنیم، تمامی روابط را بازسازی خواهیم کرد. بنابراین انسان باید یکبار دیگر ارزش خود را در مقام صاحب اصلی تمامی هستی بازسازی کرده و سپاس و قدردانی و شکوه را به خدا بازگرداند.

۱۴. تسلط بر هستی و عشق خدا (۸ اوت ۱۹۹۷)

۱) انسان فرزند خدا

خدا انسان‌ها را در مقام فرزندان خود آفرید، ولی آن فرزندان با عدم بازگشت به آغوش او، در جدائی و دوری از او در حال پرتی و سرگردانی بسر می‌برند و این سبب درد و رنج قلبی اجتناب ناپذیر خدا است. به همین دلیل، ایامی هست که خدا مقام مدیریت را بشکل غیر مستقیم تعویض مینماید. در انجام این کار، اگر چه خدا در مشاهده‌ی صبورانه‌ی موجودات آفرینش تسلی یافته است، اما خدا زمانی لذت احساس خواهد کرد که فرزندان او در مقام سروران تمامی آفرینش قرار گیرند. بهمین علت، تمامی موجودات آفرینش میخواهند که انسان بر آنها تسلط داشته باشد.

۲) عشق و شادی خدا

خدا در برابر آن مرد و زن شایسته لذت و شکوه دریافت نموده و در حینی که تمامی محیط و طبیعت نیز در هماهنگی هستند، با این بیان که تمامی آفرینش به شما تعلق دارد، به آنها برکت میدهد. نهری از نورهای تابان هماهنگ شده با موجودات آفرینش، تأیید میکند که

سرور تمامی جهان زیبا انسان است. خدا همچنین به آنها برکت داده تا آنچه را که میخواهند درو کرده و برداشت کنند.

وقتی آن مرد و زن شایسته‌ی برکت گرفته در میان طبیعت قدم میزنند، تمامی گیاهان و درختان در شادی میرقصند. آن زوج در فضائی زیبا و خلسه‌آور، جائی که پرندگان با جیک جیک‌هایشان در شادی‌اند، جائی که نوای موسیقی روی دستان نسیم در فضا به آرامی میرقصد، و جائی که عطری غیرقابل توصیف تمامی فضا را پر کرده است، عشق خدا را احساس میکنند.

بنابراین چون جهان آفرینش تجلی عشق محبت آمیز خدا به ما است، ما در مقام سروران جهان آفرینش، میبایست عشقی شادی بخش را به او بازگردانیم.

۱۵. ارزش خداگونه‌ی انسان کامل (۸ اوت ۱۹۹۷)

۱) انسان کامل جانشین خدا

زمانی که انسان با رشد در مسیر راستین، به مقام فرزند کامل خدا نائل شود، میتواند وارث همه آفرینش بشود. بدینسان انسانی که در مقام سرور تمامی جهان آفرینش برسمیت شناخته شده است، میتواند در مقام مفعول لذت ابدی خدا بایستد. چنین شخصی در زندگی و تجربه‌ی شادی همیشگی به‌مراه خدا، به استاندارد قلبی درك اندیشه‌های او دست یافته، دارای ارزشی خداگونه میشود.

۲) کسی که با خدا میزید

به همین دلیل براستی انسان میبایست به مقامی با ارزش خداگونه نائل شود که این میل و آرزوی نهائی خدا در ارتباط با انسان است. خدا میخواهد که انسان در جایگاهی تکامل یافته قرار گیرد، بطوریکه او بتواند با گفتن: "همه چیز به تو تعلق دارد"، "تو همه‌ی کارهایت را انجام داده‌ای"، به انسان برکت دهد. بدینسان، آنجا جایگاهی است که ما همواره با خدا در عمق نور الهی زندگی خواهیم کرد.

(۱) روابط بین هابیل و قابیل

پیش از این، چندین بار در مورد اساس اصل عمل متقابل اشاره شده است. در اینجا میخواهم در باره‌ی چگونگی سازماندهی روابط هابیل و قابیل در دنیای روح از نقطه نظر عمل متقابل صحبت کنم.

خدا قصد داشت تا بدنبال تأسیس استاندارد برای عمل متقابل با احترام و عشق قابیل نسبت به هابیل، همان میزان عشقی را که به هابیل میداد به قابیل نیز بدهد.

اما قابیل بجای عشق به هابیل، مغرور بوده و نخست زاده بودن خود را برخ دیگران میکشید. رفتار مغرورانه‌ی قابیل به تاریخی غم‌انگیز در مشیت الهی نتیجه داد.

خدا میبایست بخش به بخش تاریخ گناه را با غرامت بازسازی نماید. او با تأسیس پایه برای دریافت نجات دهنده توسط انسان، آنها را بسوی خود میکشیده است، تا جایی که بتواند اعلام کند که انسان بیگناه است.

آنگاه با توجه به اصل عمل متقابل، که بر اساس آن فاعل و مفعول با عشق نشأت گرفته از قلبی راغب برای فداکاری، یکی و متحد میشوند، رابطه‌ی اصیل هابیل و قابیل بگونه‌ای خواهد بود که انگار سقوطی صورت نگرفته است. قابیل احساسی از نفرت و کینه نسبت به هابیل در خود نمیداشت بگونه‌ای که بخواهد او را بقتل برساند. برعکس قدرت احترام و کمک به یکدیگر نیرومندانه‌تر عمل خواهد کرد.

(۲) رابطه‌ی هابیل و قابیل در بهشت

رابطه‌ی هابیل و قابیل بطور واضح و آشکار در بهشت وجود دارد. این روابط هابیل- قابیلی عبارتند از: شخص بزرگتر و کوچکتر، اشخاص در سطوح بالا و

پائین، کسی که در نزدیک خدا است و از او عشقی بیشتر دریافت میکند و کسی که از خدا دور بوده و از او عشق کمتری دریافت میکند، و غیره.

بعنوان مثال، در بین افراد بزرگ و کوچک، بیشتر از آنکه شخص بزرگتر، احساس دیگری را ندیده گرفته و با فریاد فرمان صادر نماید، با قلبی گرم میبرد: الان در چه حالی هستی؟ آنگاه شخص کوچکتر لبخند زده و میپرسد: چگونه میتوانم به تو کمک کنم؟ قلب‌های آنها در یک چنین فضائی داد و دریافت خواهند داشت.

همینطور وقتی که فرد کوچکتر سؤالی از دیگری دارد، من در مورد ... چنین و چنین مسائلی بسیار کنجکاو هستم. آیا میتوانی کمک کنی تا آنها را بفهمم؟ آنگاه شخص مسن‌تر نه با رفتاری نشأت گرفته از اختیار و قدرت و شهرت که با عشق یک برادر راستین به او پاسخ میگوید.

خدا اصل عمل متقابل بین فاعل و مفعول را فقط در میان بشریت اعمال نکرد. خدا به تمامی موجودات آفرینش این قلب عاشق خواستار فداکاری برای دیگری را اهداء نموده است. از آنجائیکه که چنین رابطه‌ی قلبی از دست رفته است، رابطه‌ی هابیل و قابیل از انواع روابط فاصله‌دار شد، و چون موقعیت بر روی زمین پیچیده و درهم و برهم شد، وضعیت در دنیای روح پیچیده‌تر از آن گردید. ایده‌آل پادشاهی بهشت نخست میباید بر روی زمین بواقعیت درآید، سپس براساس آن پایه‌ی دنیای روح بطور کامل سازماندهی خواهد شد. از شما میخواهم که با اندیشه‌ای دوباره نسبت به اصل عمل متقابل اصیل و تأسیس و سازماندهی دوباره‌ی آن، به زندگی خود بر روی زمین شکل دهید.

۱۷. پادشاهی بهشت (۹ اوت ۱۹۹۷)

(۱) پادشاهی بهشت

بشکلی ساده، پادشاهی بهشت جائی است که مردم فاقد خودخواهی و خود

محوری در آن گرد هم جمع آمده و خواهند زیست. بعبارت دیگر، میتوان آن را اینگونه تشریح کرد که آنجا دنیائی است که در آن مردم متمرکز بر قلبهائی راغب در زیستن و فداکاری بی‌پایان برای دیگری، در تجلیل و تکریم یکدیگر با یکدیگر خواهند زیست.

۲) جهنم

جهنم جائی است که در آن مردمی همراه با ضمیمه و پیوستهائی چون: "من"، "خودم"، "موقعیت من" و "دارائی من"، گرد هم جمع می‌آیند. مردمی با اینچنین اندیشه‌هائی به جهنم می‌روند.

۳) دنیای ابدی

مردم روی زمین بطور عمومی در پی خوشی و لذات جسمی بسان ایده‌آل زندگی‌شان هستند، و به این دلیل زندگی روی زمین، یعنی زندگی فاقد شناخت خدا، بسادگی يك دوره‌ی آمادگی برای جهنم میباشد. برآستی دنیای ابدی برای انسان‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

بنابراین ما با توجه به دنیای ابدی، میبایست زندگی کوتاه جسمی خود را روزانه بررسی کنیم. قوانین دنیای ابدی بسان قوانین زندگی بر روی زمین بهانه‌ای نمی‌پذیرند، و توضیحات شخصی هم وجود ندارد.

این موضوعاتی است که من، سنگ هان لی، می‌خواهم ارائه دهم تا به مردم روی زمین کمک کنم، و این شاید بهترین هدیه‌ی من باشد. چیزی را که دوباره و دوباره می‌خواهم اشاره کنم این است که: "برای خاطر ابدیت، لحظات را با نادانی و جهالت سر نکنید". این راه زندگی يك فرزند خلف در برابر والدین راستین است.

۴) پادشاهی بهشت جایگاه ابدی شادی

پادشاهی بهشت، عهدی است که ما با عشق‌مان متمرکز بر خدا یگانه خواهیم شد. در این دنیا هر کسی به شخصیت دیگری احترام گذاشته، همواره متواضع، همواره گرم بوده و همواره لبخند بر لب دارد. قد، زیبایی، مقام، دارائی و تحصیلات شما اصلا و ابدا اهمیتی ندارد. در این دنیا، دشواری و حسادت وجود نداشته، بلکه فقط شادی و خوشحالی ابدی وجود دارد.

فصل چهارم

ملاقات افراد در دنیای روح (۱)

۱. عیسی مسیح (دهم اوت سال ۱۹۹۷)

فردوس، محل سکونت عیسی در دنیای روح، موضوع قابل توجهی است. عیسی چگونه زندگی میکند؟ او بسان تنهاترین انسان موجود در جهان هستی، برآستی تنها زندگی میکند.

مسیحیان بسیاری در پیرامون او هستند، تعدادی گردبند صلیب به خود آویخته، و تعدادی هم تسبیح به دست قدم میزنند. اگر چه مسیحیان بعنوان بالاترین زندگی خود، به عیسی خدمت میکنند، با اینحال عیسی احساس تنهائی خاصی دارد. دلیل این موضوع چیست؟ اگر عیسی آنگونه که مسیحیان باور دارند، نجات دهنده‌ی والامقامی است، چرا باید در فردوس تنها باشد؟ چون او در برابر مسیحیان بسیار در دنیای روح، در مقام فردی است که بطور کامل به هدف مأموریت خود دست نیافته است، بهمین دلیل در وضعیت تنهائی شفقت باری بسر میرد.

فردوس چگونه جایگاهی است؟ این جایگاه اگر چه عنوان "فردوس" را با خود حمل میکند، اما بسان بهشت مکان شادی بخشی نیست. بهمین دلیل، مسیحیان

بسیاری، رفتن به سوی دروازه‌های پادشاهی بهشت را از عیسی طلب میکنند. آنها میگویند: "سرور ما عیسی مسیح، باتفاق یکدیگر به آنجا برویم!" اما عیسی با قلبی مملو از درد در پاسخ به آنان میگوید: "من، نه در مقام و صلاحیت نجات دهنده بلکه در مقام پسر و فرزند خدا در این جایگاه ساکن هستم و از بودن در این مکان خوشحال و قدردان هستم.

با این وصف، مسیحیان ساکن فردوس، در چه زمانی قادر به ورود به پادشاهی بهشت هستند؟ تا چه زمانی عیسی در این مکان باقی خواهد ماند؟ او میبایست تا زمان ورود والدین راستین و رهائی دنیای روح، در آنجا بایستد. در آن زمان، ساکنین فردوس لطف و مرحمت بسیاری دریافت خواهند کرد. بنابراین آیا عیسی قادر نیست که از آن لطف و مرحمت الهی برخوردار شود؟ اینطور نیست. بارها شاهد ملاقات عیسی و خدا بوده‌ام، اما مسیحیان (ساکن فردوس) هرگز متوجه این موضوع نشدند. و این تفاوت بهشت و فردوس میباشد.

۲. مریم مقدس (دهم اوت ۱۹۹۷)

مریم مقدس، زن بزرگی بود که در مقام مادر عیسی مورد احترام بوده است. او با اینکه در فردوس همراه با عیسی بود، اما هرگز ندیدم که با افتخار و سربلندی گام بردارد. او با وجدانی گناهکار زندگی میکند، چون مسئولیت خود را در ارتباط با عیسی به انجام نرساند. اگر چه او راهبه نبود ولی بسان راهبه‌ها زندگی میکند. بهمین خاطر رابطه‌ی عیسی و مادرش خوب نبوده و بسیار دشوار میباشد، ولی یکدیگر را سرزنش نکرده بلکه بسیار محتاطانه زندگی میکنند.

۳. یوسف^۱ (دهم اوت ۱۹۹۷)

چون یوسف شوهر مریم مقدس میباشد، در سطحی مشابه با مریم اما جدای از او و براساس خواست خودش زندگی میکند. اگر چه یوسف و مریم، بر روی

۱ همسر مریم، مادر عیسی

زمین بعنوان شوهر و زن با هم زندگی میکردند، اما در اینجا، در دنیای روح، نسبت به یکدیگر بیگانه بوده و به ملاقات یکدیگر نمیروند. برای یوسف، ملاقات عیسی بسیار دشوار بوده و مریم در ملاقاتش با عیسی همواره متأسف و متأثر است. بعلاوه، آنها نگران این هستند که مردم در موردشان چه فکری میکنند.

یوسف از نحوه‌ی زندگی خود بر روی زمین، در ارتباط با عیسی، متأسف بوده و همراه با توبه خواهان جبران آن است. ولی چون بسیاری از مردم اطراف آنها، از چگونگی رابطه‌ی یوسف و مریم بر روی زمین آگاهی دارند، زندگی آنها در دنیای روح بسان زندگیشان بر روی زمین با ناراحتی و سختی همراه است. بهمین خاطر فردوس جایگاه شادی و لذت نبوده بلکه جایگاه امید و آرزو است.

۴. بودا (یازدهم اوت ۱۹۹۷)

بودا مشهورترین فرد در بودیسم میباشد که از احترام بسزائی برخوردار است. میخواهم نحوه‌ی دیدار خودم را با ایشان با شما در میان بگذارم. او در تنهائی و با نشستن در پای کوهی سربلند، همراه با آه کشیدن‌های عمیقی، اوقاتش را سپری میکند. وقتی از او پرسیدم که چرا اینقدر آه میکشید و نگران هستید؟ در جوابم گفت: "شما نه برای ملاقات من، که برای موشکافی کردن در مورد من به اینجا آمده‌اید! چطور کسی که در حوزه‌ی عشق راستین الهی زندگی میکند، (و باید از همه‌ی اوضاع و احوال آگاه باشد) از زندگی در آه و حسرت من میپرسد؟" او پس از سکوتی چند اینگونه ادامه داد: "هر زمان که هشتم آوریل فرا میرسد، بودائی‌های بسیاری روزی را که سالروز تولد من میدانند جشن گرفته به پایکوبی میپردازند، اما چنین چیزی مرا خوشحال نمیکند. من به این دلیل که در زندگی‌ام بر روی زمین قانون خدمت به خدا را آموزش نداده‌ام، با احساس تأسف و خجالت، عمیقاً توبه میکنم. من همچنین در جهالت نسبت به خدا زیسته و بنظر میرسد که تعالیم من مردم بسیاری را به مسیر گناه سوق داده است. چقدر خوب بود که میشد کاری کرد!" او با حسرت بسیار این کلمات را

بیان میکرد.

چهره‌اش بشاش و درخشان نیست و همواره به کوه پیمائی و قدم زدن در بلندیها علاقه دارد، و چون خوش ندارد که به ملاقات مردم پردازد، به مکانهای خالی از سکنه پناه میبرد. با چنین اوضاع و احوالی، بطور ممتد و با نهایت خلوص نیت همراه با اشک در برابر خدا سجده نموده و همواره در دعاهایش توبه میکند. اگر چه تعدادی از پیروانش در پیرامون او و در پیروی از او بسر میبرند، ولی او در مکانهایی که افراد بسیاری گردهم جمع آمده‌اند، پدیدار نمیشود. محل سکونت بودا، بنظر میرسد که در بالاترین سطح حوزه‌ی میانی دنیای روح باشد. در این مکان بودائیهای بسیاری بسر میبرند اما صحنه‌ی ملاقات و همراهی بودا با آنها بسیار بندرت دیده میشود.

من در آینده، بایستی اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ را بطور ممتد به او تدریس کنم. او دارای شخصیتی افتاده و بسیار متواضع است. او نه مفتخرانه و سر به بالا بلکه همواره با سری بزیر افتاده (در حدود ۴۵ درجه) راه میرود. در حین تدریسات، در پایان هر بخش همواره عبارات "خسته نباشید"، "متشکرم"، "خسته نباشید"، "متشکرم" را تکرار میکرد. هر وقت که برای تدریس بعدی از او میخواستم که قراری بگذاریم، به آسانی پاسخ نمیداد، بلکه معمولاً بدنبال سکوتی چند میگفت: "لطفاً اگر به اندازه‌ی کافی وقت داشتید، تشریف بیاورید." او از چیزهای غیر ضروری سخن نمیگوید و بسیار متواضع و خیراندیش است.

بودا چگونه به ملاقات خدا میرود؟ بودائیان ممکن است بیانیدند که چون بودا در مقام یکی از بزرگترین مؤسسین مذهبی بر روی زمین بوده است، در دنیای روح باید در سطحی بالا با او رفتار شود. اما جای تأسف بسیار دارد که او حتی نمیتواند بطور مستقیم به ملاقات خدا برود، اما دستورالعمل‌های خدا را گاه موارد، از طریق پیام رسانان دریافت میکند، و درست مثل خدمتکار در برابر پادشاه، (در زمان دریافت پیام کتبی) بطور کامل سجده نموده، برای دریافت پیام بر روی زمین زانو میزند. و دوباره قبل از خواندن آن پیام در پیشگاه خدا سجده

میکند.

چنین تصاویری را بودائی‌های ساکن دنیای روح می‌بینند، اما نمیدانند که چه بود و چه شد! بعلاوه ارسال پیام‌ها و دستورالعمل‌های الهی هر از گاهی بیش نیست. از مضمون پیام‌های خدا اینطور بر می‌آید که خدا میخواهد به بودا دلداری و تسلی دهد. چون دوره‌ی زمانی برای قرار گرفتن بودا در حوزه‌ی عشق راستین خدا، طولانی بوده و ضروری است که او در سکوت منتظر بماند.

چرا خدا که به ملاقات عیسی رفته و با او قدم میزد، در ارتباط با بودا تا حد ارسال پیام به او نزدیک میشود؟ چون عیسی در خدمت خدا بود، اما چون بودا راه دستیابی به کمال را فارغ از خدا -یا بدون ایمان به خدا- آموزش میداد، بهمین دلیل نمیتواند به خدا نزدیک شده و در برابر او قرار گیرد. اما خدا او را بخشیده و به او دلداری میدهد.

۵. کنفوسیوس (یازدهم اوت سال ۱۹۹۷)

کنفوسیوس پادشاه بزرگ و باشکوه کنفوسیوسیزم میباشد. او در مکانی همسطح با بودا، در بالای حوزه‌ی میانی دنیای روح سکونت دارد. او حتی در سردترین روزهای زمستانی، کت و کلاه قدیمی شرقی در بر کرده و ساعتها بر روی برفها نشسته و تمرکز میکند. بهمین دلیل، اگر بدون قرار قبلی به دیدار او بروم، ملاقات و نشست با او بسیار دشوار خواهد بود.

وقتی به او گفتم: "استاد کنفوسیوس برای ملاقات شما به اینجا آمده‌ام." در جوابم گفت: "آیا این گستاخی نیست که بدون قرار قبلی به دیدار کسی بروید؟" خود را به او معرفی کرده و گفتم: "زمانیکه بر روی زمین زندگی میکردم، به اندیشه‌ها و تدریسات شما تحت عنوان کنفوسیوسیزم، بعنوان یکی از با ارزش‌ترین اندیشه‌ها و تعالیم نگاه میکردم. من کتاب "اندیشه‌ی هماهنگ" را تألیف کرده و متمرکز بر دیدگاه و تعالیم نوین استاد مون زندگی میکنم." سپس، او با گفتن این مطلب به من آموخت: "آیا این صحیح و درست است که نام بزرگان خود

را اینگونه کوچک بخوانید؟ بایستی که نام او را با احترام و با حروف^۲ "مون"، بعد "سان" و بعد "میانگ" خطاب کنید. و ادامه داد که: "چون جائی را که هم اکنون نشسته‌اید، نامساعد و ناخوشایند بنظر میرسد، لطفاً به اینجا که بهتر است بیایید". کلام و رفتار او بسیار مؤدبانه بود، بهمین خاطر برای من بسیار دشوار بود تا بخواهم براحتی دیدگاه و نظر خودم را بیان کنم.

هر بار که به دیدن کنفوسیوس میرفتم، او با لباس‌هایی بسیار ساده و با گام‌هایی بسیار آرام بسوی من می‌آمد. برای من او بسان "بودای سنگی" بنظر میرسید. چون او بسیار آرام سخن میگفت، به همین دلیل، برای گوش فرا دادن به سخنان او زمان بسیاری سپری میشد. او بسیار جدی بنظر می‌آمد و چهره‌اش همواره ثابت و بدون تغییر بود. او از تدریسات اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ با خوشحالی و رضایت استقبال نموده و با ملایمت از من خواست تا دوباره به دیدن او بروم. اما چون فکر میکرد که مبادا با درخواستش مزاحم من شده باشد، به چگونگی تغییرات در چهره‌ام خیره شد. چون کنفوسیوس، انسان کم گوئی است، آگاهی از وضعیت درونی او بسیار دشوار می‌باشد.

من کنجکاو بودم بدانم که چگونه عشق راستین خدا به محل سکونت کنفوسیوس سرازیر شده و در آن جریان می‌یابد. در مورد بودا، خدا از طریق واسطه پیام خود را ارسال میکرد، اما در مورد کنفوسیوس تفاوت داشت، خدا او را بنام میخواند.

وقتی که خدا از او خواست که باید در تعالیم خود از ایدئولوژی الهی تدریس کنی، او بطور کامل (و با خوابیدن بر روی سینه‌اش) در برابر خدا سجده نمود. برای اینکار وقت زیادی سپری شد، چون او بسیار آرام و با نزاکت عمل سجده را انجام میداد. می‌اندیشیدم که چرا رفتار خدا با بودا و همینطور رفتار خدا با کنفوسیوس بسیار متفاوت است؟

بودا فردی بود که میگفت فارغ از خدا، میتوان به کمال دست یافت، اما

^۲ در زبان کره ای تمامی اسامی با حروف چینی نوشته شده و بطور معمول نام خانوادگی نخست و سپس نام نوشته و بیان میشود.

کنفوسیوس ضرورت استاندارد شخصیت و آداب معاشرت را آموزش میداد. دلیل نزدیکی خاص خدا به کنفوسیوس، در مقایسه با رابطه‌اش با بودا، این بود که کنفوسیوس هرگز در تدریساتش خود را در مقام و سطح خدا معرفی نکرد. در اطراف کنفوسیوس، افراد بسیاری زندگی میکنند که بسیار مؤدب و فروتن بوده و لباس‌های سنتی مثل پالتو و کلاه (چینی) بر تن دارند. چگونگی ملاقات با کنفوسیوس آسان نبود، هر زمان که میخواستیم به دیدار او بروم، میبایست از ۱۲ دروازه عبور میکردم.

۶. محمد (دوازدهم اوت، سال ۱۹۹۷)

محمد در جایگاهی دور از روح مقدس خدا بسر میبرد. محل سکونت او، نه در حوزه میانی دنیای روح، و نه در فردوس که در جهنم هم نیست. اگر آن مکان روی زمین بود، میتوانستم بگویم که کجاست، اما در دنیای روح تشریح آن دشوار میباشد. بعبارت ساده‌تر، محل سکونت او بهتر و برتر از جهنم اما به خوبی فردوس نبود.

دشواریها و سختیهای زیادی در مسیر ملاقات او وجود داشت، حتی جستجوی راه نیز دشوار بود. دلیلش این بود که خوش ندارد تا چهره خود را به آسانی در معرض دید همگان بگذارد. بهمین علت، محل ملاقات ما روشن نبود. من او را در مکان نسبتاً تاریکی، مثل زیر زمین خانه‌ای، ملاقات کردم.

او از من دلیل ملاقات را پرسید. من بسان تمامی دیگر ملاقات‌هایم، بدنبال معرفی خود، گفتم: "آیا کسی وجود ندارد که طالب دیدار شما باشد؟ من نیز بخاطر اینکه خواستار دیدار با شما بودم، با دلواپسی راه را یافته و سرانجام به اینجا آمده‌ام."

او بدنبال سکوتی چند، لب به سخن گشود. "بسان احساسم در حین زندگی جسمی بر روی زمین، در اینجا نیز محل سکونتم ارزشی بسیار دارد و من استحقاق و لیاقت آن را ندارم. باور دارم که خدا برای تشخیص و آگاهی از چگونگی گناه و

خطای زندگی زمینی‌ام، مرا به این مکان فرستاده است. با توبه‌ای عمیق، متأسفم از اینکه باعث رنج و عذاب خدا شده‌ام. بخاطر شکوه و مرحمت الهی، در این سطح مجازاتهای نوع جهنمی وجود ندارد، و من بسیار قدردان و سپاسگذارم از اینکه مرا به اینجا فرستاده است.

او ادامه داد: "من در زمان زندگی جسمی بر روی زمین، فکر میکردم که اندیشه‌های من در ارتباط با اصول الهی نسبت به هر اندیشه و فرضیه‌ی دیگری برتر بوده است، ولی نمیدانید که چقدر از این موضوع خجالت زده هستم، به حدی که نمیتوانم در برابر خدا سر برافرازم.

او بطور مکرر از من درخواست میکرد: "با این همه، چون به اینجا تشریف آورده‌اید، قبل از رفتن به اندازه کافی مرا از کلام خود آگاه و باخبر سازید." من چهار بار به ملاقات او رفتم. دلیل ملاقات چندین بارم با او این بود که میخواستم اندیشه‌های او را بطور واضح درک کنم. در دومین ملاقاتمان، وقتی که بخشی از "اندیشه‌ی هماهنگ" و "اصل الهی" را توضیح داده و پدر راستین، استاد مون، را به او معرفی کردم، در حیرت من او بخوبی و بدرستی همه چیز را پذیرفت. همچنین او پیش از این تا حدی در مورد پدر راستین آگاهی داشت. او گفت که مشتاقانه منتظر دیدار آن بزرگوار در دنیای روح است. وقتی علت انتظار او را پرسیدم، گفت: "تا این حد میدانم که خداوند از طریق آن بزرگوار قوانین دنیای روح را بنا نهاده و راه رهائی ساکنین دنیای روح را خواهد گشود." از او پرسیدم که چطور از این موضوع آگاه است، و او پاسخ داد که این اطلاعات را با چندین بار شرکت جستن در سمینارهای برگزار شده در دنیای روح کسب کرده است.

محمد لباسی در برداشت که سرتاسر بدن او -از سر تا پاهایش- را پوشانده بود. او دارای منش و شخصیت يك مؤسس مذهبی بوده و ظاهری باوقار دارد. این جایگاه نسبت به محل سکونت بودا و کنفوسیوس تفاوت بسیاری دارد. بنظر میرسد که این مکان پائین‌تر از فردوس و حوزه‌ی میانی دنیای روح باشد، در

اینجا خانه‌ها و لباسهای سطح پائین بسیار دیده میشود، تصویر این محیط، تصویر کسورهای عربی را بر روی زمین در ذهنم زنده میکند.

مردم ساکن این حوزه‌ی عربی، از ملاقات دیگران فراری بوده و اگر سعی میکردم که به چهره‌ی آنها نگاه کنم، روی خود را برمیگرداندند. حتی وقتیکه دلیل آن را از آنها میپرسیدم، به آسانی پاسخ نمیدادند. حدس زدم که شاید آنها از چگونگی جایگاه زندگی خوب من آگاه بودند، به همین دلیل برای پنهان کردن چیزهای ژنده و خجالت‌آور خود چنان میکردند.

همینطور، براستی در چهره‌های آنها سختی و دشواری قابل مشاهده بوده و بسان ساکنین اعماق جهنم، خشم و کینه، زجه و فریاد، خستگی و بیزارگی از زندگی در ظاهر آنها بوضوح نمایان است.

محمد از اینکه من برای دیدار او به آن مکان رفته بودم، در عین خوشحالی خجالت زده بنظر میرسید. او همواره چهره‌ای خجالت زده بخود داشت. در حینی که من در محل سکونت او بودم، هرگز ندیدم که خدا او را فراخواند یا حتی ندیدم که خدا فرستاده‌ای (برای دادن پیام به او) بفرستد.

محمد در اینجا عشق بیکران و عظیم خدا را بطور عمیق درک نموده و در عین حال با عذرخواهی در برابر خدا زندگی میکند. اما ندیدم که بسان بودا و کنفوسیوس بطور کامل سجده نموده و در دعا و نیایش باشد. اما شاید او پنهانی و دور از چشم دیگران به سجده، دعا و نیایش میپردازد.

او بسان بودا تنها بنظر نمیرسد، و بسان کنفوسیوس چهره‌ای فروتن و افتاده ندارد. من با اندیشه‌ای عمیق در این مورد که چرا مؤسس و رهبر بزرگ دنیای اسلام، در چنین سطحی در دنیای روح بسر میبرد، خواست خدا را اینگونه دیدم: انسان با شخصیتی همراه با میل جستجوگری برای عشق راستین خدا و تجسم آن آفریده شده است. اما بنظر میرسد که محمد بجای پیروی از خوبی و عشق در پی تسلط مطلق و استبدادی بود. روح و ذاتی که ما بواسطه‌ی آن به خدا خدمت میکنیم بایستی بطور طبیعی از ذات اصیل ما سرچشمه گیرد. ایمان شکل گرفته

در چهار دیواری زور و فشار تنها يك ايمان قرار دادی، خشک و بیروح بوده و ذات اصیل انسان را تحت فشار میگذارد. قوانین اجباری خدمت به خدا، قوانین الگوئی تدریسات متمرکز بر زور میباشد و این با روش خدا فاصله بسیاری دارد، در نتیجه آنها چاره‌ای جز سکونت در آن حوزه از دنیای روح ندارند.

محمد با اشتیاق فراوان در انتظار دیدار اعراب روی زمین با خدای راستین است. با اینهمه هر چقدر هم که تلاش میکند، دستیابی به آن هدف بسیار دشوار است. او میتواندست به سوی خدای راستین برود اگر (پیروان او) بر روی زمین در همکاری با او دعا میکردند، اما چون چنین پایه‌ای وجود ندارد انجام اینکار نیز برای او دشوار میباشد. بنابراین محمد بسیار خوشحال خواهد شد اگر اعراب ساکن روی زمین برکت ازدواج دریافت کرده و برای او دعا کنند.

مکالمه‌ی محمد با خانم کیم

من محمد هستم. میدانم که شما بعنوان یکی از مسئولین آسیا و خاورمیانه به این منطقه آمده‌اید و اگر چه شخص با ارزشی چون شما به این منطقه آمده‌اند، ولی متأسفم از اینکه نتوانسته‌ام با شما بخوبی همراهی کرده و از شما پذیرائی کنم. از اشتباهاتی را که مرتکب شدم آگاه هستم. بخاطر خودخواهی و خودبینی اعراب، بازسازی آنها بسیار دشوار میباشد. ولی آرزومندم که آنها بواسطه‌ی عشق خدا و والدین راستین بازسازی شوند. دلیل اینکه به ملاقات با شما آمده‌ام، خواهشی است که از شما دارم: "اگر شما برای بازسازی خاورمیانه و آسیا يك شرط دعای ۴۰ روزه بنا نهید، من راه ملاقات شما را با اعراب خواهم گشود. چون من از طریق شرط دعا میتوانم به شما کمک کنم. در صورت انجام این کار، خانواده‌ی شما میتواند در آسایش و آرامش در این منطقه ساکن بشود. بسیار سپاسگزارم.

۷. سوئدنبِ برگ (سیزدهم اوت ۱۹۹۷)

سوئدنبِ برگ کسی بود که من در حین زندگی جسمی بر روی زمین مشتاق دیدارش بودم. برای دیدار او در اینجا، منتظر فرمان خدا بودم. خدا چه احساس و چه اندیشه‌ای در این مورد دارد.....؟ خدا گفت که اگر چه قدرت و اختیار انسان محدود است، اما قدرت روح القدس نامحدود میباشد. سوئدنبِ برگ کسی بود که قدرت روح مقدس خدا را بیشتر و با ارزش‌تر از عقل و قوه‌ی درک خود میدانست.

او در مکان خوبی در نزدیکی فردوس ساکن است. قبل از ملاقات او نگاهی به محل سکونت او انداختم. یکی از پیروان سوئدنبِ برگ بیرون، بسوی من آمد و گفت: "استاد خواستار ورود شما هستند. ایشان الهام گرفته‌اند که پیام‌آوری از جانب خدا به ملاقات ایشان خواهند آمد." و این دلیل انتظار او بود. در ورود به اطاق، او با لبخند و چهره‌ای بشاش مرا پذیرفت. من براستی احساس خوبی داشتم.

در سکوت و به آرامی نشسته میخواستم خود را معرفی کنم که گفت: "شما در ملازمت به استادی با ارزش زیسته و مرحمت مخصوص و عشق خدا را دریافت کرده‌اید، بنابراین آیا میتوانید برایم از تدریسات و تعالیم استاد خودتان بگوئید؟"

بدنبال آن برخورد و آن رفتار خوب و بعد آن درخواست، احساس کردم که قلب او باز و پاک است. بهر حال بطور خلاصه در مورد اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ توضیح دادم و او از من خواست تا پدر راستین، ارائه دهنده‌ی چنین تعالیم با ارزشی را به او معرفی کنم.

پرسیدم که آیا در مورد پدر راستین چیزی میدانید؟ و او با فروتنی بسیاری پاسخ داد: "استاد بزرگ شما بسان خورشید و ماه میدرخشد، و چون شما به چنین استادی که با افکار بشری غیرقابل سنجش است، ملازمت میکنید، من مبیایست از شما بیاموزم." به او قول دادم تا در فرصتها و دیدارهای مکرر و مداوم آینده در باره‌ی این موضوعات صحبت کنیم.

او افکار و اندیشه‌ای اصولی و منطقی داشت. مخصوصاً نحوه‌ی سخنوری او جالب بود. اما به این می‌اندیشیدم که چرا او با اینکه به خدا خدمت کرده و عشق او را تجربه نموده است، در فردوس سکونت دارد. او در جایگاهی است که میتواند از نزدیک خدا را دیده و در انتظار شکوه و مرحمت او باشد.

همینطور بدلیل اینکه او برای مدتهای طولانی در ارتباط با خدا بر روی زمین زیسته است، بدنال ورودش به دنیای روح، چشمان روحی‌اش بسیار درخشان است. مردمی هم که در اینجا در پیروی از او بسر می‌برند، بسان خود او چهره‌های درخشان و قلبی متواضع دارند.

اگر چه آنها با تجربه‌ی عشق الهی زندگی میکنند، ولی چون از اندیشه‌ها و تعالیم و برکت والدین راستین هیچگونه اطلاع و آگاهی ندارند، فکر میکردم که قبل از ورود پدر راستین به دنیای روح، با تدریسات مکرر هر چه زودتر آنها را ویتنس نموده و آماده سازم.

۸. ساندراسینگ (سیزدهم اوت ۱۹۹۷)

ساندراسینگ کسی است که در حین زندگی جسمی بر روی زمین، سطوح بالای دنیای روح را دیده بود. محل سکونت ساندراسینگ بدور از فردوس و در حوزه‌ی میانی دنیای روح میباشد. قبل از دیدار او، در محل سکونت او آذین‌بندی‌های بسیاری را دیدم که در سراسر محل برپا شده بود. این آذین‌بندی‌ها بسان فضائی با قرار گرفتن وسائل مورد لزوم و آرایشی عجیب، برای رقص زنان جادوگر بنظر میرسید. خانه‌های اطراف شبیه اماکن بودائی بود و بوی مشابه با بوی اماکن و منازل بودائی نیز به مشام میرسید.

وقتی که برای دیدار ساندراسینگ وارد خانه شدم، خدمتکاری پیشاپیش من با پاشیدن نمک در مسیر راه، مرا بسوی اطاق او راهنمائی کرد. ساندراسینگ از اطاقش بیرون نیامد، در عوض کسی درب ورودی اطاق را بروی من گشود. وقتی چشمش به من افتاد، گفت: "چطور چنین شخص محترمی به این مکان تشریف

خود را بطور مفصل به او معرفی کرده و به او گفتم که برای تدریس اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ، و همچنین معرفی والدین راستین به اینجا آمده‌ام. او گفت: "بسیار قدردان هستم، ولی هیچ صلاحیت و هیچ ارزشی ندارم. خداوند براستی بخشنده‌ی گناهان است." وقتی که دلیل این حرف او را پرسیدم، در جواب گفت: "در حین زندگی بر روی زمین، من نه تنها از جانب روح مقدس الهی بلکه از دیگر ارواح (از دیگر سطوح دنیای روح) پیام و الهام دریافت میکردم. بهمین دلیل احساس شرم دارم از اینکه بخواهم در برابر خداوند قرار گیرم." او ادامه داد که میخواهد قبل از گوش فرا دادن به تدریس میخواهد که يك قربانی پیشکش کند. او بسیار متواضع و آرام اما واضح و منطقی سخن میگفت. بهر حال نتوانستم به او بگویم که خدا از نحوه‌ی آذین بندی اطراف خانه‌ی خوشش نمی‌آید. فکر میکنم، وقتیکه در آینده تدریسات و تعالیم اصل الهی را دریافت کند، عقایدش تغییر خواهند کرد. همچنین روند تشخیص نوع جنسیت بطور قابل توجهی بفرنج و پیچیده بود.

اگر چه دنیای روح با توجه به سطوح مختلف آن بسیار متفاوت میباشد، ولی مردمی که به خدا نزدیکتر هستند، در آرامش بیشتر بوده و مردمی که به خدا ایمان ندارند در اضطراب و نگرانی در مشاجره با یکدیگر بسر میبرند. با اینکه میخواهم این حوزه را بازسازی کنم، ولی بنظر میرسد که حتی با دهها بار تدریس اصل الهی چنین چیزی انجام نخواهد گرفت. من در برابر والدین راستین احساس تأسف میکنم.

۹. سقراط (سیزدهم اوت ۱۹۹۷)

بسیاری از مردم، وقتیکه دچار مشغله‌ی فکری شده، یا در رودرروئی با موقعیتی پیچیده و دشوار، ممکن است که به سقراط بیاندیشند. بطور کلی، انسان بدنال تولدش بر روی زمین، در پی تلاش برای شناخت خدا است. چون قبل

از درك و تشخيص عقلانی این مطلب که آنها توسط خدا آفریده شده‌اند، در رابطه‌ی قلبی - پدر، فرزندی- با او هستند. به همین سبب، ذات اصیل بشر بطور ضروری در جستجوی خدا می‌باشد. با این همه، اگر شما بیش از اندازه غرق و اسیر اندیشه‌های خود شده باشید، خدا را از دست خواهید داد. فکر میکنم که سقراط يك چنین شخصی است.

تلاش زیادی داشتم تا بتوانم با سقراط دیداری داشته باشم، اما ملاقات با او آسان نبود. اگر بخواهم از چگونگی و سطح جایگاه سکونت او بگویم، میتوانم تشریح کنم که او در جایگاهی بسیار پائین‌تر از حوزه‌ی میانی دنیای روح سکونت دارد. دلیل دشواری در ملاقات این بود که او خواهان هیچگونه ملاقاتی با من نبود.

بار اول رفتم و نتیجه‌ای نداد، بار دوم هم همینطور، سرانجام بار سوم، با روئی بسیار گرفته موافقت کرد. دلیل این نکته که او خوش نداشت تا با من دیداری داشته باشد این بود که او خواهان بحث و گفتگو با افرادی با افکار و اندیشه‌های متفاوت، نسبت به خودش، نیست. او میخواست که نتیجه‌ی افکار و اندیشه‌های خود را بطور مداوم حفظ کرده و در نتیجه ضرورت نمیدید که به دیگر افکار و اندیشه‌ها گوش فرا دهد. او بسیار مغرور بود و حتی حاضر نبود چیزی بگوید، و نمیخواست که به سخنان من گوش داده و توجه کند.

بهرحال، سعی کردم تا آرام و قدم به قدم در باره‌ی اندیشه‌ی هماهنگ صحبت کنم. چیز زیادی نگفته بودم که به میان صحبت‌هایم پرید و گفت: "بینانگذار این ایده چه کسی است؟ آیا این افکار خود شما است؟ اگر افکار خود شما است، میبایست در مورد آن بسیار اندیشیده باشید."

به همین علت، به معرفی پدر راستین پرداختم، و در حین صحبت‌ها متوجه شدم که در مورد پدر راستین چیزی نمیدانند. بدنبال صحبت نسبتاً طولانی، بنظرم رسید که کمی قلبش را گشود، همینطور از طریق او فهمیدم که اندیشه‌ها و افکار فیلسوفان میتواند مانع و سدی در برابر خدا در انجام خواستش باشد. چون او از افکار و منطق ساخته‌ی خودش لبریز شده است، بنظر میرسد که تغییر افکارش

به زمان زیادی نیاز دارد.

دفعه‌ی بعد، زمانیکه به دیدار او او رفتم، پرسیدم که آیا مایل هستید تا به تدریسات من گوش فرا دهید، و او در جواب گفت: "اگر چه برای گوش دادن به صحبت‌های شما تمایلی ندارم، ولی اگر با این نیت و انگیزه به اینجا آمده‌اید تا در من و عقاید من تغییری بوجود آورید، به سختی میتوانم از شما استقبال کنم. سقراط در زمان رودروئی با مشکلات نمیخواهد تا با دیگران دیدار داشته باشد. بهمین دلیل محیط پیرامون او، در محل سکونتش، دور از اجتماع افراد و بسیار دلگیر بود. او به رشد و نمو گلها در هماهنگی در درون طبیعت و در عشق خدا و این حقیقت که زندگی و مرگ انسانها نیز در این حوزه و بواسطه‌ی وجود او است، توجهی نشان نمیداد. به همین علت، برای از بین بردن خودستائی و خودبینی‌اش به زمان زیادی نیاز است. اما من امیدم را در ارتباط با او از دست نادم. چون اندیشه‌ی هماهنگ نسبت به دیگر اندیشه‌ها و عقاید در سطح بسیار بالاتری قرار دارد.

گزارشگر پرسید: "اگر او هیچ شناختی از پدر راستین ندارد، آیا از خدا هم چیزی نمیداند؟"
دکتر لی در پاسخ گفت: "اگر چه از وجود خدا آگاهی دارد اما بخاطر عقاید خود، نمیخواهد که هیچ شناخت عمیقی از پدر راستین کسب کند."

۱۰. آدم (چهاردهم اوت ۱۹۹۷)

آدم، اولین اجداد بشری، پدر بزرگ ما، مرد خوشتیب و گرمی است، و دیدارم با او همواره دیداری آرامش بخش بود. برای من جالب بود که بدانم او در چه سطحی از دنیای روح سکونت دارد. اگر بخواهم همه چیز را بطور مفصل تشریح کنم، وقت زیادی گرفته خواهد شد و من در این مورد در برابر خانم کیم متأسف خواهم بود.

آدم بدنبال سقوط، در مکانی دور از خدا ساکن بود و توانائی ظاهر شدن در برابر او را نداشت. اما چون دوره‌ی غرامت او به پایان رسیده است، هم اکنون در جایگاه خوبی در نزدیکی خدا بسر میبرد. او همواره از رفتن به حضور خدا ترس داشته و در این مورد بسیار محتاط است.

آدم گفت که محل سکونت کنونی او در دنیای روح بهتر از "باغ عدن" محل سکونت او بر روی زمین میباشد، چون اینجا فراوانی و وفور بوده و او میتواند با افراد بسیاری دیدار داشته باشد. همچنین گفت که در زمان زندگی در باغ عدن همواره تنها بود و لحظات ملاقات او با خدا همواره با ترس و وحشت همراه بود و همینطور نمیدانست که میبایست به حوا خوشحالی دهد.

او فقط فکر میکرد که قرار است که همراه با حوا در درون باغ زیسته و پیر شوند. بعبارتی دیگر، او آنقدر بالغ نبود که بتواند در مقام يك مرد با حوا ارتباط برقرار کند. به اندازه کافی بالغ نبود تا بداند که قرار است حوا همسر و زوج او بشود. و بدنبال سقوط حوا او سرانجام متوجه امر شد اما بسیار دیر شده بود تا بتواند کاری انجام بدهد.

آدم اقرار کرد که در مقام اولین اجداد بشری، در انجام مسئولیت خود شکست خورد، به همین منظور برای هزاران سال به سختی کار کرده و رنج بسیار تحمل کرده است و بعنوان يك گناهکار در برابر خدا یارای سخن گفتن ندارد. با اینکه هم اکنون در نزدیکی به خدا بسر میبرد، اما هنوز محتاطانه رفتار مینماید.

۱۱. حوا (نوزدهم اوت ۱۹۹۷)

شاید بسیار ناملايم و زننده باشد که بگوئيم: حوا بزرگترین گناهکار در تاریخ بشری است، اما جز اینکه او سردسته‌ی بدنامان و فاسدان است چیز دیگری از او باقی نمانده است. اکنون، حوا همراه با آدم در نزدیکی خدا بسر میبرد. نه اینکه او بسیار زیباروی بوده باشد اما ظاهرش خیلی خوب بنظر میرسد، همواره چهره‌ای گرم و اندیشمند داشته و در عین حال تا حدودی هم سمج و سرسخت میباشد.

هر وقت که میخواستیم برای صحبت کردن به او نزدیک شوم، رویش را برگردانده به جهتی دیگر نظر میدوخت، و اگر دوباره سعی میکردم در برابرش قرار بگیرم مثل قبل باز هم رویش را برگردانده یا سرش را به زیر میانداخت. چرا که از تلاقی نگاه یا چشم به چشم دوختن نفرت داشت. بهمین خاطر زمان زیادی صرف شد تا بتوانم با او مکالمه‌ای داشته باشم و وقتی او در طی مکالمه متوجه شد که من بسیار به خدا نزدیک هستم، سعی کرد تا سر سخن را گشوده و خالصانه با من درد دل کند.

او با این مطلب آغاز کرد: "اگر چه ضرورتی ندارد که در مورد گناهم در گذشته سخن بگویم، اما میخواهم با شما صادق باشم. آدم و من همواره با هم بودیم، با هم غذا میخوردیم، با هم میخوابیدیم، و غیره.

ما در آن زمان، بسیار جوان بوده و نمیدانستیم که مبیایست در آینده زن و شوهر بشویم. آدم همواره اینجا و آنجا به بازی مشغول بود و لذت میبرد. من هم از بازی و تفریح خوشم می‌آمد، اما بیشتر ترجیح میدادم تا در جایی آرام و در ارتباط با تک تک موجودات آفرینش وقت سر کنم. اگر چه آدم و من اوقاتی چند را با یکدیگر میگذراندیم، اما چون آدم بر اساس خواست خودش و من نیز بر اساس خواست خودم اوقات بسیاری را جداگانه سر کردیم، فرصت کافی نداشتیم تا در مورد جنس مخالف (در مقام زن و شوهر) احساسات خود را در ارتباط با یکدیگر ابراز کنیم.

کسی که در واقع در آن زمان، چشم مرا بر روی جنس مخالف گشود، بزرگ فرشته^۳ بود. بزرگ فرشته هرگز از کنارم دور نمیشد، و در قدم زدن با من، مهربانانه آماده بود تا به من در مورد هر چیزی آموزش دهد. همچنین گاه موارد، از خوراکیهای دلخواهم برایم می‌آورد.

در همین احوال، از طریق بزرگ فرشته، احساسات من به جنس مخالف رشد کرد و او نیز عاشق من شد. آدم زمانی متوجه این موضوع شد که رابطه‌ی من و بزرگ فرشته به میوه نشسته بود، با اینحال در روابط ما دخالتی نکرد و حتی

عشقش را به من ابراز نکرد، فقط مرا به حال خودم وا گذاشت.

پس از آن، عشق و احساس من نسبت به بزرگ فرشته آتشین‌تر گشت و او نیز مرا در این مسیر بخوبی هدایت میکرد، بحدیکه دیگر (بطور فیزیولوژیکی یا جسمی) نمیتوانستم از او جدا شوم. این رابطه مدتی ادامه داشت. من نیز مثل بزرگ فرشته (از این وضعیت) میترسیدم. در این احوال هر وقت که آدم چشمش به من میافتاد، از من میگریخت. کم کم پس از مدتی، فهمیدم که رفتار من اشتباه بود، و یک روز خدا با صدائی بسیار بلند و عیبجویانه به ما گفت که دیگر صلاحیت بودن با او را نداریم.

آنگاه، من برای اولین بار، خالصانه بسراغ آدم رفته و از او عاجزانه التماس کردم که به من کمک کند. پس از آن، درست همانطور که از بزرگ فرشته آموخته بودم، با آدم نیز همبستر شدم. اما در رابطه‌ی جنسی‌ام با آدم، هرگز نتوانستم احساس گرم و آتشینی را که نسبت به بزرگ فرشته داشتم نسبت به او هم داشته باشم. بهمین خاطر، نسبت به بزرگ فرشته بیشتر و بیشتر احساس دلتنگی میکردم.

در شرایطی که آدم و من بطور عجیبی، با احساس دوری هر چه بیشتری نسبت به یکدیگر، اوقات را سر میکردیم، بزرگ فرشته با نگاهش مرا بطور مقاومت ناپذیری وسوسه میکرد، بحدیکه سرانجام به آغوش او کشیده شده و میل سوزان جسمی خودم را از طریق او برآورده میکردم. همانطور که زمان میگذشت، نمیتوانستم از نگاه خدا اجتناب و دوری کنم، از خشم و غضب خدا میترسیدم، و چاره‌ای جز تحمل آن احساس ترس نداشتم.

پس از آن بود که بسوی آدم میرفتم. بطور عجیبی، در کنار او، حتی بدون داشتن هر گونه رابطه‌ی جنسی، صلح و آرامش خاصی را احساس میکردم، در عین حال، از آن زمان به بعد، هر وقت که به دیدار بزرگ فرشته میرفتم، ترس و وحشت غیرقابل تحملی تمامی وجودم را فرا میگرفت، بدون آنکه دلیلش را بدانم. همانطور که زمان سپری میشد، احساس کرده و فهمیدم که رفتار و کردار

من با بزرگ فرشته خطا بود و بهمین خاطر در برابر آدم هر چه بیشتر احساس گناه میکردم.

آدم به من دلداری میداد، ولی قلب من همواره در رنج و عذاب بود. من در برابر آدم احساس تأسف کرده و بعنوان يك گناهکار بسیار بد و سهمناك حتی نمیتوانم در پیشگاه خدا بخش و رستگاری طلب کنم. حال که دوره‌ی پرداخت غرامت به پایان رسیده خداوند اجازه داده‌اند تا به این حوزه از دنیای بیایم، اما من از بدترین گناهکاران هستم." حوا با گفتن این کلمات به سخنانش پایان داد. به این میاندیشیدم که چرا خدا به چنین فرد گناهکاری اجازه داده است تا به این زودی در مکانی در نزدیکی با او باشد. وقتیکه به آدم و حوا، اولین اجداد بشری، بعنوان گناهکارانی غیرقابل بخشش که باعث درد عظیمی در قلب خدا شدند، برایم جالب بود که بدانم چرا آنها در این سطح از دنیای روح بسر میبرند. بدنبال گذشت زمان و تاریخ بشر، بزودی روز شادی رهائی سازی همه چیز، حتی جهنم، باید فرا برسد. در غیر اینصورت، انسانهای دنیای جسمی نمیتوانند از درد و رنج بر روی زمین رها و آزاد شوند. هم اکنون که به نمایندگی از جانب خانواده‌ی آدم، شرطهای غرامت تأسیس شده است، سرانجام آن خانواده آزاد میشود. از طریق آزادی این خانواده، پایه و شرطی هم برای بخشش تمامی گناهان و جنایات تأسیس شده است. روزی، دروازه‌های جهنم گشوده خواهد شد، و آن روز ابدی رهائی فرا خواهد رسید.

۱۲. نوح (نوزدهم اوت ۱۹۹۷)

پدر بزرگ ایمان، کسی را که برای ساختن کشتی بر روی قله‌ی کوه ۱۲۰ سال وقت صرف کرد، ملاقات کردم. او در مکانی در سطح بالائی حوزه‌ی میانی دنیای روح سکونت دارد. او با تمامی قلب، روح و ذاتش همواره در حال دعا، سجده و تقدیم پیشکش و قربانی مخصوص به خدا بسر میبرد. همواره او را با در بر داشتن لباسهائی شبیه کشاورزان و شالی کاران در حال کار سخت دیدم. او در تمامی

کارهایش بسیار جدی دیده میشود.

برای پیشکش قربانی، محراب ساخته و با استفاده از استعداد و نعمت خدادادیش، که در ساختن کشتی از آن استفاده کرده بود، به اینجا و آنجا سر میکشید تا همه چیز بخوبی به پیش برود. او در تمامی اوقات تمامی تلاش خود را بکار میگنید و به هر جا که میرود نه تنها برای خودش که برای دیگران هم اینچنین عمل میکند. او همواره از دیگران میخواهد که دعا کرده و شرطهای مخصوص برپا کنند. نوح دارای ظاهری مهربان، خوش قلب، پاک و فاقد هرگونه فکر و اندیشه‌ی خودخواهانه است.

از او پرسیدم که در طی ۱۲۰ بیست سالی که بر روی کوه گذرانیدید، آیا لحظاتی وجود داشت که تغییر نظر داده باشید؟ او در جوابم گفت: "من بر اساس دستورالعمل و فرمان خدا در حال بنای کشتی بودم و نمیتوانستم که در میانه‌ی راه تغییر نظر بدهم. اگر تغییر نظر میدادم، به این معنا بود که میبایست در فرمان خدا شك کرده باشم.

من چگونگی گذشت ۱۲۰ سال را بخاطر نمی‌آورم، چون در طی آن دوره با خلوص نیت کامل کار میکردم و لذت میبردم..... همسر و فرزندانم هم به من کمک میرساندند، البته کمک آنها صد در صد نبود. مردم اغلب، در پی چیزهای مرئی بوده و از خدا نامرئی رویگردانند.

بهمین خاطر، در حین کار، زمانیکه بر ساخت کشتی تمرکز کرده بودیم، بارها و بارها با مطرح کردن سؤالهائی، قلبم را به لرزش درآوردند. آنها میگفتند، چطور میتوانیم بنتهائی زندگی کنیم زمانیکه تمامی دیگر افراد همه مرده و از بین رفته‌اند؟... چرا خدا باید فقط به ما اجازه‌ی ادامه‌ی زندگی بدهد؟... بیائیم تا وقتیکه باران شروع به بارش کرد، از خدا در این مورد پرسیم و وقتیکه او پاسخی روشن و واضح داد، به کار (ساخت کشتی) ادامه دهیم... اگر خدا تمامی انسانها را از بین ببرد، آنگاه بازمانده‌ای باقی نخواهد ماند، خدا آنقدر بیرحم و ظالم نیست که دست به چنین کاری بزند، ... و غیره... . تمامی انواع وسوسه‌ها بسوی من

هجوم آوردند، اما من به هیچکدام از آنها توجهی نکرده بلکه فقط به ساخت و بنای کشتی تمرکز کرده بودم. من هنوز از همسر و فرزندانم قدردانی نمیکنم بخاطر اینکه به من پشت نکردند. بزرگترین و با شکوهترین لذت در طی زندگی ما بر روی زمین، ملازمت به خدا با تمامی وجود و قلبمان، همچنین اطاعت از کلام او بود. بهمین خاطر، در اینجا در این مکان خوب، من به دیگر مردم چگونگی ملازمت به خدا را آموزش میدهم، و این لذت بخش‌ترین لحظات برای من هستند. شاید گستاخی باشد ولی ممکن است بپرسم که استاد، چطور به شما چنین شکوه و عظمت عشق اعطاء شده است؟ در زندگی بر روی زمین تا چه اندازه در خدمت به خدا بوده‌اید؟

این مرد بزرگ از والدین راستین هیچ چیزی نمیدانست. بدنبال توضیحاتی چند درباره‌ی والدین راستین، او برای چند لحظه به فکر فرو رفت و بعد از روی رشك گفت: "بنظر میرسد که شما در وقت و زمان مناسب دنیا آمدید!" وقتیکه که به او گفتم که همه میتوانند تا این اندازه به خدا نزدیک شوند، او گفت: "من از بودن در این مکان خوشحال و قدردان هستم، آیا بودن در این مکان با توجه به نحوه‌ی زندگی من بر روی زمین نیست؟" و با گفتن این مطلب نیاز خود را به کسب اطلاعات و آگاهی در مورد والدین راستین ابراز کرد. موضوع دیگری که به آن می‌اندیشیدم، "قضاوت طوفان" بود. به او گفتم که میخواهم در مورد احساس و قلب شما در ارتباط با آن قضاوت بدانم. نوح پاسخ داد:

"روزی دستورالعمل فوری از جانب خدا نازل شد: نوح، عجله کن، عجله کن، زود باش و همراه با دیگران به درون کشتی برو! ... سه روز بعد از آن فرمان بود که بارش باران شروع شد، و پس از آن بود که تمامی اعضای خانواده به پدرشان ایمان آوردند.

در طی سه روز حبس در درون کشتی، تمامی حیوانات و اعضای خانواده‌ام با آشوب و اضطرابی خاص خواهان خروج از کشتی بودند. من در آن زمان فقط به

خدا توکل کرده و مرتب دعا می‌کردم. موضوع اصلی دعا‌های من این بود: خدایا لطفاً از طریق این قضاوت طوفان سهمگین کشور و ملت الهی را تأسیس نمائید. “ بارش سخت و مداوم باران در طی آن چهل شبانه روز، براستی يك طوفان سهمناك بود. بسبب بارش سنگین باران تمامی دنیا در تاریکی بود. بدنبال جریان یافتن سیلاب در وادی‌ها و دره‌ها، درختان بسیاری شکسته و تپه‌ها و کوهها فروریخته و به زیر آب فرو رفتند. غرش رعد و برق هم بی وقفه بود. با این فهم که این براستی قضاوت و مجازات الهی است، تنها به دعایم ادامه میدادم.

اعضای خانواده‌ام بدنبال بارش باران سکوت اختیار کرده و به تمامی اعمال و رفتار از جمله به دعا‌های در حال سجده‌ی من توجه کرده بودند. تنها چیزی که می‌اندیشیدیم این بود که “کی خشم و قضاوت خدا پایان خواهد گرفت.”

چهل روز بعد، خدا گفت که ایمان من خشم او را فرو کشانده و آرام ساخته است. بدنبال آن، بارش سنگین باران فروکش کرده و طلیعه‌ی نور خورشید از پنجره‌ی کشتی دیده شد.

از آن زمان به بعد، خانواده‌ام به هر آنچه که انجام میدادم ایمان داشته و از گفته‌هایم پیروی میکردند. آن روزها، روزهای بسیار شادی بخشی بودند، و در اتحادی که بین اعضای خانواده‌ام شکل گرفته بود راه زندگی به روی ما گشوده شده بود.

از او در مورد اشتباه و خطای “هام” پرسیدم و او در پاسخ گفت: “در آن سال، تمامی اعضای خانواده بسختی کار کرده بودند، مخصوصاً محصول و برداشت انگور بسیار موفقیت آمیز بود. چون همه‌ی ما تلاش خود را انجام داده بودیم و وفور و فراوانی هم که بود، بهمین خاطر قلبهایمان در آرامش بسر میبرد. ما براستی خوشحالی بسیاری را احساس میکردیم.

اما روزی بدنبال کار سخت و خستگی حاصل از آن، يك لیوان شراب انگور نوشیده و انگار بعد از آن بخواب رفتم. و در آن حین حتماً بخاطر بالا رفتن دمای بدنم لباس‌هایم را درآورده و لخت شده بودم. دومین پسر، بطور معمول از من

اطاعت میکرد، برای اینکه از چگونگی حال من باخبر شود، به چادر استراحت من وارد شده و با دیدن وضعیت من بسیار متعجب شده بود. بدنبال اجتماع اعضای خانواده‌ی سر و صدائی برپا شد، مخصوصاً همسر من از دست من عصبانی شده بود و میگفت: ”چرا فردی که به خدا ملازمت میکند قادر نیست که از خودش مواظبت کند؟“ و او درست میگفت، من با گناه مواظبت نکردن از جسم خودم در برابر خدا به چگونه انسانی مبدل شده بودم!

اگر چه من در تمامی عمرم، همه چیز را فدا کرده و در ملازمت به خدا بودم، اما بدنبال سیلاب بجای اینکه بیشتر فروتن و متواضع بشوم، مغرور شده بودم، بهمین خاطر خدا به خانواده‌ی من تذکر میداد. برای خدا فروتنی و تواضع در مقام نخست است. و ادامه داد که هر وقت که به خطایم می‌اندیشم بدون اینکه بتوانم در برابر خدا سر بلند کنم به توبه می‌نشینم.

نوح تمامی عمرش را در ملازمت به خدا سپری کرد. او انتظار داشت تا خدا هام را برای گناه و خطایش مورد عفو قرار دهد. اما خدا نمیتوانست او را عفو نماید. چون به دلیل سقوط بشر، اگر خدا گناهی را ببخشد، این خود شرط و پایه‌ای برای شیطان خواهد شد تا همه چیز را تحت کنترل خود گیرد. این قانون محض و بدون تبصره‌ی دنیای روح میباشد. بنابراین اگر میخواهید تا در برابر خدا با شما سخاوتمندانه رفتار شود، باید بر روی زمین زندگی را پیش گیرید که به شما توانائی عبور از مسیر قوانین بهشتی را بدهد. آنگاه خدا با توجه به زندگی شما با شما رفتار خواهد نمود. عمیقاً امیدوارم که تمامی انسانهای ساکن زمین بتوانند با بخوبی گذشتن از قوانین دنیای روح به سوی خدا بازگردند.

۱۳. ابراهیم و اسحق (بیست اوت ۱۹۹۷)

قبل از اینکه به دیدار ابراهیم و اسحق بروم، به آنها معرفی شده بودم. چون ابراهیم شنیده بود که من بعنوان فردی در نزدیکی به خدا، در حال انجام دیدارهایی با اشخاص مرکزی مشیت الهی هستم. این عزیزان محترم خود جستجو نموده و

برای دیدار به محل سکونت من آمدند.

ابراهیم، ظاهری با وقار، خوشتیب و بشاش دارد. به او گفتم که میخواهم از محل سکونت شما دیدن کرده و از حال و احوال آنجا باخبر بشوم، در جوابم گفت که در محل سکونت ما تمامی مردم متمرکز بر قوانین بهشتی، شبانه روز در پیشگاه خدا سجده کرده، به خدا خدمت و ملازمت میکنند.

به او گفتم که مایل هستم تا در مورد "اسحق" بدانم و او با درک احساس من اینگونه پاسخ داد: "چون من برای مدتهای طولانی فرزند نداشته و در انتظار آن بودم، در ملازمت به خدا تلاشی خاص داشتم. در فرمان و کلام خدا چیزی وجود نداشت که من یارای انکار آن را داشته باشم. بعلاوه آرزوی من این بود که در هر چیزی به او توصل جسته و برای او زندگی کنم و این ایمان من به خدا بود. بدنبال تلاشهای روزانه‌ی بسیار، خدا در سن صد سالگی به من فرزندی اعطاء نمود. براستی ارج و بهای این پسر وصف ناپذیر بود، و من با خواندن مکرر نام پسر اسحق، آنقدر در لذت فرو شده بودم که تقدیم پیشکش به خدا از خاطرم گریخت. بعبارتی دیگر عشق من به این پسر نسبت به ایمانم به خدا قویتر شده بود، اگر چه این خدا بود که اسحق را به من اهداء کرده بود.

همانطور که این پسر رشد میکرد، به هر آنچه را که من انجام میدادم جلب توجه نشان میداد. او براستی از من پیروی میکرد، و با قلبی خالص و بی‌ریا میگفت: "پدر، چرا امروز در محراب آب نیست؟ ممکن است که خدا ناراحت و عصبانی شود، من برای او مقداری آب خواهم آورد." او در يك چنین راهی در سلامتی و معرفت رشد میکرد.

روزی خدا مرا بنام صدا زد و گفت که مایل است تا از من پیشکشی دریافت نماید و اضافه کرد که ممکن است که ارائه‌ی این پیشکش کمی مشکل باشد. با این همه آیا حاضر به انجام آن هستم و من در پاسخ گفتم که حاضر به انجام هر آنچه را امر بفرمائید هستم. سپس خدا گفت: "ابراهیم میخواهم که تو پسر با ارزش خود، اسحق، را قربانی کنی." فکر کردم که کلام او را خوب شنیده و

نفهمیده‌ام، بهمین دلیل دوباره پرسیدم که چه فرمودید؟ و او با تأکید پاسخ داد:
"گفتم که می‌خواهم پسر را قربانی کنی."

من توان تحمل آن را نداشتم. فارغ از موقعیت زمانی، اینکه چه روز بود و یا چه شب، همه چیز در برابرم تیره و تار شده بود. چند روزی بود که در عذاب و اندیشه‌ی بسیار بسر می‌بردم که اسحق بسراغم آمد و با پافشاری بسیار و بطور مکرر از من پرسید: "پدر چه شده است که اینچنین در فکر هستید؟" در جواب گفتم که خدا از من خواسته است تا هدیه‌ای پیشکش کنم. اسحق با تعجب و نگرانی پرسید: "پدر چرا خواست خدا را انجام نداده و همینطوری نشسته‌اید؟" و با پافشاری ادامه داد: "لطفاً تند باش." به او گفتم که نه در اینجا، بلکه بسیار دور از اینجا، مکانی در دل کوهها، این پیشکش باید هدیه شود. اسحق گفت: "پدر، اگر محل انجام مراسم دور است، پس باید سریعتر حرکت کنیم."

بخاطر پافشاریهای او دیگر نتوانستم مقاومت کنم. چند روز پس از حرکتمان، وقتیکه به کوه مورد نظر رسیدیم، از من پرسید: "پیشکشی که امروز باید تقدیم شود چیست؟" من نمیتوانستم که در پاسخ به سؤال او چیزی بگویم. فقط وقتیکه هیزمها برای آتش روی هم انباشته شد، او را صدا زده و بعد به آغوش گرفتم. سپس اسحق گفت: "پدر، خدا از شما خواسته تا مرا قربانی کنید، اینطور نیست؟ من این موضوع را میدانستم. وقتیکه آن روز چهره‌ی گرفته و افسرده‌ی شما را دیدم متوجه شدم." او سپس ادامه داد: "من بسیار قدردانم از اینکه خدا مرا بعنوان يك مفعول برای پیشکش انتخاب نموده است. پدر نگران چه هستید؟ پیشکش شدن برای خدا بسیار خوب و با ارزش، و خود يك برکت محسوب میشود. سپس بدون هیچ تأملی بر روی هیزمها دراز کشید.

با صداقت و با نگاهی دوخته شده به آسمان، و همراه با قلبی مملو از احساسات بهم درآمیخته از ترس از خدا و اندوه فرزند به دعا نشستم: "پدر، فرزندم را به شما تقدیم میکنم." همراه با این دعا، همانطور که با شمشیر در حال ضربه زدن به او بودم، صدای رعد آسائی از آسمان بگوשמ رسید.

"ابراهیم، اکنون میدانم که به من احترام میگذاری، دست نگه دار! سپس اسحق که بر روی هیزمها دراز کشیده بود برخاسته و و با اصرار تمام پرسید: "چرا از انجام قربانی دست برداشتید؟ لطفاً پیشکش را تقدیم کن." به او گفتم که خدا خواسته است تا از پیشکش تو دست نگه دارم، برخیز، از روی هیزمها بلند شو! اسحق با پافشاری و با صدائی آمیخته به گریه گفت: "اگر به دروغ به خدا قول داده باشید، دیگر نمیتوانم به چهره‌ی شما نگاه کنم."

آنگاه خدا صدا زد: "اسحق، اسحق!" و اسحق هم با شنیدن صدای خدا نسبت به حرفهای اطمینان حاصل کرد. اینگونه خدا از طریق این مراسم، ما، پدر و پسر، را عفو نموده و بخشید. اسحق در آن زمان به شوخی گفت: "چون من آنقدر کوچک بودم که ارزش پیشکش شدن را نداشتم، خدا از پذیرش من خودداری نمود!"

اسحق مردی ریز نقش ولی شبیه پدرش خوشتیب بوده، و قلبی متواضع دارد. ابراهیم و اسحق بسیار بهم‌دیگر نزدیک بودند و اینگونه يك رابطه‌ی خوب پدر-فرزندی را بتصویر کشیدند. پیشکش اسحق توسط ابراهیم درسهای بسیاری برای ما به‌مراه دارد.

۱۴. یهودا اسخریوطی (بیستم اوت ۱۹۹۷)

هر وقت که میخواستیم به دیدار یهودا اسخریوطی بروم، از من میگریخت. چندین بار به ملاقات او رفتم، اما او هر بار امتناع کرد. بهمین دلیل يك روز بر روی يك تکه کاغذ برایش پیام گذاشتم: "گذشته‌ی تو نباید پوشیده بماند بلکه برای بخشوده شدن میبایست که آن را آشکار کنی." چند روز پس از آن دوباره به دیدارش رفتم که اینبار با سری افکنده بسان گناهکاران بناچار پذیرفت تا با من دیداری داشته باشد. در همان برخورد اول گفت: "چرا در پی دیدار با فرد گناهکاری چون من هستید؟ پاسخ ندادم، اما او پس از لحظاتی چند اینچنین ادامه داد: "يك جنایتکار تاریخی چون من، نمیتواند به حضور خدا رفته و یا با نجات

دهنده دیدار داشته باشد. من با توبه بخاطر گناهانم، در این مکان اینچنین زندگی میکنم، خواهشمندم که دیگر به دیدار من نیائید."

به او گفتم: "قلب تو چقدر پر از درد و رنج است. اگر چه نه بصورت تمام و کمال ولی فکر میکردم در دیدارمان میتوانم مرحمی بر قلب دردمند تو باشم. بهمین خاطر به اینجا آمدم." او در پاسخ گفت: "تا به حال هیچ فردی نه حتی يك نفر وجود نداشته که بتواند به گناهکاری چون من آرامش دهد، و هیچکس و هیچ چیزی هم وجود نخواهد داشت تا بتواند برای من مرحمی بوده و یا به من آرامش دهد، بنابراین یکبار دیگر از شما میخواهم که دیگر به اینجا و به دیدار من نیائید." من نتوانستم که اصل الهی و یا اندیشه‌ی هماهنگ را برای او تدریس کنم. محیط زندگی او خشک و تهی بسان زندان بود و من بسختی میتوانستم کسی را در پیرامون او ببینم. اینجا کجاست؟ ساکنین روی زمین، بطور معمول می‌اندیشند که جهنم مکانی است که مردم بسیاری در آن همواره در حال زجه و ناله و فریاد بوده و بوی تعفن آوری تمامی محیط را در برگرفته است، اما در واقع جهنم مکان و حوزه‌ی تنهائی است. با این فکر که مدتی دیگر در آینده، برای آرامش قلبی او، دوباره به دیدار او خواهیم آمد، به خانه‌ی خود بازگشتم.

۱۵. یحیی تعمید دهنده (بیستم اوت ۱۹۹۷)

یحیی تعمیددهنده با قد و بالائی کوتاه، بسیار زیرک و باهوش بنظر میرسد. در دیدارم با عیسی وقتی که از او درباره‌ی یحیی پرسیدم، عیسی به من گفت که از دیدارمان به او چیزی نگویم!

او همچنین اضافه کرد که چون یحیی خواستار دیدار با من نیست، در نتیجه من هم قادر به ملاقات او نیستم. محل سکونت یحیی بسیار دور از محل سکونت عیسی است. وقتیکه به دیدار او رفتم، سرباز گول پیکر شمشیر بدستی مرا متوقف کرد و گفت که هر کسی نمیتواند به دیدار استاد برود. سپس از من خواست تا در دفتر ملاقات امضاء کنم. بدنبال ورود به خانه و اعلام نام من، یحیی تعمیددهنده

با سجده در برابر من، مرا به دیدار پذیرفت و گفت: "چطور پیامبر خدا به چنین مکان حقیری قدم رنجه فرموده‌اند و با گفتن مطالبی اینچنین دو زانو در برابرم بر روی زمین نشست. قبل از اینکه چیزی بپرسم و یا چیزی بگویم، خودش سر صحبت را باز کرد: "من بر روی زمین مورد احترام بوده و پیروان بسیاری داشته‌ام، اما اکنون در محل حقیری ساکن بوده و حتی نمیتوانم به ملاقات نجات دهنده بروم. بعلاوه، اگر بخواهم که به ناجی خدمت کرده و ملازمت کنم، او به این مکان نخواهد آمد. در زندگی‌ام بر روی زمین، به اینکه به من خدمت کرده و ملازمت کنند، عادت کرده بودم، و از توجه به عیسی و زندگی او غافل ماندم. چون من با عیسی نه از دید خدا که با دیدگاه انسانی ارتباط برقرار کرده و به او می‌اندیشیدم ... من نمیدانستم که این طرز تلقی گناه بزرگی قلمداد خواهد شد، و چون نمیدانم که چطور میتوانم مورد عفو قرار گیرم، احساس خفگی میکنم. آیا شما که در مقام پیامبر خدا به اینجا آمده‌اید، میتوانید به من در این مورد کمک نمایید؟ وقتی از او پرسیدم که چرا مردی شمشیر بدست از درب ورودی نگهبانی میکند؟ پاسخ داد: "چون همواره احساس عدم اطمینان و امنیت میکنم و میترسم از اینکه کسی برای آسیب رساندن به اینجا بیاید، بهمین دلیل با افراد از قبل انتخاب شده ملاقات میکنم. والدین راستین را به او معرفی کرده و گفتم که اگر گناهانت را جبران کنی، روز گشایش دروازه‌های جهنم فرا خواهد رسید، و او گفت که آن روز رهائی چه زمانی فرا خواهد رسید؟ در مسیر بازگشت، قلبی مملو از درد داشتم. چون میدانم بر روی زمین و در برابر والدین راستین، افراد بسیاری بسان یحیی تمعید دهنده زندگی میکنند که بعدها در دنیای روح همین وضعیت او را خواهند داشت.

۱۶. کیم ایل سانگ^۴ (بیست و یکم اوت ۱۹۹۷)

برای ملاقات کیم ایل سانگ، به هر جایی پا گذاشتم. از خدا در مورد محل رهبر سابق دولت کمونیست کره‌ی شمالی بدنبال تقسیم دو کشور پس از جنگ دوم جهانی و پدر بزرگ رهبر کنونی کشور کره‌ی شمالی.

سکونت او پرسیدم، اما او فقط سرش را تکان داد. از دیگران در اطرافم پرسیدم، اما همه اظهار بی اطلاعی کردند. بهمین دلیل سرانجام مصمم شدم تا برای یافتن او به پائین‌ترین سطوح دنیای روح بروم.

در ورود به آن سطوح ترسناک بودن جهنم را احساس کردم. ناگهان اتفاقی افتاد. يك نفر را که با گلوله و چاقو زخمی شده بود و بر روی زمین در جلو درب خانه‌ای افتاده بود، در برابر دیدگانم قرار گرفت. او نمیتوانست به داخل آن خانه وارد شود و همانجا با آن وضعیت هولناک نشسته بود. به او گفتم که آیا شما کیم ایل سانگ نیستید؟ او زجه و ناله میکرد و حتی قادر نبود که سرش را بالا نگه دارد، در همین حال پرسید که چه کسی هستم. خودم را معرفی کردم و نام بزرگوار والدین راستین را هم به میان آوردم.

از تمامی وجودش خون سرازیر بود، با اینحال موقعیت خود را تغییر داد و در برابر من زانو زد و گفت: "من خواست آن بزرگوار را درک نکرده و آن را دریافت نکردم، و بخاطر اینکه اشتباه بسیاری مرتکب شده‌ام، اینگونه در این مکان بهای آنها را میپردازم."

از او پرسیدم که چرا به داخل نمیروی و با چنین وضعیتی بیرون ایستاده‌ای؟ او در پاسخ گفت: "اگر که بتوانم به داخل بروم خیلی خوب است، اما به محض اینکه به داخل خانه پا میگذارم، مردمی که در آنجا هستند به روی من سنگ، چاقو، و چیزهای دیگر پرتاب میکنند، یا با اسلحه شلیک میکنند. و با بیان کلمات ریک از من میخواهند که بیرون بروم، و این فشارها به حدی است که نمیتوانم در آنجا بمانم."

او ادامه داد: "استاد شما چرا به سراغ من آمده‌اید؟ آیا فکر میکنید که پسر من، جانگ ایل^۵، در مورد بدبختی و بیچارگی من مطلع است؟ کره‌ی شمالی نابود خواهد شد. من از این موضوع آگاهی داشتم اما نمیتوانستم در این مورد کاری انجام دهم. امیدوار بودم که جانگ ایل به آن بزرگوار ملازمت کرده و در هدایت کشور به راهنمایی‌های او گوش فرا دهد. قبل از این نمیدانستم که صدای فریاد

۵ رهبر اسبق دولت کمونیست کره‌ی شمالی

مردم کره‌ی شمالی اینقدر هولناک است، و واقعاً نمیدانستم که میزان گناه‌ها اینقدر عظیم بوده است. هیچکسی در هیچ جا و مکانی از من استقبال نمیکند. آیا میتوانید مرا از این وضعیت نجات دهید؟"

من میبایست برای او اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ را تدریس کنم. براستی نمیتوانستم دیدن آن صحنه‌ی مخوف و ترسناک را تحمل کنم. از درب ورودی به داخل رفته و وارد حیاط و محیطی مثل زندان شدم. تمامی مردمی که در آنجا نشسته بودند، برخاسته و از من پرسیدند: "تو کی هستی؟ به چه عنوانی اینچنین با هیبت به این مکان پا گذاشته‌ای؟ به آنها گفتم که من در مقام پیامبر خدا به اینجا آمده‌ام و از آنها خواستم که به من فرصتی دهند تا کمی صحبت کنم.

از اینجا و آنجا صداهای طعنه آمیزی بلند شد که "باشه، برامون صحبت کن، ما به اندازه‌ی کافی وقت داریم...". برای آنها توضیح دادم که خدا سرور و مالک عشق است و بعد از آن در باره‌ی خصوصیات دوگانه‌ی خدا، متمرکز بر اصل آفرینش، صحبت کردم. در طی صحبت‌هایم که چهل تا پنجاه دقیقه طول کشید با اشک برای آنها توضیح دادم که ما میبایست برای همدیگر زندگی کنیم. شما بعنوان افرادی سختی دیده باید با عشق به یکدیگر رفتار کرده و خطاها و اشتباهات همدیگر را ببخشید، همچنین باید با تحمل شرایط منتظر فرارسیدن روز آزادی جهنم باشید.

پس از آن از کیم ایل سانگ خواستم که بر روی زمین دراز کشیده و به او گفتم که زخم‌های بسیاری بر بدن داری، و در همان حین با لمس زخم‌هایش به مداوای او پرداختم. مردم اطراف ما کم کم نزدیک شده و در تمیز کردن زخم‌های او کمک کردند. بدنال کمک آنها محیط عوض شد و همه چیز آرام گرفت. به آنها گفتم که آیا میتوانم در فرصتی دیگر دوباره برای تدریس به اینجا بیایم؟ که تعدادی از آنها در پاسخ گفتند که "باشه بیا"، تعدادی دیگر گفتند که "نه لازم نیست مزاحمت ایجاد کنی". کیم ایل سانگ، با بی صبری نشسته بود و همچنان نمیتوانست سرش را بالا نگه دارد، بهمین خاطر رفتن مرا ندید.

در مسیر بازگشت می‌اندیشیدم که در این زندگی بسیار کوتاه زمینی، چه کسی میتواند از چنین حقایقی آگاهی کسب کند؟ مردم روی زمین قادر به دیدن دنیای روح نیستند به همین خاطر در طی زندگی فقط به چیزهای قابل رویت چسبیده‌اند. مجازاتی اینچنین در جهنم، تصاویر و صحنه‌هایی اینچنین هولناک، و این زندگی غیرقابل تحمل، براستی چه زندگی مملو از بدبختی و بیچارگی است! امیدوارم که این پیامها برای اعضای نهضت هماهنگ يك انرژی نوین بوده تا همه بدون هیچ رنج و عذابی بطور مستقیم به آغوش عشق الهی بروند.

۱۷. حوزه‌ی نهضت هماهنگ در دنیای روح (بیست و یکم اوت ۱۹۹۷)

برای تشریح حوزه‌ی نهضت هماهنگ در دنیای روح، تنها میتوانم بگویم که: "اینجا براستی بهشت است. اینجا براستی باغ عدن است. اینجا براستی صلح آمیز است. اینجا خوشحالی واقعی است. اینجا براستی مملو از امید است. اینجا باغ راستین عشق است. مستی واقعی در اینجا است. اینجا مکانی است که غنچه‌ی عشق به گل مینشیند. اینجا براستی مکان مقدسی است که زیبائیش را نمیتوان بهیچ شکلی توصیف کرد."

در این مکان، هونگ جین نیم^۶، همواره اولین کسی است که در سکوت، با تواضع و بطور مفصل دست بکار میزند. او همینطور، همواره از خدا در مورد کارهایی که انجام میدهد، نظرخواهی میکند. او به دیگر سطوح در دنیای روح رفته به درد و دل افراد در آن سطوح گوش فرا داده و به آنها دلداری و آرامش میدهد... اینجا "پاک جونگ گو"^۷ همواره با او به اینجا و آنجا رفته و مخصوصاً در موقعیت‌های سخت و دشوار مانع او شده و خود بجای او رشته‌ی کار را بدست میگیرد.

همینطور، "دمونیم"^۸ هم همواره برای حمایت از هونگ جین نیم با خلوص و

۶ پسر دوم والدین راستین که در سال ۱۹۸۳ به دنیای روح عروج نمود.

۷ از مبلغین قدیمی نهضت هماهنگ که هم اکنون در دنیای روح بسر میبرد.

۸ مادر مادر راستین که هم اکنون در دنیای روح بسر میبرد.

نیت بسیار در حال دعا و نیایش بسر میبرد. او همواره برای طول عمر والدین راستین دعا میکند. "چونگ مونی^۹" با پیروی از دمونیم او را مادر بزرگ صدا زده و در همه احوال در تلاش برای آموختن هر چیزی از او میباشد.

یکبار شاهد يك صحنه‌ی جالب بودم: دمونیم و همسرش، بهمراهی چونگ مونی^۹ و همسرش گرد هم جمع آمده و صحبت میکردند، همسر دمونیم گفت: "بیائیم تا کمی خوش بگذرانیم، احساس میکنم که ما از همدیگر فاصله گرفته و دور شده‌ایم، چون بسیار جدی و قانونی با یکدیگر رفتار میکنیم." دمونیم در جواب گفت: "اعضای يك خانواده چطور میتوانند با هم خوش بگذرانند! آیا گذران سخت زندگی طبیعی‌تر نیست؟" چونگ مونی^۹ همواره در سختیها برای آموختن تلاش و کوشش بسیار دارد.

پرزیدنت "هیو ون یو"^{۱۰} حتی در حال نشسته به تدریس اصل الهی مشغول میباشد. حتی زمانیکه با یکی از اعضاء آرام نشسته و بطور معمولی صحبت میکنند، خیلی سریع وضعیت را به حالت تدریس بازمیگرداند. تدریس اصل الهی زندگی او است.

حتی در يك چنین فضای شادی بخش، اوقات بد هم وجود دارد. همچنین اعضای بسیاری در این مکان بسر میبرند، اما تمامی آنها شاد و خوشحال نیستند. گناهان آنها بر روی پلاک‌هایی ثبت شده و آن اعضاء با آن پلاک‌های آویخته به خود به اینجا و آنجا میروند، و اینگونه کار و گناه آنها بطور واضح بر همگان آشکار میشود. این وضعیت، غرامتی برای گناهان آنها است که بطور غیر قابل توصیفی دردناک میباشد. فکر نکنید که در بهشت همه در يك سطح هستند، بلکه در اینجا نیز سطوح مختلفی وجود دارد. اما فعلاً نمیخواهم در این مورد سخن بگویم.

بطور ساده تر، زندگی بهشتی توسعه‌ی زندگی بر روی زمین میباشد. زندگی شما در دنیای روح مثل رفتن به فروشگاه میوه از محصولات زندگی خود شما است. اما با ارزشتر از محصولات بجا مانده طرز تلقی خدمت به دیگران و زیستن

۹ مادر پدر راستین که در دنیای روح بسر میبرد.

۱۰ اولین رهبر نهضت هماهنگ در کشور کره که هم اکنون در دنیای روح بسر میبرد.

برای دیگران مییاشد. براساس اصل داد و دریافت در آموزشهای اصل الهی، بجای تلاش و کوشش برای خود باید برای دیگران زیست.

فصل پنج

ملاقات افراد در دنیای روح (۲)

در حین دعا بودم که استاد سنگ هان لی ظاهر شده و گفتند: "خانم کیم، من سنگ هان لی هستم، امشب در ارتباط با مسائل دنیای روح گزارشی دارم، که تمامی آنها آماده هستند." با گفتن این جملات، به بیان ملاقاتهایش پرداخت. در میان افرادی که با آنها ملاقات داشت، فردی به اسم "توجو" از ژاپن بود که او را نمیشناختم. بعد دکتر لی به آرامی گفتند: "نگران نباشید، اگر شما توجو را نمیشناسید، من میشناسم."

کارل مارکس (نوزدهم ماه مه ۱۹۹۸)

کارل مارکس کسی است که بر روی زمین اساس ایده‌ی کمونیست را بنا نهاد و جهان با اندیشه‌های او به فساد کشیده شد. چرا مارکس به یک چنین فرد پلید و ستمگری مبدل شد؟

او با اینکه باور دارد که ایده‌اش باشکوه و والا بوده ولی آن را بطور خالصانه با کسی در میان نمیگذارد چون فکر میکند که کسی آن را درک نخواهد کرد. او بخاطر غرور و تکبر حاصل از اندیشه‌هایش، راه ایجاد ارتباط با دیگران را باز نمیکند. بدینسان او بر علیه سیستم اجتماعی قیام کرده و اندیشه‌های او توده‌ی خشمگین همراه با پایه برای انقلاب مورد نظر آنها را گرد هم آورد. به این می‌اندیشیدم که چنین شخص ستمگری که در طی زندگیش بر روی زمین، تحت تأثیر و نفوذ ایده‌های خودش بود، اکنون در کدام سطح در دنیای روح زندگی میکند.

در آغاز جستجوی او آسان نبود، اما بعد متوجه شدم که بطور معمول افراد هم سطح با یکدیگر بسر میبرند. به همین منظور، برای یافتن او، اینجا و آنجا به سراغ انقلابیون رفتم. مردمی که بر روی زمین برای ایجاد انقلاب کار و تلاش داشته‌اند در دنیای روح نیز همچنان از اندیشه‌ها و اعمال خود سرمست هستند. در حول و حوش محل زندگی مارکس، خانه‌های کهنه و نیمه ویرانی دیده میشد که بسان مراکز بازداشت و نگهداری زندانیان جنگی بنظر میرسید. در آن خانه‌ها افراد بسیاری بسان باقی مانده‌ی لشکری شکست خورده بسر میبردند. آنها چون ناقص بوده و کاری برای انجام دادن نداشتند، با واماندگی بر روی زمین دراز کشیده یا با تکیه بر عصای خود به این ور آن ور می‌رفتند. چهره‌ی آنها بیروح بوده و واقعیت جنگ را منعکس میکرد. با اینحال به هر جا که میرفتند همواره بدنبال يك راهنما طی طریق میکردند.

آنگاه صدای فردی را شنیدم که از نقطه‌ای بلند با فریاد میگفت: "همشهریان و شهروندان عزیز، بی‌آئید تا دوباره کار خود را از سر گیریم. نمی‌بایست که در اینجا شکست خورده و متوقف شویم. بی‌آئید برای همدیگر گرمی بخش بوده و تلاش و کوشش دوباره‌ی خود را آغاز کنیم. پیروزی از آن ما است!" آن مرد وحشیانه فریاد میزد، و او همان فردی بود که من در پی او بودم: کارل مارکس.

من در نزدیکی جمعیت در انتظار ایستادم. او بدون توجه به وضعیت دشوار مردم، بطور مکرر تأکید میکرد که ایده و اندیشه‌های او پیروزی را به ارمغان خواهد آورد. بعد از سخنرانی اش، از او خواستم تا اگر چه وقتش پر و بسیار مشغول است، برای لحظاتی با من دیدار و گفتگو داشته باشد. از من پرسید: "نماینده‌ی چه ایده و عقیده‌ای هستی؟" در پاسخ به او، خود را معرفی کرده و گفتم که سنگ هان لی هستم و مقاله‌ی انتقادی ضد کمونیست (کتاب: کمونیسم، وعده و عمل) را طرح ریزی و تألیف کرده‌ام. او گفت: "من کاری با آن کتاب ندارم و هیچ فرصتی هم برای صحبت کردن با تو ندارم، چون بسیار مشغول هستم." به او گفتم که مهم نیست که چقدر مشغول هستید و وقت ندارید، اما

نباید با من چنین رفتاری داشته باشید، چرا که من تا پایان سخنرانی منتظر شما بودم." سپس او سرش را پائین انداخته و به آرامی از من خواست تا با او بنشینم. او اجازه نمیداد که حتی يك کلمه چیزی بگویم، ولی خوشبختانه من میخواستم به تشریح ایده‌هایش گوش فرا دهم.

او يك تئوریست بزرگ بود، و بدون توقف در باره‌ی عقاید و ایده‌هایش سخن گفت، و چون با قدرت بسیار بر نقطه نظر خود تأکید میکرد، نتوانستم سخنی بگویم. بطور مداوم منتظر بوده و زمانیکه بنظر میرسید که صحبت‌هایش به پایان رسیده است، بپا خاسته و گفتم که اکنون نوبت من است. به او گفتم: "من، سنگ هان لی، فردی هستم که همواره خواهان گوش فرا دادن به سخنان و خواسته‌های دیگران هستم، اما چون اکنون شما سخنان خود را به پایان رسانده‌اید، مایل هستم که نقطه نظر خود را مطرح کنم." سپس به تشریح موضوعات اصلی از کتاب "کمونیسم، وعده و عمل" پرداختم، و توضیح دادم که چرا تئوری کمونیسم بطور ضروری شکست خورده است.

برای او نتیجه گیری کرده و گفتم: "اگر چه تئوری شما بزرگ و باشکوه است، اما چون از خدا، بعنوان يك واقعیت در زندگی مردم بر روی زمین و در دنیای روح، سخن نمیگوید، محکوم به نابودی است. آیا خدا را میشناسید؟ بدون شناخت خدا، نمیتوانید درباره‌ی اساس و بنیان زندگی سخن بگوئید. بدون شناخت خدا، صلح و زندگی ابدی برای انسان وجود نداشته بلکه فقط جنگ خواهد بود و بس. آیا اینها، تمامی آن افرادی نیستند که تحت تأثیر سخنان و ایده‌های شما قرار گرفته‌اند؟ به آنها نگاه کنید، چرا تمامی آنها مثل شکست خورده‌ها بنظر میرسند؟"

لطفاً با من بیایید، تا به محل سکونت من برویم و در آنجا نگاهی به آن اطراف بیاندازید، و در طی راه میتوانیم به صحبت‌هایمان ادامه دهیم. من میخواهم که امروز شما را به خانه‌ام دعوت کنم، خواهش میکنم که برویم."

بنظرم رسید که با بیانی اینچنین غرور او را جریحه‌دار کرده بودم. بهمین

خاطر سعی کردم تا مؤدبانه‌تر با او سخن بگویم: "من میخواهم تا شما را بعنوان يك میهمان به خانها دعوت کرده و با احترامی خاص از شما پذیرائی کنم." بدنبال سخنانم، بنظر میرسید که او احساس وظیفه میکرد تا بدنبال من بیاید.

در طی راه، از من پرسید: "چرا به اینجا آمدید؟ چرا به سراغ من آمده و با حرارت و گرمی برایم تدریس کردید؟" به او گفتم که وقتیکه به خانهام برسیم، خودت همه چیز را خواهی دانست.

به آن مکان که رسیدیم، به محیط طبیعی زیبا و جالب توجه آنجا خیره شد. متوجه غم و افسردگی او شدم، بهمین خاطر او را به نقاط مختلف راهنمایی کرده و جایگاه مخصوصی را به او نشان دادم. در آنجا نظر او را بسوی چشم‌اندازی از رابطه‌ی عشقی يك زوج جوان جلب کردم. مارکس از آن صحنه تعجب نکرد، خجالت زده هم نشد، که برعکس مجذوب آن صحنه شده بود. بنظر میرسید که او بسان جذب شدن به يك نیروی مغناطیسی، بسوی آنها کشیده شده است. بعلاوه، مردم در خیابان، با ظاهری بشاش و صلح آمیز باعث تغییر افکار او شده بودند.

از من پرسید آیا مکانهای دیگری مثل اینجا وجود دارد که بتوانم به او نشان بدهم. به او گفتم: "چطور میتوانید همه چیز را در طی يك روز ببینید؟ دفعه دیگر، جایگاههای دیگری را به شما نشان خواهم داد. دوباره برسید که آیا میتواند در این مکان ساکن بشود. بعد از دیدن مناظر و محیط اینجا، طرز تلقی او بسیار تغییر کرده بود. به همین خاطر اندیشیدم که فرصت خوبی است تا با او از خدا صحبت کنم. وقتی به او گفتم که تنها مردم عاشق معتقد به خدا میتوانند در این مکان ساکن شده و زندگی کنند، گفت: "به حضور خدا برویم." و وقتی به او گفتم که خدا در اینجا نیست، گفت: "پس در جای دیگر به دیدار او رفته تا سؤالهایم را مطرح کنم. برای ستایش خدا چه کاری باید انجام دهم؟ اگر خدا مرا در این مورد راهنمایی کند، بطور دقیق از هر آنچه که او بگوید تبعیت خواهم کرد." چون قلب کارل مارکس کمی باز شده بود، به تدریس اصل الهی پرداخته و به خطاها

و اشتباهات تئوری او اشاره کردم. در حین تدریس متوجه شدم که از تفاوت ایده‌های او و چیزی را که به او آموزش میدادم، غمگین و افسرده بنظر میرسید. به هر حال، بدون توقف به تدریس ادامه دادم.

بدین شکل، چندین بار برای او تدریس کردم. یک روز در حین تدریس گفتم که پیشنهاد میکنم تا تدریس را در خانه و محل سکونت شما ادامه دهیم. او در پاسخ گفت که برای دعوت کردن من به خانه‌اش به وقت بیشتری نیاز دارد. به هر صورت، وقتیکه تدریس آن روز را به اتمام رساندم، او گفت که چون تدریس امروز بسیار جالبتر از تدریس دیروز بود و تدریس فردا هم جالبتر از امروز خواهد بود و تدریس پس فردا هم جالبتر از فردا خواهد بود، پیشنهاد میکنم که در پایان در تمامی تدریسات شما را به خانه‌ام دعوت کنم.

در پاسخ به او گفتم: "چون برای ختم تمامی بخش‌ها زمان بسیاری لازم و ضروری است، بهتر است که همینجا توقف کرده و زمانیکه ذهن شما واقعاً آمادگی تدریس را دارد، دوباره شروع کرده و ادامه دهیم. منظورم این بود که بتوانم در خانه‌ی او تدریس کنم. وقتیکه پیشنهاد کردم، چون خانه‌ی شما بسیار کوچک است، بهتر است که تدریس در حیاط بزرگ خانه‌ی شما برگزار شود. چهره‌اش به سردی گراییده و گفت: "میدانم که چرا میخواهید تدریس پر شور و حرارت خود را در آنجا به انجام برسانید، اشکالی ندارد، برای تدریس به آنجا برویم."

یک روز در حین تدریس، چند جوان غریبه وارد اطاق شده و از مارکس پرسیدند: "چرا خودت تنهایی به تدریس گوش میدهی؟" آنها گفتند که میخواهند در تدریس شرکت کنند. من آن را فرصت خوبی دانسته و از آنها دعوت کردم که بنشینند. از اینجا و آنجا افراد بسیار دیگری گرد هم آمدند، بعد یک اتفاق عجیب رخ داد. چهره‌ی مارکس مثل لبو قرمز شده بود. او با سری به زیر افکنده در برابر تمامی جمعیت به گریه افتاده و گفت: "دوستان عزیز من، عزیزانی که در اینجا گرد هم آمده‌اید، به تدریسات این استاد گوش فرا دهید." سپس او مردم را

به محیطی باز و گشاده راهنمایی کرد، من اینگونه در حیاط و محوطه‌ای باز بارها برای مردم بسیاری درباره‌ی اصل الهی و وعده‌های پوچ کمونیسم تدریس کردم. در طی تدریسات، ۷۰ تا ۸۰ درصد از پیروان مارکس موافقت خود را ابراز کردند، ولی او در این مورد ناراضی بود.

مارکس در حال حاضر، به من نزدیکی خاصی دارد، اما هنوز به حدی نرسیده است که بتواند والدین راستین را بپذیرد. با اینحال چون او با دقت و با نظری مثبت به تدریسات من گوش میدهد، امید دارم که بزودی والدین راستین را خواهد پذیرفت. به او خواهم گفت که اندیشه‌ی مسیحایی والدین راستین، کمال تمامی عقاید و اندیشه‌ها میباشد.

لنین (بیستم ماه مه ۱۹۹۸)

لنین بعنوان رهبر انقلاب کمونیستی (شوروی)، در کشورهای کمونیستی سهم بسزایی داشته از احترامی خاصی برخوردار است، اما در برابر خدا در پائین‌ترین سطح قرار دارد. او در کدام سطح از دنیای روح سکونت دارد؟ من قبل از این به خانه‌اش رفته بودم، و دلیل دیدار من مطرح کردن بحث وعده و عملکرد کمونیسم بود.

وقتی که به خانه‌ی او وارد شدم، نگهبانان زیادی را در آنجا مشاهده کردم که همه چیز را واری می‌کردند. بهمین خاطر ورود به خانه‌ی او با دشواری همراه بود. من با افتخار، خود را بعنوان نماینده‌ی خدا معرفی کردم. مراحل تعیین قرار ملاقات بسیار پیچیده بود، و چون هدف ملاقات برای آنها هدفی ناآشنا و نامأنوس بود، گرفتن اجازه‌ی ورود آسان نبود. چون من بیشتر از این نمیتوانستم منتظر بمانم، گفتم که من بعنوان مأموری از جانب خدا با در دست داشتن يك دعوت نامه برای استاد شما به دیدار ایشان آمده‌ام. به آنها گفتم که "من بخوبی در ملازمت و خدمت به استاد شما خواهم بود، بنابراین اجازه‌ی ورود بدهید." سرانجام اجازه‌ی ورود را دریافت کردم.

لنین قد بلند و درشت هیكل نبود، اما بسیار خوش تیپ بود و تأثیر قوی از خود بجای میگذاشت. از من پرسید: "در ملاقاتت با من به چه هدفی میخواهی نائل شوی؟" پاسخ دادم: "در اصل، به اندیشه‌ها و تعالیم شما علاقه‌ای خاص دارم، و به این دلیل به دیدار شما آمده‌ام تا بطور مستقیم عقایدتان را از خود شما بیاموزم." لنین به آسانی قلب و افکارش را آشکار نمی‌کرد. او گفت: "من آنقدر هم خیراندیش نیستم که با افراد ناشناس بی احتیاطانه درباره‌ی ایده‌هایم سخن بگویم." او سعی میکرد تا از ماهیت من باخبر شود. وقتی خودم را پزشک معرفی کردم، لنین گفت: "چرا پزشکی چون شما، به مسائل مربوط به انقلاب توجه نشان میدهد؟" قلب و فکر او آنچنان باز نبود تا اجازه دهد که درباره‌ی افکارمان با یکدیگر صحبت کنیم. به همین خاطر در ادامه گفتم: "چون شما فرد بسیار با ارزش و مهمی هستید، از دیدار شما بسیار خوشوقت و قدردان هستیم، و میخواهم تا شما را به خانه‌ی خود دعوت کنم." او مؤدبانه مراتب سپاس و قدردانی خود را ابراز نمود، و من به او گفتم که فردا بازگشته تا او را به خانه‌ی خود همراهی کنم. روز بعد، وقتیکه به محل سکونت لنین آمدم، وارد خانه‌اش نشده بلکه از يك نفر خواستم تا به داخل رفته و او را فرا بخواند. ولی اتفاقی افتاد، لنین اگر چه به طور واضح قول داده بود تا با من دیدار داشته باشد، اما ناپدید شده بود. من از کسانی که در آن محل به او خدمت میکردند پرسیدم که چه زمانی باز خواهد گشت؟ ولی کسی چیزی نمیدانست، و نقشه‌ی من بهم ریخته بود. تمامی خانه‌های اطراف نزدیک به یکدیگر و بسیار گرفته و کهنه بنظر میرسیدند. از خود پرسیدم که چرا لنین نمیخواست با من دیدار داشته باشد؟ برای خود دلایل زیادی آوردم، و در طی دو روز بعد تمامی منطقه را برای یافتن او زیر پا گذاشتم و در عین حال سعی داشتم تا الهام و حکمتی کسب کنم.

چند روز بعد، يك خانه‌ی تازه در همسایگی لنین، که به اندازه‌ی خانه‌ی او بود، توجه مرا جلب کرد. لنین به‌راهی يك گروه از آن خانه بیرون آمدند. به‌رحال با توجه به حال و احوال آنها متوجه شدم که موقعیت برای آنها عجیب و ناراحت

کننده بود. در چهره‌ی لنین نشانی از قدرت و بی‌پروایی نبود، و بنظر میرسید که از چیزی ترس و وحشت داشت. این موضوع چه دلیلی میتوانست داشته باشد؟ سعی کردم تا دلیل آن را پیدا کنم. بهر حال، آن گروه از خانه بیرون آمد ولی نه در جهت خانه‌ی لنین بلکه در جهت دیگری به حرکت درآمد، به همین خاطر به دنبال آنها، گاه از نزدیک و گاه دورادور براه افتادم. در حین تعقیب آنها متوجه وضعیت دیگری شدم، ظاهر لنین حاکی از احساس فشار از جانب فردی خاص بود، به همین سبب، گروه همراه او پراکنده شده و جداگانه به مسیر خود ادامه دادند. ولی من نمیخواستم تا آنها را گم کنم، در نتیجه با دقت بسیار به دنباله روی از آنها ادامه دادم. پس از مدتی راهپیمایی، آنها به تقاطعی رسیده و دوباره با هم به مسیر خود ادامه دادند، و من نگران آن بودم که مقصد نهائی آنها کجاست؟ که بعد متوجه شدم که آن مکان يك آبشار کوچک بود.

آنها در آن محل کنار همدیگر نشستند، و چون میخواستم تا به سخنان آنها گوش فرا دهم، در نزدیکی آنها به کنار رودخانه، پای آبشار، رفته و سعی کردم نشان دهم که در حال شستشوی پاهایم هستم. میتوانستم صدای آنها را بشنوم، و شنیدم که لنین گفت: "دوستان من! ما میبایست که دوباره دست به جنگ زده و پیروز شویم. در غیر اینصورت بیرون رانده خواهیم شد، موقعیتی خطرناک در پیش روی ماست." صدای مرد جوانی را شنیدم که گفت: "حتی اگر هم با یکدیگر متحد بشویم، ولی چون تعداد ما بسیار اندک میباشد، فکر میکنم که نیل به پیروزی برای ما دشوار خواهد بود." پس از آن، برای لحظاتی چند در آن گروه سکوت حاکم شد. پس از مدتی صدای لنین را شنیدم که میگفت: "اگر ماهیت ما برای دیگران آشکار شود، در خطر خواهیم بود. بنابراین بهتر است که تغییر مکان داده و به جای دیگری برویم، اگر به خانه‌ی کوچکتری برویم، در امنیت خواهیم بود." من به این میاندیشیدم که چرا آنها به اینجا آمده بودند، و چرا میبایست با یکدیگر اینگونه مخفیانه صحبت کنند. و بزودی جواب سؤال خود را یافتم.

اگر آنها میخواستند که در محل سکونت خود با یکدیگر دیدار و گفتگو

داشته باشند، دشوار میبود چرا که در آن محل آنها زیر نظر نگهبانان هستند. از صحبت‌های آنها متوجه این نکته شدم که در محل سکونتشان چون همه مواظب یکدیگر هستند، نمیتوانند مخفیانه با یکدیگر صحبت کنند و به این ترتیب راز آنها بر ملا میشود.

اگر چه لنین رهبر بزرگ يك ملت بود، اما نتیجه‌ی زندگی او بخاطر تبعیت او از يك تئوری نادرست چیزی جز بدبختی نبود. به همین دلیل، او نمیتوانست با اقتدار سخن بگوید و همینطور جا و مکانی آرامش بخش برای زندگی نداشت. اگر او قادر بود تا در دنیای روح زندگی با شکوهی داشته باشد، آنگاه میتوانست با اقتدار و با سری برافراشته راه برود. زندگی او واقعیت زندگی مردم روی زمین را بتصویر میکشید، در آمادگی برای زندگی ابدی، زندگی بر روی زمین ما چگونه میبایست باشد؟

با دعا به خانه بازگشتم با این امید که در آینده‌ای نزدیک دوباره برای ملاقات او به آن مکان بروم.

سؤال (یانگ سون کیم): شما بر روی زمین (برای جابجائی و نقل مکان) از اتومبیل استفاده کرده و رانندگی میکنید. در دنیای روح چطور، آیا برای ملاقات مردم و صحبت با آنها پیاده روی میکنید؟

پاسخ (سنگ هان لی): چون فهم زندگی در دنیای روح دشوار است، با تشریح آن حتی ممکن است که شما بخوبی متوجه آن نشوید. اما بهر حال سعی خود را خواهم کرد. بر روی زمین، اگر قرار است که فردی به جائی برود، بایستی که بطور مداوم به راهروی خود ادامه دهد، ولی در دنیای روح، چون مقصد با توجه به فکر فرد تغییر میکند، راه رفتن معنای دیگری دارد. فرد در هر زمان و هر مکانی که مایل باشد، میتواند اتومبیل براند، ولی تشریح آن دشوار است. اگر چه در این مورد، توضیح بیشتری را مطلبید، اما میخواهم به همین اکتفا کرده و به مطلب دیگر در کار خود پردازم.

استالین (بیستم ماه مه ۱۹۹۸)

خداوند در زمان آفرینش انسان، برای مغز، عقل و شعور او محدودیت خاصی در نظر گرفت. اما استالین در زمان حیاتش بر روی زمین، از قدرت و اختیاراتش بگونه‌ای استفاده میکرد که انگاری خداست. او بعنوان یکی از موجودات آفرینش خدا میخواست به ورای محدودیت خود برود.

یافتن استالین دشوار نبود. فکر کردم که او میبایست در حول و حوش کارل مارکس سکونت داشته باشد. در مکانی دور از خانه‌ی استالین، اغلب، مردم بسیاری گرد هم جمع آمده و استالین در آن گردهمایی شرکت جسته و مفتخرانه سعی میکرد که قدرت خود را به معرض دید دیگران بگذارد، آنچنان که بر روی زمین چنین میکرد. خانه‌های آن محل، اماکن کوچک گلی احاطه شده با پرچین، بسان خانه‌های کره‌ی شمالی، بودند. ساکنین تمامی آن خانه‌ها، همه زندگی فقیرانه‌ای داشتند، و تمامی آنها کسانی هستند که بر روی زمین به استالین بسان خدا ملازمت کرده بودند. محیط اطراف به تمامی متروکه و بسیار تنها بنظر میرسید. فضا و حال و هوای آن جا چنان ترسناک است که فکر میکنید هر لحظه، کسی در برابر شما سبز شده و مزاحمت ایجاد خواهد کرد. احساس میکنید که در تمامی اوقات تحت نظر هستید. با استالین چگونه رفتار میشود؟ چون در زمان حیاتش بر روی زمین، با او بسان شاه رفتار کرده‌اند، آیا مردم در اینجا نیز به او همین گونه خدمت میکنند؟

بمدت چند روز تمامی منطقه را واری کردم، و در همان احوال متوجه شدم که کسی درب اطافش را گشود و فرد دیگری را به درون فرا خواند. او استالین را صدا میزد. برای من عجیب بود اینکه چرا استالین باید پنهان شده و در خفا به آن خانه وارد بشود. سپس دیدم که مرد و زنی که با نگرانی به اطراف نگاه میکردند، وارد آن خانه شدند. مدتی منتظر ماندم، ولی کسی نه وارد و نه خارج شد. سپس به شکل يك گدا تغییر قیافه دادم و به آن خانه نزدیک شدم. انتظار داشتم که آنها از من پرس و جو کنند که در نظر داشتم در جواب به آنها بگویم که برای

گدایی به آنجا رفته‌ام. به نزدیکی درب خانه رفته و صدای آنها را شنیدم. صدایی میگفت: "من بیش از این، دیگر نمیتوانم ببینم که برادرانم خون میریزند، بگذار ما به خانواده‌های خود بازگشته و در آرامش زندگی کنیم." من منتظر مانده تا ادامه ی گفتگو را بشنوم.

سپس صدای استالین را شنیدم که میگفت: "من قبل از آمدن به اینجا بارها و بارها برای ملت و برادرانم جنگیده‌ام. با توجه به این چطور میتوانیم شکست را بپذیریم. تو موقعیت ما را درک نمیکنی، اگر همه با هم متحد و یکی شویم، پیروزی از آن ما است." بعد صدای زنی با فریاد گفت: "استالین، شاه عزیز، شما بجز عذاب و اشک، چیز دیگری به ما نداده اید. ما دیگر نمیتوانیم به شما خدمت کرده و از شما تبعیت کنیم." و پس از آن صدای گریه و زاری او بلند شد.

چرا آنها باید در آن مکان گرد هم جمع آمده باشند؟ چون بسیاری از مردم در این مکان، از جمله کسانی هستند که به حکومت مطلق استالین اعتراض کرده‌اند، اگر پیروان استالین آنها را بیابند، خانواده‌های آنها راهی برای نجات نخواهند داشت. به همین خاطر آنها بطور پنهانی و دور از چشم دیگران به دیدار یکدیگر میروند. به هر حال، استالین چه میکرد؟ چرا او در خفا کار میکند؟ برای من دشوار بود تا فقط با مشاهده‌ی او افکار و ماهیت درونی‌اش را تشخیص دهم. روزی با پنهان شدن در پس نقابی به خانه‌ی او وارد شدم. وقتی اعلام کردم که من برای ملاقات استاد بزرگ به اینجا آمده‌ام، جوانی از درب ورودی خارج شده و پرسید: "تو که هستی و از کجا آمده‌ای؟" در پاسخ به او گفتم که من شنیده‌ام که استادی که خواهان دیدار او هستم، در این خانه سکونت دارد، به همین سبب به اینجا آمدم تا از تدریسات ایشان فیض ببرم. مدتی منتظر ماندم ولی استالین بیرون نیامد و برعکس جوان دیگری خارج شده و گفت: "استاد ما به جایی نخواهد رفت که به او بسان شاه احترام نمیگذارند." ناگهان در يك لحظه اتفاقی روی داد. من روبروی درب ورودی ایستاده بودم که ناگهان استالین پشت سر من پدیدار شد. همانطور که سعی کردم تا روی خود را بسوی او برگردانم،

چند مرد پدیدار شده و مرا محکم گرفته و فریاد زدند: "چطور جرأت کردی که به اینجا بیائی؟" من سریعاً به آنها پاسخ دادم که برای ملاقات استاد محترم خود به اینجا آمده‌ام. آیا خطا و اشتباهی در این کار من وجود داشته است؟ سپس آنها از من کارت شناسائی خواستند.

من با اعتمادی قوی و استوار به خدا فریاد زدم که من سنگ هان لی، ماموری از جانب خداوند بوده و ایشان از من خواسته‌اند تا به دیدار شما بیایم. استالین گفت: "خدا کجاست؟ اگر خدا را به اینجا بیاوری با او ملاقات خواهیم کرد." وقتی به او گفتم که خداوند وقت اضافه ندارند که به ملاقات خصوصی افراد بپردازند، او گفت: "من هم همینطور وقت اضافه ندارم، بسیار مشغول هستم." با اینحال آن مردان جوان حاضر به رها کردن من نبودند. به همین علت، مؤدبانه به آنها گفتم چه فکر خواهید کرد که اگر من بخواهم در همین مکان تئوریهای استاد را بیاموزم؟ و آنها بزودی مرا آزاد کردند.

استالین از من پرسید: "چه میخواهی بدانی؟" چون به هر حال دانستن ایده‌های او برایم جالب بود به او گفتم که میخواهم از افکار و اندیشه‌های شما بیاموزم. او گفت: "در اینصورت میتوانیم فردا به این کار بپردازیم." من با او مخالفت کرده و گفتم چون الان من اینجا هستم، میخواهم امروز از شما چیزی بیاموزم. او پیشنهاد داد تا در مکانی دیگر در این مورد به گفتگو بپردازیم، چون آنجا، برای تدریس و بحث ایدئولوژیکی مناسب نبود. سرانجام با گرفتن قول ملاقات در روز بعد از او جدا شدم. ولی در حین خروج از خانه مرد جوانی که مرا محکم گرفته بود گفت که اگر برگردم با خطر بزرگی روبرو خواهم شد.

روز بعد، استالین را در یک مکان گرفته و بسیار تاریک و دور از مکان روز قبل ملاقات کردم. در آن محل، او تنها بود. وقتی از او پرسیدم که چرا با اینکه مرد بزرگ و باشکوهی هستید، اما تنها بسر میبرید؟ او به سؤالم پاسخ نداد ولی مرا به اطاق کوچک و آرامی راهنمائی کرد. این اطاق مخفیانه‌ای بود که استالین از آن استفاده میکرد. او از من پرسید: "آیا واقعاً میخواهی تئوریهای مرا بیاموزی؟" به او

جواب مثبت دادم، اما او گفت که احساس خوبی ندارد و به همین خاطر نمیتواند که با شور و حرارت تمام از اندیشه‌هایش سخن بگوید. او اینچنین ادامه داد: "چون من در انزوا زندگی میکنم اگر بطور عمومی از تئوریهای خودم سخن بگویم، مرا از اینجا بیرون خواهند کرد. در اینجا تعداد افرادی که مرا میشناسند زیاد نیستند، شما چطور مرا میشناسید؟" به او گفتم که من بعنوان نماینده و ماموری از جانب خداوند کار میکنم، به همین سبب توانائی کسب آگاهی در این جور موارد را دارا هستم. سپس او گفت که اگر بتوانم جائی برای مخفی شدن به او نشان بدهم، بدنبال من خواهد آمد.

احساس کردم که این فرصت خوبی برای گشایش قلب او است، بنابراین پیشنهاد کردم که به خانه‌ی من رفته و در آنجا از تئوریهای خود برایم بگوئید. به محض گفتن این مطلب، چهره‌اش از ترس و وحشت لبریز شد، چشمها و تمامی حالت او حاکی از ترس از این بود که مبادا او را شکنجه کنم. با این همه، از من خواست تا راه نجات را به او نشان دهم. وقتیکه در پاسخ گفتم که ترجیح میدهم که شما مرا نجات دهید، او گفت: "بسیار خوب، از شما پیروی خواهم کرد."

همان روز استالین را به محل سکونت خود برده و تمامی محیط اطراف را به او نشان دادم. او زندگی صلح آمیز و آرامش بخش، تمامی انواع رقص و آواز زیبا، زیبایی تمامی آفرینش و شکوه و عظمت خدا را مشاهده کرد. سپس از من پرسید که چه نوع مردمی اینجا در این مکان زندگی میکنند؟ در جواب به سؤال او گفتم، تنها مردمی که در ملازمت و خدمت به خدا هستند میتوانند در اینجا زندگی کنند. او نیز درست مثل کارل مارکس، پرسید: "خدا کجاست؟ مرا به نزد او ببر، میخواهم به او خدمت کرده و ملازمت کنم." گفتم که شما تنها پس از آموزش کامل اندیشه‌ی هماهنگ و اصل الهی، میتوانید اجازه‌ی ملاقات با خدا را دریافت کنید و او بلافاصله از من خواست که برنامه‌ی آموزش او را آغاز کنیم. من درباره‌ی اندیشه‌ی هماهنگ، وعده و عمل کمونیسم، و ایده‌های والدین راستین توضیح دادم و مخصوصاً به اشتباهات اساسی کمونیسم بطور مفصل اشاره کردم.

پس از اتمام صحبت‌هایم، استالین پرسید: "از کجا چنین چیزهایی را آموخته‌اید؟" به او گفتم که در زمان حیاتم بر روی زمین از والدین راستین آموخته‌ام. و او پاسخ داد: "والدین شما اشخاص بزرگ و انقلابیون بزرگی هستند." گفتم که آنها انقلابی هستند، اما انقلابی عشق راستین و نجات دهنده‌ی تمامی این‌ها بشری می‌باشند. استالین گفت: "وقتیکه در دنیای جسمی بودم، با من هم مثل يك نجات دهنده رفتار میکردند." پرسیدم که پس چرا هم اکنون در انزوا زندگی میکنید؟ و او پاسخ داد: "زیرا در اینجا مردم با من رفتار خوبی ندارند."

او هنوز تشخیص نداده بود که تئوریهایش اشتباه می‌باشد. بنظر میرسید که من برای متقاعد ساختن او باید مدت زمان بیشتری صرف کنم. همچنین بنظر میرسید که او برای پذیرش والدین راستین به زمان بیشتری نیاز دارد. بهر حال تا آنجائیکه به سخنان من گوش فرا میدهد، امید هم وجود دارد.

پدر و مادر راستین، خواهش میکنم که منتظر روز پیروزی باشید، من به دشمنان شما راه خواهم یافت.

سؤال (یانگ سون کیم): استالین بیشتر از هیتلر قتل عام کرد، با این همه فقط در انزوا زندگی میکند. چرا؟

پاسخ (سنگ هان لی): خانم کیم، اگر کسی مرتکب گناه شد و در خفا و پنهانی زندگی کند، آیا شما زندگی او را زندگی شادی بخشی میخوانید؟ این برعکس يك زندگی با رنج و عذاب عظیم تر میباشد. کسی که در خفا زندگی میکند، زندگی‌اش مملو از ترس و وحشت است.

هیتلر (بیستم ماه مه ۱۹۹۸)

هیتلر یهودیان بسیاری را بیرحمانه به قتل رساند، بهمین سبب در میان تمامی قاتلان تاریخی خونخوارترین و بیرحمتترین آنان محسوب میشود. فکر کردم که او میبایست در میان گروهی از مردم پلید سکونت داشته باشد. در حین گشت و

گذارم برای یافتن افرادی که در پی آنها بودم، صدای گروهی از مردم یهودی را شنیدم که فریاد میزدند: "او را بکشید." وقتیکه سرم را بسوی آنها برگرداندم، جمعیت عظیمی را مشاهده کردم که همگی در بند و زنجیر بوده و يك صدا فریاد میزدند: "او را بکشید! او را بکشید!" جمعیت آنقدر گسترده بود که انتهای را نمیدیدم. بعلاوه نمیتوانستم کسی را که جمعیت مرگ او را فریاد میزد، ببینم. فریاد جمعیت همچنان ادامه داشت. در میان آنان، افراد بسیاری بودند که تمامی وجودشان با لایه‌ای از خون پوشیده شده بود، تعدادی دیگر بر روی زمین افتاده بودند و توسط تعدادی دیگر بر روی زمین کشیده میشدند. این براستی يك منظره ی غم انگیز یادآور صحنه‌های جنگ و جبهه‌های نبرد بود. اما هنوز نفهمیده بودم که موضوع غضب مرگبار آنها چه کسی بود. من با جستجو در این گوشه و آن گوشه، سعی کردم تا آن فرد بدبخت و بیچاره را بیابم. این جستجو برایم بسان کشف و جمع‌آوری مین‌ها در يك میدان پر از مین بنظر میرسید.

خدای من! چه شده است؟ ناگهان در برابر دیدگانم تصویر مردی با بدن لخت که به درختی بسته شده بود ظاهر شد، و چون او میان آن جمعیت عظیم قرار گرفته بود، به آسانی نمیتوانستم چهره‌ی او را ببینم. بنظر میرسید که هیچ کسی او را بعنوان انسان در نظر نمیگرفت. آنها فریاد میزدند، "تو بایستی بیشتر از آنکه ما را به رنج و عذاب واداشتی، رنج بکشی. آیا از خودت خجالت نمیکشی؟ آهای زنها، آلت تناسلی این مرد را در دستتان بگیرید، بیضه‌هایش چه جذاب هستند، اینطور نیست؟ او میلیونها انسان را بسان حیوان قتل عام کرد. به حروف و کلمات نقش بسته بر روی سینه‌اش دست بکشید، آن حروف چه میگویند؟ آیا تو پادشاه نازیها هستی؟ چون تو با قدرت پادشاهی بر ما حکم راندی، ما نیز بسان مردمی که پادشاه پلید خود را قضاوت میکنند، با تو رفتار خواهیم کرد." آنها با صدای بلند او را نفرین کرده و با کلمات و جملات رکیکی به او فحش و ناسزا میگفتند. "چشم‌هایش را درآورید، مویش را از ریشه درآورید، موهایش را به آتش بکشید." و بسیاری از جملات ناروای دیگر. براستی تصویری اینچنین مهیب

و دردآور هرگز بر روی زمین وجود نداشته است.

اگر سعی میکردم تا به آن مرد فلک زده کمک کنم، عذاب دهندگان او، کسانی که او را احاطه کرده بودند، بطور حتم مرا نیز می کشتند.

آن روز با دیدن آن صحنه‌های غمبار که برایم بسیار سخت و دشوار بود، بدون انجام کاری آنها را ترك گفتم. بعد از بازگشت به خانه، نمیتوانستم درد تجمع شده در قلبم را تحمل کنم. نخست در برابر چه کسی میبایست طلب بخشش میکردم؟ چه کسی را میبایست به آغوش میگرفتم؟ به چه کسی میبایست درباره ی خدا تدریس کرده و از والدین راستین سخن میگفتم؟ من قادر به حل این مسئله نبوده به همین خاطر به دعا نشستم.

با خلوص نیت و صادقانه و با صدائی گریه آلود گفتم: "پدر بهشتی، برای این مردمی که در رنج و عذابی اینچنین هستند چه کاری از دست من برمیآید؟ پس از لحظاتی چند صدای خدا را شنیدم که گفت: "سنگ هان" میفهمم که چه حالی داری. اما چون آن دسته از مردم از رنجش (هان) عظیمی درد میکشند، تو باید تا زمانیکه آنها از آن درد آزاد بشوند، صبر کنی. اگر از آنها بخواهی که هیتلر را ببخشند تو را خواهند کشت. لطفا صبر کن، هیتلر باید بخاطر تمامی پلیدیها و جنایاتی که در طی زندگی زمینی‌اش مرتکب شده است غرامت بپردازد. هربار که از آن مکان عبور کنی، قلبت به درد خواهد آمد، اما برای او دعا نموده و به او تسلی بده. آیا میتوانی میزان رنجش آن دسته از مردم را درک کنی؟ آنها در طی گذشت زمان آرام خواهند گرفت." این کلام خدا بود.

خودم را برای تدریس درباره‌ی موضوعات مختلف برای هیتلر و گفتگو با او آماده کردم. هربار که به آنجا میرفتم با همان صحنه‌های مهیب روبرو شدم. وقتیکه گروهی آنقدر فریاد میزدند که خسته و وامانده میشدند، گروهی دیگر از مردم میآمدند و به فریاد زدن ادامه میدادند. يك روز، من به میان جمعیت رفته و زن جوانی را ملاقات کردم. او باریک و بسیار زیبا بود. وقتی از او چگونگی مرگ او را پرسیدم، از من روی برگرداند و خواست تا آن مسئله را برای او تازه

نکنم. بنابراین سعی کردم به همان شکلی که خداوند مطرح کرده بودند و همان تصویر قلبی که خداوند ارائه داده بودند، وارد شده و گفتم: "چقدر ناجوانمردانه با شما رفتار شده است، قلب شما چه درد عظیمی را تحمل میکند، من میتوانم قلب دردمند شما را درک کنم." این جملات قلب او را تحت تأثیر قرار داده و او را به سخن گفتن واداشت. او گفت که بهمین شکلی که هم اکنون در مورد آن مرد میبینید، مرا بقتل رساندند. منظورش این بود که او در هنگام مرگ لخت بود. او را لخت در اطاق گاز قرار داده بودند، و هر بار که میخواستند با گشودن درب آن اطاق، آنقدر به او نگاه میکردند که او بطور غیرقابل بیانی احساس بدبختی و بیچارگی میکرد. سرانجام، با رها کردن گاز سمی در آن اطاق او را بقتل رساندند. هیتلر با بدن لختش موضوع تمامی این رنجش، کینه و خشم بود. اگر چه او در نتیجهی فریادهای کینه جویانه کاملاً وامانده شده بود، با اینحال میبایست تمامی آن وضعیت را بطور مداوم تحمل کند. شما در دنیای جسمی نمیتوانید چگونگی اسفبار بودن وضعیت هیتلر را تصور کنید.

شخص دیگری را ملاقات کردم که دست و پایش با زنجیر بسته بود. سعی کردم تا به تسلی دهم، به او گفتم شما چه درد و رنج عظیمی را تحمل میکنید، چه درد عمیقی را در وجود خود احساس میکنید؟ او اینچنین خشم و رنجش درونی خود را اینگونه مطرح کرد: "آن مرد ما را به بند کشیده و وادارمان میکرد تا بر اساس خواست او زندگی کنیم. بهمین خاطر ما همواره در اسارت زندگی میکردیم، و چون او ما و قبیلهی ما را دشمن خود میپنداشت، ادامهی حیات برای قبیلهی ما امکان نداشت، بیرحمی او را نمیتوان تصور کرد، و اکنون قبیلهی ما میخواهد انتقام بگیرد. اگر تمامی بندها و زنجیرهایی که او به دستها و پاهایمان بسته بود جمع آوری کرده و بر روی او بریزم، قبر عظیمی برای او خواهد شد. من باور دارم که يك روزی تمامی آمال و آرزوهایمان بطور مطلق به واقعیت در خواهد آمد. ما میخواهیم که او را سوزانده و خاکسترش را با آب مخلوط کرده آن را بنوشیم. حتی اگر چنین چیزی را هم انجام دهیم باز هم خشم و کینهی ما فروکش نخواهد

کرد."

چگونه میتوانم آن منظره‌ی غم‌انگیز و اسفبار را در غالب کلمات برای شما تشریح کنم. آن تصویری از تکرار بی پایان رنج و عذاب مداوم در سطوح مختلف میباشد. با این همه، من میبایست که آن دسته از مردم بیچاره و فقیر را دوست بدارم. به همین خاطر کمی بیشتر منتظر مانده و دوباره در فرصتی دیگر به دیدار آنها خواهم آمد، برای ملاقات هیتلر میبایست تا زمان آرام‌گیری اوضاع و احوال دور و بر او صبر کرده و منتظر بمانم و من در دعا و تمرکز بر کلام خدا در حال انتظار هستم. امیدوارم که بتوانم بزودی با او دیدار داشته باشم.

موسولینی (بیستم ماه مه ۱۹۹۸)

چیزهای بسیاری است که مردم برای ادامه‌ی حیات خود بر روی زمین به آنها نیاز دارند، و غذا، و لباس و سرپناه از جمله مهمترین آنها هستند. اما موسولینی براین عقیده بود که مهمترین چیز برای فرد در زندگی‌اش اسلحه میباشد. او متقاعد شده بود که انسان با داشتن يك انبار اسلحه میتواند تمامی کشورهای اطراف خود را بلعیده و بر هر وضعیت و موقعیت دشوار پیروز شود. پست‌ترین و شریکانه‌ترین جنبه از افکار و ایده‌های او این بود که عمل قتل و کشتن دیگران گناه نیست. او باور داشت که مردم حق دارند تا ترتیب دیگر افراد سبز شده بر سر راهشان را بدهند، و این چیزی جز روش زندگی در جنگل و دنیای حیوانات نبود. من میخواستم تا در مورد زندگی او، اندیشه‌هایش و چگونگی وضعیت او در دنیای روح بدانم.

اگر استالین را فردی با زندگی انزوا گرائی ممتد بدانیم، موسولینی را میتوان بعنوان هادی زندگی انزوا گرائی معرفی کرد. بعبارت ساده‌تر، ممکن است که او امروز در يك مکان و فردا کاملاً در مکانی دیگر ظاهر شود. او دارای محل سکونت ثابت و متعلق بخود نیست و میبایست بسان کولپها از جائی به جای دیگر سرگردان باشد. ممکن است چگونگی ملاقات من با موسولینی برای شما عجیب

باشد. او جایگاه خاصی ندارد و همواره سربار دیگران است، بهمین خاطر در حین ملاقات فردی دیگر بطور تصادفی او را دیدم.

مردم آن محله فردی را به من نشان داده و گفتند که او خانه ندارد، و همواره از اینجا به آنجا در سرگردانی است. اگر بخواهد میتواند با ما زندگی کند، اما بعد از مدتی ما را ترك گفته به جای دیگر میرود. کنجکاو شدم تا بدانم او کیست و اینکه چرا اینچنین زندگی میکند.

يك روز به تعقیب او پرداختم، با این امید که از ماهیت او آگاه بشوم، در عین حال، تلاش بسیار داشتم تا متوجه نشود که کسی در تعقیب او است. او در طی مسیرش، در سه چهار نقطه توقف کرد اما بطور جدی با کسی وارد گفتگو نشد، برعکس فقط با رد و بدل کردن چند کلمه براه خود ادامه میداد. من يك روز او را بسختی گرفتم و گفتم که برادر اجازه بده تا کمی با هم صحبت کنیم. او با تعجب بسیار از من خواست تا خود را معرفی کنم. به او گفتم که اگر جایی برای زندگی ندارید میتوانیم که به منزل من برویم، در آنجا کسی یا چیزی مزاحمت ایجاد نخواهد کرد. در آنجا فقط نوای مستی آور موسیقی خواهد بود و مکانهای بسیاری که میتوانیم برای دید و بازدید به آنها سر بزنیم و در همان حال با یکدیگر گفتگوی جالب و لذت بخشی داشته باشیم. او در پاسخ به من گفت که اگر چه سرگردان است، ولی با توجه به خصوصیتی که دارد این وضعیت برای او کافی و بسنده است و نمیخواهد که در يك جا و مکان ثابت بماند. گفتم پس لااقل میتوانیم که با یکدیگر دوست و همراه باشیم. او میخواست بداند که چه کسی هستیم، به همین خاطر به او گفتم: "من هم مثل شما خانه‌ی ثابتی ندارم. البته يك خانه دارم که میتوانم در آن بطور ثابت ساکن شوم ولی در آنجا آرامش نداشتم به همین علت به اینجا و آنجا میروم. پیشنهاد میکنم که مثل دو تا دوست با هم سفر کنیم، بطور حتم داشتن همراه بهتر از تنهائی است." او با سردرگمی سرش را تکان داد. و من مصمم بودم که آنقدر به همراهی با او ادامه میدهم تا از ماهیت او بدرستی آگاهی کسب کنم.

مطمئن نیستم که چند روز با آن وضعیت سپری شد. او پرسید که در دنیای جسمی به چه کاری مشغول بوده‌ام، و من در پاسخ گفتم که در اصل کارم پزشکی و داروسازی بود، و در ادامه کار و پیشه‌ی او را جويا شدم. و اینجا بود که به باز کردن خود پرداخت.

موسولینی گفت: "من رهبر مهم کشوری بوده و همواره برای مسائل بین‌المللی اهمیت بسزائی قائل میشدم، ولی در نقاط و مسائلی چند، احساس جاه‌طلبی در من رشد کرد. به مرور میخواستم تا رهبری با اهمیت جهانی بشوم، بهمین خاطر به تقویت زرادخانه و قوای نظامی پرداختم. چیزی را که امروز در من میبینی نتیجه‌ی تشنگی من به قدرت، در طی زندگی‌ام بر روی زمین میباشد. اسم من موسولینی است و من يك هیولای جنایتکار هستم، بهمین خاطر به هر جا که پا میگذارم فکر میکنم ممکن است که کسی ماهیت مرا کشف کند. در نتیجه همواره خود را پنهان میکنم. اکنون قلبم کمی آرامش یافته است چرا که توانستم در برابر شما خود را باز کنم. چرا شما دنبال من راه افتاده‌اید؟"

در پاسخ به او گفتم: "من فقط امیدوار بودم که بتوانم شما را پیدا کنم. در مورد سؤالی که پرسیدید بزودی جواب آن را خواهید یافت، اما آیا اشکالی ندارد که به تدریس من گوش فرا دهید؟"

او گفت که خواستار آن میباشد، اما وحشت دارد از اینکه مبادا توقف بیش از حد او در يك مکان مشخص برای او مشکل آفرین باشد، چون در آن صورت مردم به ماهیت او پی خواهند برد. در اینصورت نه تنها مرا بیرون خواهند راند بلکه مورد لعن و نفرین قرار خواهم گرفت.

به او گفتم که اگر کسی مرتکب جنایتی شده باشد، طبیعی است که مجازات شود. همینطور معتقدم که فرد باید به عمق جنایت خود پی برده و دیگر هرگز آن را تکرار نکند. اگر شما جنایتی مرتکب شده‌اید، البته که باید مجازات آن را تحمل کنید. تا چه زمانی می‌خواهید به فرار و گریز ادامه دهید؟" سعی کردم تا بگونه‌ای مسئله را توضیح دهم که او را متوجه امر ساخته باشم.

نکته‌ی خوب در شخصیت موسولینی مهمتر از حالت و وضعیت دزدی منشانه‌ی او برایم جلوه کرد و این بیشتر از انتظارم نسبت به او بود. وقتیکه به نکات غلط در راه و مسیر زندگی او اشاره کردم، او با قدردانی آن را پذیرفت، همچنین مؤدبانه خواست تا برای او تدریس کنم. چون او خانه‌ای نداشت، کجا میتوانستیم برویم؟ از او پرسیدم که میخواهید تا در چه مکانی برایتان تدریس کنم؟ او گفت که از فرمان استاد پیروی خواهد کرد. به همین سبب، درب خانه‌ی خود را بر روی او گشودم.

بنظر میرسید که او روابط پیچیده و درهم و برهمی -منظورم رابطه‌اش با زنان- در اطاق خوابش در جریان بوده است. چون وقتی چشمش به اطاق خواب من افتاد گفت: "چطور شده که دارای یک چنین اطاق خوب و زیبایی هستید ولی فقط یک زن دارید؟" به این فکر بودم که با یک چنین فردی از کجا و چگونه سخن گفتن را آغاز کنم. به هر حال، در خانه‌ام جا خوش کردیم.

نخست، برای او از انگیزه و علت سقوط صحبت کردم، که او نیز سؤالهای بسیاری در این مورد داشت. او میخواست بداند که از کجا و از چه کسی چنین چیزهایی را آموخته‌ام و چه پایه‌ای برای ایمان به آنها دارم و غیره. من او را پله به پله و بطور اصولی به تمامی بخشهای اصل الهی، وعده و عمل کمونیسم، اندیشه‌ی هماهنگ کشانده و همه چیز را بطور مفصل برای او تشریح کردم. او عمیقاً تحت تأثیر تمامی مطالب واقع شده بود و میپرسید: "چه کسی چنین چیزی را به شما آموخته است؟ چه کسی به چنین حقایقی دست یافته است؟ چه کسی به تمامی این ریزه کاریها توجه کرده است؟ اما فاصله‌ی ما بیشتر از اینها بود تا من بتوانم بطور مفصل به سؤالات او پاسخ بگویم، فقط بشکلی ساده به او گفتم که من این مسائل و مطالب را در طی زندگی جسمی‌ام بر روی زمین، از آقای سان میانگ مون آموخته‌ام. بعد موسولینی اظهار کرد که تئوری‌های آقای مون، بسیار منظم میباشد اما بسیار دشوار خواهد بود برای کسی که بخواهد بر اساس آن زندگی کند.

بعنوان آخرین موضوع، موسولینی به محل سکونت احتیاج داشت. از او پرسیدم که تا کی می‌خواهید به سرگردانی ادامه دهید و او گفت که هنوز جا و مکان خاصی را در نظر نگرفته است و اگر جای مناسبی به چشمش خورد بطور حتم در این مورد تصمیم خواهد گرفت. این خواست خدا است، اما همانطور که او شرط غرامت یا ریشه‌ی گناه را درک نکرده است، مسلم است که او به زمان بیشتری نیاز دارد. من تنها از والدین راستین تحسین بعمل آورده و دعا میکنم که خداوند در همه احوال به آنان کمک نمایند.

سؤال: دکتر لی، با استفاده از چه زبانی با افراد مورد نظرتان در دنیای روح صحبت میکنید؟ بعنوان مثال، کنفوسیوس به چینی سخن میگوید، بودا به زبان هندی، عیسی به زبان آرامی، کارل مارکس و هیتلر به زبان آلمانی، و موسولینی به زبان ایتالیائی سخن میگویند.

پاسخ: من در دنیای روح، وقتی به ملاقات کسی میروم، نکته مورد نظر خود را به او منتقل میکنم، و سپس افکار او نیز به من منتقل میشود، در نتیجه نیازی به زبان نیست. عبارت دیگر، من با نگاه به آن فرد افکار و موضوع مورد نظرم را به او میرسانم و او نیز با نگاه به من، افکارش را به من انتقال میدهد.

توجو (بیست و یکم ماه مه ۱۹۹۸)

در ژاپن، بیشتر مردم با هر عقیده و مرامی در جائیکه قصد دارند تا در هر چیزی به معبود و خدائی تکیه کنند، نشان مخصوص ملی را با یکدیگر سهیم میشوند. به همین دلیل تمامی خانواده‌ها به نوعی از ایمان و عقیده پای بند هستند. اما این فرد، توجو، در تمامی زندگی خود اصرار و پافشاری داشت که معبود و خدای وجود خودش برتر از دیگران است. میزان دبدبه و کبکبه و غرور و جاه طلبی‌اش بیشتر از هر چیز دیگری بود. عبارت ساده‌تر ایمان او اینگونه بود: "خدا وجود ندارد، او مرده است، پس بجای او از من پیروی کن!"

به همین سبب، طبیعی بود که میخواستم تا از چگونگی زندگی و وضعیت او در دنیای روح با خبر شوم. من در آغاز موفق نشدم که او را بیابم. کمی بعد، با توجه به دستورالعمل از جانب والدین راستین، به جستجوی او پرداختم. در واقع، اندیشه و حس کنجکاوای والدین راستین انگیزه‌ی من در جستجوی او بود.

من برای انجام اینکار مجبور بودم که به منطقه‌ای بدون کوه یا رودخانه بروم. همانطور که جستجوی خود را در این منطقه آغاز کردم، به این می‌اندیشیدم که آیا امکان این هست که کسی بتواند در این منطقه زندگی کند؟ آنگاه، در یک مکان خاصی، صدای عجیبی را شنیدم، انگاری کسی با غم و اندوهی بسیار ناله میکرد. از نحوه‌ی ناله اینگونه بر می‌آمد که او به دردی عظیم دچار شده بود. صدا از بنائی بلند میشد که به سختی میتوان نام آن را خانه گذاشت، بیشتر شبیه آلونک کوچ نشینان و ایلات و عشایر بود که بطور معمول در فصل گرما آن را بنا کرده و در زمان کوچ به مناطق دیگر آن را خراب میکنند. با نگاه از نزدیک، کم کم متوجه نشانه‌های زندگی بشری در آن بنا شدم. تعداد بنای دیگری بطور مشابه در گوشه و کنار آن محل دیده میشدند.

با گشودن درب آن بنا که چیزی بیش از پوست درخت نبود، وارد شدم. چند مرد از آنجا برای زندگی و سکونت استفاده میکردند، و یکی از آنها بیمار بود. من از آنها در مورد شخص بیمار پرسیدم و اینکه آیا او دچار سر درد شده است، ولی آنها اظهار بی اطلاعی کردند. من، سنگ هان لی، با دعا برای تمامی آنها، دستم را بر روی سر شخص بیمار نهاده برای شفای او به دعا ادامه دادم.

در دعایم اینچنین گفتم: "به نام پیام آور خدا دعا میکنم، و فروکشی دردی که این مرد از رنج میکشد، را طلب میکنم." آن مرد سریع از جای خود برخاسته و نشست. سپس از من پرسید: "شما چه کسی هستید که توانستید مرا از این درد و رنج نجات دهید؟" از او خواستم تا نخست خودش را معرفی کند. او با سرش تعظیم کرده و گفت که چون او را از درد رها ساخته‌ام، مرا بعنوان استاد و خدای خود قلمداد میکند. برای همین منظور هر آنچه که بخواهم او پاسخ خواهد داد،

و اینچنین خود را معرفی کرد: "من توجو هستم. من در طی زندگی‌ام بر روی زمین، وجود خدا را انکار کرده، برعکس اعلام میکردم که من خودم خدا هستم. اما وقتی که زندگی جسمی‌ام به پایان رسید و به اینجا آمدم، دریافتم که در اینجا جایگاهی برای زندگی ندارم. سعی کردم تا برای زندگی به جنگل، به زیر دریا و نقاط بسیار دیگر بروم، ولی کسی را ندیدم که از دیدن من خوشنود باشد. سرانجام در اینجا، در این دشت خشک و بی ثمر ساکن شدم، که مردمی وحشت زده در آن ساکن بوده و حتی از درد زجه و ناله کنم نخواهند دانست که بر من چه میگذرد. آقا، شما خدای من هستید، لطفاً مرا نجات دهید."

به او گفتم که من پادوئی از جانب خداوند بوده و هدفم در آمدن به آن مکان نجات و رستگاری او بوده است. بمحض شنیدن این جملات تمامی بدنش به ارتعاش درآمد. او سپس برخاست و بارها و بارها همراه با سجده تشکر کرد. در ادامه‌ی به او گفتم: "دلیل آمدنم به اینجا و جستجو برای یافتن شما، این بود که آقای سان میانگ مون، والدین راستین بشریت که هم اکنون بر روی زمین هستند، از من خواستند تا از چگونگی زندگی شما در اینجا اطلاع کسب نموده و آن را به مردم روی زمین گزارش دهم. من بدنبال آن به محض دریافت اجازه از جانب خداوند، سریعاً به اینجا آمدم."

توجو گفت: "والدین راستین، والدین شما هستند چطور شده است که ایشان در پی من هستند؟" به او گفتم که والدین راستین تنها والدین من نبوده بلکه ظهور دوباره‌ی نجات دهنده در مقام پدر برای تمامی انسانها میباشند. توجو گفت که اگر ایشان والدین تمامی انسانها هستند آیا میتوانند والدین فردی چون من هم باشند؟ این فرصتی بود که در انتظار آن بوده‌ام. در جواب به او گفتم البته ایشان والدین شما هم هستند، و اگر به ایده و عقاید آنها گوش فرا داده آن را بپذیرید آنگاه شما هم از فرزندان آنها بشمار خواهید آمد. سپس او بطور مکرر به تشکر و سپاس خود را اعلام کرد.

پرسیدم که آیا میخواهد تا برایتان تدریس داشته باشم و او با قدردانی گفت

که از نجات دهنده‌اش هرچه و هر چقدر که باشد دریافت خواهد کرد. و من گفتم که امروز مایل هستم تا تدریس کوتاهی تقدیم کنم و بدنبال آن مجموعه مطالب يك ورکشاپ سه روزه را در آن واحد بر روی او ریختم. نخست، در مورد نجات دهنده، ظهور او، و هدف از ظهور دوباره را توضیح دادم. سپس اندیشه‌ی هماهنگ و اندیشه‌ی پیروزی بر کمونیسم را تشریح کردم. بنظر میرسید که بطور کامل تحت تأثیر کلام قرار گرفته بود آنچنانکه سرانجام گریست.

آنگاه گفت: "من، توجو، باید در برابر تمامی انسانها و دنیا مجازات شوم، چون آنقدر مغرور بودم که خود را در مقام خدای خودم قرار داده بودم." او سپس با اعتراف به اینکه از بزرگترین گناهکاران میباشد، چگونگی راه رهایی را طلب کرده و از من خواست تا او را نجات دهم. به او گفتم که روزی در آینده، نجات دهنده به دنیای روح هم خواهند آمد، و تا به آن زمان بیا تا با هم برای ترویج کلام و خواست خدا کار کنیم. او با تعجب گفت: "اگر شما با من کار کنید، من چیزی جز زحمت و رنج برای شما نخواهم داشت. اگر من با شما باشم، آنگاه مردم به شما هم حمله خواهند کرد." و در ادامه خواست تا اگر راه دیگری برای نجات او وجود دارد به او نشان دهم. به او گفتم که این تنها راه ممکن است، بنابراین بیا تا با هم همراه با قلبی توبه کار منتظر نجات دهنده باشیم. از او خواستم تا با دعا سرسپردگی خود را پیشکش کرده و با من در کارهایم همکاری کند. پس از آن به خانام بازگشتم.

حوال لن کیم (بیست و دوم ماه مه ۱۹۹۸)

حوال لن کیم یکی از زنان مشهور روی زمین بود که به فارغ‌التحصیل شدن از با اعتبارترین مؤسسه‌ی آکادمی افتخار میکرد. او يك زندگی با ایمان متمرکز بر اعتقادی قوی به خدا را پیش گرفته بود و در دیدگان بسیاری از مردم بعنوان یکی از نخبگان بزرگ جای گرفته بود. ولی سؤال این است که آیا يك نخبه روی زمین میتواند در دنیای روح نیز در چنین مقامی باشد؟

يك روز، مدت کمی بعد از ورودم به دنیای روح به يك كلوپ مسیحی رفتم. مردم چنان با شور و حرارت منتظر ظهور ناجی بودند، که تمثالی از ناجی ساخته و از روی ابرها آویزان کرده بودند. آنها همواره در دعا و نیایش انتظار خود را برای ظهور ناجی ابراز میکردند. همچنین يك تصویر نقاشی شده از عیسی در آنجا به چشم خورد اما خود عیسی را در آن كلوپ ندیدم. در دنیای روح كلوپ‌های بسیاری از گردهمائی مسیحیان به این شکل دیده میشود.

من به دیدار این كلوپ‌های مسیحی رفتم چرا که در پی فرد خاصی بودم. حتی بیشتر از درد و رنجی که او برای خانواده های ۳۶ زوج بوجود آورده بود، میخواستم نتایج قضاوت های غلط و نادرست او را در مورد خدا بدانم. يك روز او را در حین گذر از کنار يك زن در يك كلوپ غیرعادی مسیحی زنان سطح بالا پیدا کردم. آن زن با انرژی و گرمی خاصی موعظه میکرد و من به داخل رفته و به چیزهاییکه میگفت گوش دادم.

او بطور کلی میگفت که چون سرور هنوز ظهور نکرده‌اند، مسئولیت زنان است تا با در دست داشتن شمع به دعا و شب زنده‌داری بپردازند. او ادامه داد که ما نمی‌بایست در ابراز سر سپردگی عروس در انتظارش برای داماد کوتاهی کنیم. او از تمامی حضار خواست تا روز ظهور سرور، همراه با او به دعا بنشینند. من، سنگ هان لی، برخاسته و با صدای بلند برای او دست زدم، چرا که میخواستم توجه او را به خود جلب کرده و فرصتی برای دیدار با او دست و پا کنم. بجای آن، نه تنها او بلکه تمامی جمعیت بسوی من برگشته و به من چشم دوختند. ناگهان هوال لن کیم در برابر من ظاهر شد و بسیار مؤدبانه با من احوال پرسی کرد. من خود را پیام آوری از جانب خداوند معرفی کردم.

او گفت: "شما شخص محترمی بنظر میرسید اما چرا با ما شوخی میکنید؟ يك پیام‌آور از جانب خداوند؟"

توجه مردم بسیاری به من جلب شده بود و من سعی کردم تا گفتگو را در جهتی ادامه دهم که بتوانم ظهور نجات دهنده را اعلام کنم.

"خانم کیم، نجات دهنده مدتها پیش از این ظهور نموده‌اند. آموزش شما در مورد زنان و مقام عروس نادرست می‌باشد، و من مطمئن هستم که عیسی نیز از این مسئله آگاه هستند. ناجی آمده است. ناجی مدتها قبل آمده و هم اکنون برای تأسیس پادشاهی بهشتی و دنیای صلح آمیز برای رستگاری بشری در کار و تلاش سخت می‌باشند."

او گفت: "و این چیزی است که بدعت گذاران می‌گویند." سپس من با ملایمت و خالصانه گفتم: "آیا کمی فرصت می‌دهید تا من در این مورد سخن بگویم؟ اگر شما توانستید در سخنانم اشتباهی یافته و آنها را به من نشان دهید، من با قدردانی بسیار تحت آموزشهای شما قرار خواهم گرفت." زنان اکثریت جمعیت را تشکیل داده بودند، و تمامی آنها با شنیدن سخنان من موافقت کردند، و من میدانستم که این فرصتی است که می‌خواستم. در مورد نجات دهنده ظهور او و هدف از ظهور دوباره را تشریح کردم. من برای تدریس از نمودار تاریخی مفصلی برای تشریح دوره‌های تمدید مشیت الهی برای ظهور نجات دهنده و مقایسه‌ی آن با عصر حاضر استفاده کردم، بشکلی که آنها خود متوجه بشوند که این زمان، عهد ظهور ناجی است. همچنین در باره‌ی موضوع مصلوب شدن عیسی و چگونگی ظهور دوباره و ادامه‌ی کار و تلاش آغاز شده در زمان عیسی را تشریح کردم. سپس از تمامی جمعیت و مخصوصاً از هوال لن کیم پرسیدم: "آیا من یک پیامبر حيله‌گر و متقلب هستم؟ آیا مسائلی را که اینجا برای شما مطرح کردم نادرست می‌باشد؟ آیا این مسائل مطرح شده با اصل و قواعد عمومی مطابقت ندارد؟ مطالب بسیاری است که بایستی آنها را بطور مفصل تشریح کرد، که در صورت توافق شما در فرصتی دیگر تمامی آنها را برایتان توضیح خواهم داد."

هوال لن کیم دستش را بلند کرد و سپس پرسید: "برای چه منظوری به اینجا آمده‌ای و خواهان ملاقات چه کسی هستی؟" به او گفتم که برای ملاقات هوال لن کیم به اینجا آمده‌ام و در ادامه به سخن گفتن از والدین راستین پرداختم.

از او پرسیدم که آیا کسی را با نام سان میانگ مون بخاطر می‌آورد و او جواب منفی داد. دوباره از او پرسیدم، و او دوباره گفت که فردی را با چنین اسمی بخاطر نمی‌آورد. گفتم: "در اینصورت آیا نهضت هماهنگ را بیاد می‌آورید؟" او پس از اندکی تعمق گفت که بله چیزهائی بخاطر دارد. و بعد گفتم که آیا میدانید مؤسس نهضت هماهنگ چه کسی است؟ و سرانجام او توانست سان میانگ مون را بخاطر آورد.

گفتم: "مرد بزرگی که نهضت هماهنگ را تأسیس نموده است، ظهور دوباره ی نجات دهنده و والدین راستین میباشند. ایشان هم اکنون بر روی زمین برای رستگاری و نجات بشریت اشک و عرق و خون می افشاند." گونه‌های او به سرخی گرائیده بود.

هوال لن کیم به سخن درآمد و گفت: "پس من يك گناهکار مهیب هستم؟ آیا شما برای دستگیری من بعنوان يك جنایتکار به اینجا آمده‌اید؟"

به او گفتم که این مسئولیت من نیست که جنایتکار بودن شما را تعیین کنم یا نه، این چیزی است که تنها خدا و خود شما، خانم کیم، میتوانید در مورد آن قضاوت کنید. دیگر افراد در آن جمع بسیار کنجکاو و مشتاق شده بودند. خانم کیم و من در مورد ظهور ناجی صحبت میکردیم و آنها نمیدانستند که صحبتها در مورد چه کسی است. هوال لن کیم پیشنهاد کرد که بهتر است تا هر دوی ما بطور خصوصی دیدار و گفتگو داشته باشیم، و من گفتم که میخواهم تدریس امروز خود را به اتمام برسانم، و ادامه دادم که اگر بخواهد روز آینده به آنجا آمده و اصل الهی را برای او تدریس خواهم کرد. بنظر میرسید که او از این پیشنهاد من بسیار ناراضی و رنجیده خاطر شده بود، سپس در جوابم گفت که گروه او برای تعیین زمان مناسب برای رفتن من به آنجا، با نشست و گفتگو تصمیم خواهند گرفت. يك زن از میان جمعیت برخاسته و گفت: "من میخواهم در تدریسات شما شرکت کنم"، و با تأکید از دیگران نیز خواست تا همگی در تدریس شرکت کنند. دیگران نیز به او پیوسته و همصدا با او گفتند که خواهان شرکت در تدریس هستند.

بمدت سه روز در آنجا تدریس کردم، و تمامی جمعیت با دعا و سرود خواندن میگریستند. ما شروع به خواندن سرود شماره‌ی ۱۶۲ کتاب سرودهای مقدس کره‌ای - "وقتی داماد می‌آید" - کردیم که شامل بندی است با مضمون "آماده شو، آماده شو"، که تکرار آن هیاهوی بسیاری در جمعیت بوجود آورده بود. اعضای بسیاری بر روی زمین، مخصوصاً کسانی که مجبور به ترک تحصیل و خروج از دانشکده‌ی زنان ایوا شدند مایلند تا بدانند که چه بر سر هوال لن کیم آمده است. او با کوبیدن مشت بر سینه‌اش فریاد میزد: "خدایا، خدایا، با این گناهکار چه کار باید کرد؟ خدایا، لطفاً مرا نجات دهید چرا که من يك كناهكار هستم؟"

هوال لن کیم، در فرصتی دیگر در دیدارش با من، بخاطر تمامی کارهائیکه بر روی زمین انجام داده بود، خالصانه عذرخواهی کرده و پرسید برای آنهائیکه به خاطر اعمال او رنج و درد کشیدند چه کاری باید انجام دهد؟ به او گفتم که باید برای خاطر ظهور دوباره‌ی نجات دهنده تلاش داشته باشد و خود برای رفتن به تمامی گروههای زنان و شهادت به سان میانگ مون بعنوان ظهور دوباره‌ی ناجی و والدین راستین تمامی ابناء بشری، مسئولیت بعهده گیرد. او با لبخند گفت که با قلبی توبه کار تمامی تلاش خود را در انجام این امر بکار خواهد گرفت.

غلبه بر این افراد برای من جای خوشحالی بسیاری داشت، در عین حال تلخی خاصی نیز در قلب داشتم از این بابت که در مسیر تاریخ مشیت شده‌ی الهی، چگونه این افراد نشانه‌ای تلخ از خود بجای گذاشتند.

سؤال: چطور فردی که با خواست خدا و مشیت الهی مخالفت میکرده، هم اکنون در چنین وضعیت آرامش بخشی زندگی میکند؟

جواب: کسی که بر روی زمین بعنوان يك عالم والا مقام قلمداد میشد، و در خدمت به خدا تلاش‌های بسیاری در طی زندگی‌اش بر روی زمین داشته است، هم اکنون به زندگی در پائین‌ترین حوزه‌ی دنیای روح، جائیکه عیسی به آن حتی

پای نمیگذارد، محکوم شده است، آیا این درست است که زندگی او را زندگی در آسایش و آرامش بخوانیم؟

خانواده‌ی ماریا پاک (بیستم ماه مه ۱۹۹۸)

خدای حاکم تمامی موجودات آفرینش فرمودند: "سنگ هان، برای تو اینگونه بنظر میرسد که مردم براساس خواست خودشان زندگی میکنند، اما تنها زمانی که جهت خواست آنها با جهت خواست خدا سازگاری داشت میتوان گفت که آنها مسیر و جهت راستین را پیش گرفته‌اند." کنجکاوی میکردم که چرا خدا چنین چیزی را برای من مطرح کردند، و منتظر ماندم تا توضیح بدهند. پس از آن، روز خداوند فرمودند: "یک مکان خاصی وجود دارد که امروز باید به آنجا بروی." بعد زن پیام آور ریز نقشی را به محل سکونت من فرستاد و از من خواست تا با او در این سفر همراه شوم. ما براساس فرمان خدا به جائی میرفتیم و من کنجکاو بودم که به چه جا و مکانی میرویم.

آن زن گفت که جا و مکان مورد نظر خدا برای بازدید امروز ما جای خوش آیندی نیست. بدنبال سفر در طی مسافتی چند، او از من خواست تا متوقف شده و منتظر بمانم. آنگاه مردی را فراخواند و از او دعوت کرد تا در این سفر با ما همراهی کند. من احساس عجیبی در درون خود داشتم، با اینحال به سفر ادامه دادم.

آنجا چه جور جائی است؟ در برابرم دروازه‌ای بزرگ را میدیدم، که شبیه درب زندان بر روی زمین بود. آن دروازه بسیار بلند بود، و بنظر میرسید که بسیار محکم هم بسته شده بود. ولی خب این چه بود؟ پس از انتظاری نسبتاً طولانی، مردی که همراه ما آمده بود چیزی گفت و ناگهان آن دروازه کاملاً باز شد و ما به داخل رفتیم. چیزی را که میدیدم به سختی میتوانستم باور کنم. تمامی افراد ساکن آنجا انسان بودند اما شکل طبیعی انسانی نداشتند. در میان آنها "مردم گریه"، "مردم جنگ"، "مردمی با شمشیرهای فرو شده در وجودشان"، "مردم

چشم چپ"، "مردمی که با ترکه کتک میخوردند"، "مردمی با دستهای در پشت بدن‌هایشان"، "مردمی با پاهای در آسمان مانده"، "مردمی با تراوش خون از زیر شکم‌هایشان"، "مردمی با تراوش خون از گوشه‌هایشان"، "مردمی با دستها، پاها و گوشه‌های ناقص" ... دیده میشدند. آن مکان مملو از مردمی بود که بسختی میتوان وضعیت ظاهری آنها را در قالب کلمات تشریح کرد. هر فرد گروه در حین حرکت، حالت خاص خود را تکرار میکرد و بدینترتیب تمامی گروه دارای ظاهری با رنج و عذاب و نقص جسمی مشاهده میشد.

این مناظر واقعاً بسیار عجیب بودند و من میخواستم بدانم که چرا خدا مرا به يك چنین مکانی فرستاد. همانطور که آنجا ایستاده و با مشاهده‌ی آن صحنه‌های غم‌انگیز قلبم پر از درد شده بود، آن زن پیام آور مرا صدا زد و با اشاره به نقطه‌ی خاصی ادامه داد که "او آنجا است، شخصی که خدا میخواهد تا او را در اینجا ملاقات کنی آنجا است!"

من با دقت به آن جهتی که او اشاره کرده بود نظر دوختم و زنی را دیدم که با دستش لبهای خود را گرفته بود. در واقع دست آن زن به لبش جسیده بود و جدا نمیشد. وقتی که آن زن سعی میکرد غذا بخورد، بیشتر غذا بیرون ریخته شده و از دست میرفت چرا که دست آن زن سر راه بود و مانع ورود غذا به دهانش میشد. من در برابر او ایستاده و گفتم: "شما ماریا پارک هستید، اینطور نیست؟" او با اشاره‌ی سر خود حرف مرا تأیید کرد. چیزهای بسیاری بود که میخواستم از او بپرسم، اما امکان آن وجود نداشت، چرا که او نمیتوانست لب از لب بگشاید. این صدا در قلبم طنین افکند: "خدایا برای این فرد چه میتوانم انجام دهم؟"

ناگهان زن پیام آور مرا به سمت دیگری هدایت کرده و مردی را به من نشان داد. آن مرد اتفاقاً کی بونگ کی بود. ما یکدیگر چشم دوخته و من بسختی میتوانستم چیزی را که میدیدم باور کنم. او ایستاده بود و خون از قفسه‌ی سینه‌اش بیرون میزد. ما به اندازه‌ی کافی بهم نزدیک بودیم که بتوانیم از ماهیت یکدیگر با خبر بشویم. بعد به اطراف نگاه

کردم چون میخواستم پسر او "کنگ سوک لی" را پیدا کنم. چطور امکان داشت که عاقبت تمامی اعضای خانواده به یک چنین جایی ختم شده باشد؟ او را یافتم. کنگ سوک لی با چاقوئی در دستش که در آسمان بسمت پدرش نشانه گرفته بود، در حالتی ثابت پشت سر پدر خود ایستاده بود.

زن پیام آور با نگاه به من پیشنهاد کرد که به جایگاه خداوند برگردیم. من در آن محل دعا کرده و گفتم: "خدایا لطفاً این مردم را نجات بده، خواهشمندم این مردم را آزاد و رها کن، قبل از اینکه والدین راستین به اینجا آمده و شاهد این مناظر بشوند." کسی به دعای من پاسخ نگفت. همانطور که از آن مکان و دروازه‌ی بزرگ آن خارج میشدم، به این می‌اندیشیدم که در ارتباط با این مناظر وحشت‌آور و ترسناک چه میتوان کرد؟ چطور میتوان چنین چیزهائی را به والدین راستین نشان دهم؟

به خدا روی آوردم و ایشان پاسخ دادند: "سنگ هان، در درون قلبت دردی داری؟" و من بدنبال شنیدن این جمله، در برابر خدا نتوانستم جلو خود را گرفته و به گریه افتادم. خداوند فرمودند: "سنگ هان، این چیزی نیست که برایش گریه کنی. من میخواستم تا تو این مناظر را ببینی، چون چیزی است که باید در مورد آن مسئولیت قبول کنی. تو باید به فرزندانم بر روی زمین بگوئی که زندگی خوبی را پیشه‌ی خود کنند. برای مردمی که در آن مکان دیدی راه نجات و رستگاری آسان نخواهد بود. به فرزندانم آموزش بده و بگو که قبل از آمدن به اینجا، بر روی زمین بخوبی و راستی زندگی کنند. آیا منظور مرا متوجه شدی؟ از تو میخواهم که این امر را به انجام برسانی." پس از آن خدا سکوت کرد.

ته سان پارک بزرگ و دیگر روحانیون (بیست و یکم ماه مه ۱۹۹۸)

به ته سان پارک بزرگ در طی زندگیش بر روی زمین چنان احترام گذاشته میشد، که بنظر میرسید میزان اختیاراتش درست مثل خدا است. اینجا میخواهم تا در مورد زندگی و وضعیت ظاهری این مرد در دنیای روح برای شما صحبت کنم.

او را در يك گروه معمولی مسیحی یافتیم، که استاندارد ایمانشان بسان مردمی با يك زندگی همراه با خدمت و ملازمت به خدا نبود. بلکه آنها، مسیحیانی بودند که فقط تلاشی اندک در زندگی با ایمان آنها دیده میشد. مثلاً وقتیکه سرود مقدس خوانده یا دعا میکردند، اشعار و کلمات را بخوبی نمیدانستند و در واقع آنها مثل مسیحیان مبتدی بودند، و ته سان پارک بزرگ در میان آنها بود. من هرگز با او گفتگوئی نداشته‌ام، و دلیل اینکه در ایجاد ارتباط و صحبت با او عجله بخرج نمیدادم این بود که او عمداً خود را در مکانی که درخور او نبود، پنهان کرده بود. با توجه به چیزی که دیدم میتوانم بگویم که ایمان او بر پایه‌ی قلبی خودمحور بود و اینکه او فقط از مأموریت خود سرمست شده بود. او در اینجا در مکانی بسر میبرد که بطور قابل توجهی از خدا بسیار دور میباشد. او هنوز مقام خود را درک نکرده و در میان افراد مبتدی زیسته و فقط دو دستی به مقام و پست خود چسبیده است. من میخواهم پس از گذشت يك دوره‌ی زمانی به ملاقات او بروم.

در مورد زندگی روحانیون میخواهم بگویم که در حوزه‌های مسیحی که از آنها بازدید کردم، هرگز چیز قابل توجهی در احترام به آنها و رعایت حال و احوال آنها ندیدم. هرگز ندیدم که يك روحانی محترم روی زمین، در اینجا از مقام و موقعیتی مخصوص برخوردار باشد. چیزی که در اینجا توجه مرا جلب کرده این است که اگر کسی بر روی زمین در مقام يك روحانی بوده، اینجا، در دنیای روح، فاقد چنین مقامی است. من هنوز محل سکونت روحانیون مخالف نهضت هماهنگ را ندیده‌ام، یعنی اینکه چه در جهنم و چه در بهشت، نشانه‌ای از حضور و وجود آنها نبود. و این چیزی است که میخواهم در آینده‌ای نزدیک در مورد آن بیشتر تحقیق کنم.

سینگ من لی (بیست و يك ماه مه ۱۹۹۸)

کنجکاو بودم تا اینجا در دنیای روح در مورد چگونگی زندگی رئیس جمهورهای کشورهای روی زمین بدانم. در اینجا به يك فرد فقط به این

دلیل که او مثلاً رئیس جمهور بوده بنا و ساختمانی بزرگ داده نمیشود، به همین خاطر یافتن چنین افرادی بسیار دشوار است مگر اینکه واقعاً به جستجوی آنها بروید. برای یافتن جناب رئیس جمهور، سینگ من لی، یک روش غیر عادی را پیش گرفتم. تمرکز کرده و به دعا نشستم: "خدایا لطفاً قلب مرا به محل سکونت سینگ من لی هدایت بفرما." در یک محله‌ی خاصی صدای بسیار زیبای آوازی را شنیدم. زیبایی صدای آواز چنان مرا جلب کرد که در جهت صدا به حرکت درآمدم.

پس از مدتی صدای آواز قطع گردید و من نگران آن بود که جستجویم را چگونه ادامه دهم. سرانجام تصمیم گرفتم که متمرکز بر احساسم به پیش بروم. دور تا دور آن محل با رشته کوهی احاطه شده بود، اگر چه همین باعث شده بود تا محل و امکانات موجود در آن بخوبی دیده نشود.

سعی کردم به جهتی را که تا به آنجا طی کرده بود اعتماد کرده و به جستجو در درون آن محل پرداختم. هر از گاهی، افرادی از جنگل بیرون آمده و به اینجا و آنجا میرفتند. مطمئن نبودم که از چه کسی میتوانم پرسش کنم، در نتیجه فقط به جستجو ادامه دادم. خیلی زود مردی را دیدم که سر پیچ جاده‌ای کنار خیابان نشسته و عمیقاً بفکر فرو رفته بود. بسوی او رفتم تا دقیقتر او را ببینم، اما او سینگ من لی نبود. از او پرسیدم که آیا کسی را با عنوان رئیس جمهور، سینگ من لی میشناسد، ولی نحوه‌ی پاسخ او بگونه‌ای بود که من احساس کوچکی کردم. او گفت: "کسی در خانه‌ی آن طرف جاده زندگی میکند، اما من نمیدانم که آیا رئیس جمهور است یا چیزی دیگر."

با این فکر که این فرصتی است که سرانجام میتوانم جناب رئیس جمهور را پیدا کنم، به آن طرف جاده و به آن خانه رفتم. آن خانه کمی بهتر از خانه‌های اطراف بود، و بطور غریبانه‌ای سکوت در آنجا حکمفرما بود و من نشانه‌ای از کسی که در آن زندگی کند، ندیدم. در درون خانه می‌گشتم که سرانجام صدای کسی را شنیدم و اتفاقاً او سینگ من لی بود. از نحوه‌ی لباس پوشیدن او بسیار تعجب

کردم، لباس او کهنه و ظاهرش نامرتب و کسی هم را همراه با خود نداشت. من به آرامی سلام گفتم و اضافه کردم که "آیا شما جناب رئیس جمهور، سینگ من لی هستید؟ من سنگ هان لی هستم." او میخواست بداند که چگونه از محل زندگی او باخبر شدم و من در پاسخ گفتم که خداوند مرا به اینجا به دیدن او فرستاده است، و او از من پرسید که آیا تا بحال خدا را دیده‌ام.

به او گفتم: "بله، البته که او را ملاقات کرده‌ام." او پرسید: "پس چرا اینچنین شخص محترمی به اینجا تشریف آورده‌اند؟ از او پرسیدم که چرا رئیس جمهور اسبق ما در يك چنین مکانی در تنهائی زندگی میکنند و او گفت که دلیل آن را نمیداند. او گفت که خانهای بزرگتری هم در جای دیگر دارد اما اینجا آرامش بیشتری دارد، چون در جای دیگر، آنچنان که میخواهد با او رفتار نمیکنند، بهتر دید که در جائی زندگی کند که مجبور نباشد تا با دیگران روبرو شود.

به او گفتم: "بله این درست است، اما اینجا جائی است که خدا و عیسی نیز در آن حضور ندارند، آیا حتماً باید در اینجا زندگی کنید؟"

او پاسخ داد: "خدا و عیسی مرا کنار گذاشته‌اند." اما در ادامه گفت که میخواهد تا با خدا و عیسی دیدار داشته باشد. این مرد بعنوان مسئول يك کشور در انجام مسئولیتش شکست خورد، و مردمش خروج او را از دفتر ریاست جمهوری طلب کردند، و او اینگونه از دفتر کارش بیرون رانده شد. با توجه به دیدگاه زندگی ابدی، زندگی سینگ من لی چیزی بیشتر از نتیجه‌ی شکست او در انجام مسئولیتش، چه در زمان ریاست جمهوری‌اش و چه خارج از پست و مقامش نبود. اگر چه هنوز تصمیم نگرفته‌ام، ولی میخواهم روزی او را به خانهای خود دعوت کرده و برایش از والدین راستین صحبت کنم.

تمامی افرادی را که در اینجا در مقام و جایگاهی پائین‌تر از مقام و جایگاهشان بر روی زمین زندگی میکنند، مردمی هستند که در ارتباط با مشیت الهی خیانت کرده‌اند، و من فکر میکنم که جایگاه سکونت کنونی آنها چیزی جز جهنم نیست.

محل سکونت کنونی موسی، جایی در عمق بیابانی وسیع است. او در این بیابان آلونک بزرگی ساخته و با خلوص نیت محرابی برپا نموده و هر روز در برابر خدا در حال سجده است. در محیط اطراف محل سکونت او، مردم بسیاری گرد هم جمع آمده و آن محیط واقع شده در بیابان را تا آبشاری که در آن نزدیکیها است تمیز و پاکیزه کرده و همچنین بر روی محراب قربانیهای پیشکشی آماده میکنند. مردم ساکن آنجا، بطور قابل توجهی از خدا ترس و وحشت دارند. موسی بطور معمول لباس بلندی بر تن داشته، محرابی از بوته برپا کرده، قربانی پیشکش میکند. لباس او در زمان پیشکش و در حالت عادی قابل تشخیص بوده و فرق میکرد.

اما اگر چه این محیط بسیار جالب و فوق طبیعی است، همواره زنی سایه به سایه موسی دیده میشود. او در حین پیشکش قربانی از جانب موسی به آرامی نشسته و وقتیکه مراسم پیشکش به اتمام میرسد برخاسته و درست در کنار موسی میایستد.

من با دیدن آن منظره با تعجب پرسیدم که آن زن کیست؟ موسی پاسخ داد که او زن خانه‌داری است که به او کمک میکند، آن زن هم همینطور، گفت که ارتباط او در سطح خانه‌داری است. گفتم که پس شما باید زن و شوهر باشید، اینطور نیست؟ موسی در پاسخ انکار کرد و گفت که اینطور نیست. اما رابطه‌ی آنها بیش از اندازه نزدیک بنظر میرسید، برای همین بعد از انجام مراسم دوباره پرسیدم: "آیا شما زن و شوهر نیستید؟" اما آنها به همدیگر نظر دوخته و سپس با لبخندی برلبه‌هایشان گفتند که چنین رابطه‌ای ندارند.

چون این وضعیت برای من جای تعجب بسیاری داشت، پرسیدم که پس چرا همواره با هم زندگی میکنید؟ هر دویشان پاسخ دادند که خواهان ازدواج با یکدیگر هستند. گفتم که خب چرا ازدواج نمیکنید؟ و آنها در پاسخ گفتند که خدا از آنها خواسته است تا منتظر بمانند، و برای همین در انتظار فرارسیدن آن روز

هستند. موسی گفت که تمامی زندگی او تنها در خدمت همراه با ترس از خدا سپری شده است. اما همسر او به آن سطح نیامده است.

نیکسون (یازدهم ژوئن ۱۹۹۸)

احساس من در ملاقات با نیکسون بسیار خوب بود. وقتیکه اولین بار به ملاقات او رفتم، او با روی خوش از اینکه به دیدارش رفتم بسیار تشکر کرد. نیکسون، قبل از آمدن من به اینجا، در سمینارهایی که داشتیم شرکت کرده بود و با طرز تلقی مثبت و خوبی که در چند سمینار مختلف ما داشت گفت که با ما همکاری خواهد کرد.

او همینطور با اشاره به ایده‌ی والدین راستین گفت: "ایدئولوژی والدین راستین با دادن قدرت و غنی‌سازی کشور، همینطور برای آینده‌ی کشور یک ایده‌ی صلح آمیز مسئولیت‌پذیر است. با اینحال، آمریکای امروز، در برابر آقای سان میانگ مون اشتباه بزرگی مرتکب شده است. اما تحقق ایده‌آل صلح جهانی، و پادشاهی بهشتی خانواده با توافق و همکاری تمامی افراد و انسانها صورت خواهد گرفت." و با بیان این نکته که ایدئولوژی والدین راستین بسیار با ارزش می‌باشد اعلام که مایل به همکاری با تلاش سودمند اعضای نهضت هماهنگ است.

دولت فعلی آمریکا و گروباچف تا چه اندازه به مشیت الهی متمرکز بر پدر راستین کمک کرده‌اند؟ این دو با توجه به تأثیر بسیاری که در سطح جهانی داشته‌اند، نتوانستند بطور صد در صد کاری انجام دهند. اگر گروباچف خواست پدر راستین را درک میکرد، بهتر و با شور و حرارت بیشتری میتوانست در انجام مفید و مثبت خواست پدر راستین تلاش داشته باشد. اما او هنوز در حول و حوش و محیط اطرافش با مشکلات بسیاری رو به رو بوده و به همین سبب همکاری با ما را دشوار میداند.

از طرف دیگر، ما بطور ممتد با نگرانی بسیاری نسبت به "کلینگتن" در کار و تلاش هستیم. به سبب اینکه راه زندگی مردم آمریکا بسیار گشاده و باز می‌باشد،

تفاوت‌های بسیاری نیز بین گفتار و کردار آنها بوجود آمده و شکل گرفته است. نیکسون گفت که برای نزدیکی سیاست کلینگتن و خواست پدر راستین تلاش خود را انجام خواهد داد.

هیتلر (مسئله‌ی برکت) یازدهم ژوئن ۱۹۹۸

این مطلب، گزارش کوتاهی است که جناب دکتر سنگ هان لی پس از کسب اطلاع از جانب خدا، در ارتباط با مسئله‌ی برکت ازدواج هیتلر، ارائه داده‌اند.

من در ارتباط با مسئله‌ی برکت هیتلر، او و زوج رنج کشیده‌ی او را ملاقات کردم. هیتلر گفت: ”آیا با همه گناهان بزرگی که بر روی زمین مرتکب شده‌ام، چنین چیزی (دریافت برکت) امکان دارد؟“ و با گفتن این مطلب ذوق و شادی خود را ابراز کرد. و آن خانم گفت: ”روبرو شدن با کارها و آثار بجا مانده از این مرد، انسان را از ترس و وحشت پس میاندازد، من چطور با یک چنین هیولائی ازدواج کنم؟“ و ادامه داد که واقعاً از چنین کاری نفرت دارد.

اما خداوند فرمودند: ”در طول تاریخ اتفاقات بسیاری روی داده است که اگر برای حل و فصل بدی‌ها با بدی پاسخ دهیم، مشکلات و بندهای تاریخ هرگز باز و حل و فصل نخواهند شد. پیش از اینکه بدی را با بدی پاسخ دهیم، بهتر آن است که با داشتن طرز تلقی تسلیم‌پذیری یک گام پائین‌تر نهمیم. آنگاه برای اولین بار در تاریخ، بندها و مشکلات باز شده و حل و فصل خواهند شد.“

جانگ هی پاك (یازدهم ژوئن ۱۹۹۸)

جناب رئیس جمهور، جانگ هی پاك همراه با همسر دوستداشتنی‌اش در یک زندگی همراه با کار کشاورزی زیسته و گاه موارد هم به اتفاق به شکار میروند. یک روز، من برای دیدار با جانگ هی پاك به جستجوی محل سکونت او رفتم. برای معرفی خودم گفتم که اگر چه کار من در اصل و قبل از آشنائی با استاد

سان میانگ مون پزشکی بود، اما بعد از آشنائی با ایشان، راه زندگی من بطور کلی تغییر کرد. من با مطالعه‌ی عقاید استاد سان میانگ مون، اندیشه‌ی اتحاد، و با کار و تلاش همراه با این اندیشه‌ی افتخارآمیز و پر منفعت به اینجا آمده‌ام.

سپس پرسیدم: ”آیا شما استاد سان میانگ مون را که هم اکنون بر روی زمین بسر می‌برند بخاطر می‌آورید؟“ خانم یانگ سو یوک که در کنار او ایستاده بود پاسخ داد: ”در طی زندگی ما بر روی زمین، من در صحبت‌های همسرم هر بار که از مسائل مذهبی حرفی به میان می‌آمد، مشکلات زیادی را احساس می‌کردم. در آن روزها ما بخاطر عدم بکارگیری روش مذهبی توانستیم بطور کامل پیروزی بدست آورده که این خود برای ما دردآور بود.

ما میدانستیم که استاد سان میانگ مون برای کشور، دنیا و بازسازی و نجات بشریت کار تلاش داشته‌اند، اما بطور کامل از این حقیقت آگاه نبودیم که ایشان نجات دهنده هستند.

بدنبال ورود ما به اینجا، افراد بسیاری به دیدن ما آمده و با تدریس ما را از این حقیقت آگاه ساختند. ما بخاطر اشتباهات و شسکتهایمان در طی زندگی بر روی زمین، عذرخواهی می‌کنیم. ما در آینده مایل هستیم که در مقام زوج برای نجات بشریت خدمت کرده نهایت تلاش خود را انجام دهیم.

همینطور، جانگ هی پارک گفت که در برابر استاد سان میانگ مون زمانیکه ایشان به دنیای روح بیایند بخاطر همه چیز، و همه‌ی اشتباهات و گناهان خود عذرخواهی خواهد کرد.“

نامه ای از طرف عیسی به والدین راستین (بیست و دوم ماه مه ۱۹۹۸)

پدر، من عیسی هستم. اگر چه ارزش آن را ندارم، ولی شما عشق عمیقی را نثار من نموده و در مورد من نگرانی بسیاری داشته و اغلب برای من دعا مینمائید. اگر چه تمامی اینها برکت بزرگی برای من بشمار می‌آید، ولی باز هم شما خانه‌ای در اختیار همسرم گذاشته‌اید که ورای لیاقت اوست، براستی این همه مهربانی شما

را چگونه پاسخ گویم؟

پدر! همسر من زنی است که ورای لیاقت و حق من است. براستی وجودم از ترس و وحشت مملو گشته است. از این به بعد، همسر من و من از خواست شما حمایت کرده و تلاش خواهیم داشت تا بسان يك خانواده‌ی زیبا زندگی خود را به شما پیشکش کنیم. من در ملازمت به هونگ جین نیم خواهم بود، بسختی دعا کرده و برای خاطر مشیت الهی متمرکز بر والدین راستین بسختی کار و تلاش خواهم داشت.

پدر، همچنین مسیحیان بسیاری اینجا در دنیای روح بسر میبرند که قلبهایشان بسته است. هوگ جین نیم بسان زندگی‌اش بر روی زمین، در اینجا نیز میتواند روابط یاری بخشی را بجریان اندازد. شما براستی فاصله‌ی بین او و مرا کم نموده‌اید. ما براساس این پایه و حمایت روحی بسختی کار خواهیم کرد.

مسیحیان نام ”عیسی“ را بر روی زمین، همواره برجسته نگه داشته‌اند، و کلمه و عبارتی نیست که میزان شرمندگی مرا در برابر والدین راستین بخاطر این مسئله تشریح کند.

پدر، لطفاً من گناهکار را ببخش. يك روزی رنجش و آزرده‌گی شما از بین خواهد رفت، و مسیحیان روی زمین چهره‌ی بیچاره و بدبخت عیسی را در دنیای روح، در خواب و رؤیای خود خواهند دید.

پدر، من براستی از شما سپاسگزارم، و همسر من را دوست میدارم. تشکر میکنم. برای طول عمر و سلامتی والدین راستین دعا میکنم.

عیسی، متولد شهر ناصره‌ی جودا، این نامه را از دنیای روح ارسال داشته است. (خانم کیم، بسیار متأسفم از اینکه اغلب اوقات برای شما مزاحمت ایجاد کرده

(م.ا)

نامه از چونگ مو نیم به والدین راستین (بیست و دوم ماه مه، ۱۹۹۸)

پدر، من مادر شما هستم.

پدر، در طی این سالها، با چه سختیها و مشکلاتی روبرو شده‌اید. شما در نتیجه‌ی بی‌کفایتی من، قادر نبودید که در دوره و مسیری هموار گام برداشته، و تنها امکان موجود این بود که زندگی را پیش گیرید که در آن بین روز و شب فرقی نیست. این برای من بسیار دردناک است که ببینم بخاطر فقدان پایه‌ی سرسپردگی مادر، شما مجبور به تحمل رنج و عذاب شده‌اید.

پدر، همراه با دمنویم چیزهای بسیاری آموخته و چیزهای بسیاری هم آموزش میدهم. هر وقت که ضرورت بدانید، برای همکاری آماده هستم. آیا بیش از اندازه مغرور بوده‌ام؟ آیا برای من هنوز زود است؟

پدر، من مادر وفادار، یا ”چونگ مو“ لقبی که به من اعطاء نموده‌اید، خواهم شد. پدر تصویر من با بسر داشتن يك حوله بسیار غیر جذاب است، اینطور نیست؟ شما را خجالت زده میسازد، اینطور نیست؟ من از این خانم خواسته‌ام تا حوله را از سرم بردارد تا باعث خجالت و شرم شما نشوم.

پدر، لطفاً منتظر باش و ببین، من يك مادر وفادار خواهم شد. پدر و مادر من برای طول عمر و سلامت شما دعا میکنم.

همانطور که این نامه را مینویسد، دوباره گریه میکند. او هر دفعه که ظاهر شد، گریه میکرد.

سخنان پایانی دکتر سنگ هان لی

برای قوانین دنیای روح بر خلاف قوانین زمینی نمیتوان تخفیف یا تبصره قائل شد. کیفیت زندگی شما بر روی زمین اهمیت بسزائی دارد، و بنابراین، برای نیل به استاندارد زندگی روی زمین، باید هر لحظه‌ی زندگی جسمی خود را در

آمادگی برای زندگی در دنیای روح سر کنید. عبارت دیگر، من باید با داشتن قلبی متمرکز شده بر نحوه و چگونگی زندگی در دنیای روح، بر روی زمین زندگی کنم. (یعنی اینکه هر عمل و رفتار خود را مورد بررسی قرار دهیم، مبنی بر اینکه ما را در کدام بخش از دنیای روح قرار خواهد داد.) اگر ما در اجرای این قوانین در طی زندگی جسمی منحرف شویم، روح ما در همان وضعیت (روی زمین) در دنیای روح بدام خواهد افتاد، بگونه‌ای که هرگز قادر به فرار نخواهد بود. در نتیجه، بر روی زمین باید بخوبی زندگی کرد.

پایان

